

دانش

۱۲

زمستان ۱۳۶۶

فصلنامه راینی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران - اسلام آباد

بیاد استاد خلیل الله خلیلی

- * مختصری از شرح حال و آثار استاد خلیلی
- * گلزار خلیلی
- * سفیر ماتم
- * بیدل شناسی (مروری به کتاب "قیض قدس" استاد خلیلی)
- * سروده‌ها در رثای استاد خلیلی
- * اشرفی سمرقندی: سراینده قرن ششم هجری

خط و کتاب
۱۳۶۱



قابل توجه نویسندگان و خوانندگان دانش

• مجله سه ماهه "دانش" متشکل بر مقالاتی پیرامون زبان و ادب فارسی و اشتراکات تاریخی و فرهنگی ایران و شبه قاره می باشد.

• بخشی از مجله به مقالات فارسی و بخش دیگر به مقالات اردو اختصاص می یابد.

• مقالات ارسال جهت "دانش" نباید قبلاً منتشر شده باشند.

• به نویسندگانی که مقاله آنها جهت درج در "دانش" انتخاب شود حق التحریر مناسب پرداخت می شود. "دانش" می تواند جهت همکاری خود در خارج پاکستان کتب و مقالات مورد نیاز را تهیه و ارسال نماید.

• مقاله ها باید تائید شده باشند. با زرفی ها و توضیحات و فهرست منابع در پایان مقاله نوشته شود.

• "دانش" کتابهای را در زمینه های زبان و ادب فارسی و فرهنگ اسلامی معرفی می کند. جهت معرفی کتاب دو نسخه از آن به دفتر "دانش" ارسال شود.

• هر گونه پیشنهاد و راهنمایی خود را به آدرس ذیل جهت "دانش" ارسال فرمائید.

مدیر مسئول دانش

رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران
خانه ۲۵ - کوچه ۲۷ - ایف ۶ - ۴ - اسلام آباد - پاکستان

۱۲
زمستان ۱۳۶۶

دانش

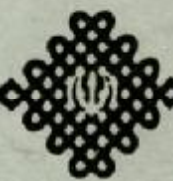
فصلنامه راینی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران - اسلام آباد

مدیر مسئول : دکتر احمد حسینی

راین فرهنگی جمهوری اسلامی ایران

مدیر مجله : سید عارف نوشاهی

مشاور افتخاری : دکتر سید علی رضا نقوی



شاد

کتابخانه مرکزی و اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

فصل اول در بیان حروف چینی
فصل دوم در بیان حروف عربی
فصل سوم در بیان حروف فارسی
فصل چهارم در بیان حروف هندی
فصل پنجم در بیان حروف ترکی
فصل ششم در بیان حروف روسی
فصل هفتم در بیان حروف انگلیسی
فصل هشتم در بیان حروف لاتین
فصل نهم در بیان حروف یونانی
فصل دهم در بیان حروف عبری
فصل یازدهم در بیان حروف عبری
فصل بیستم در بیان حروف عبری

* دانش *

* حروف چینی : ایمان پرنترز ، لاهور

* چاپ : ویب پرنترز ، راولپنڈی

* صفحه بندی : محمد اصغر لالی

* خوشنویسی عنوان دانش : قاضی محمد امین انجم

* محل نشر : رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران

خانه ۲۵ ، کوچه ۲۷ ، ایف ۲/۶ ، اسلام آباد پاکستان

تلفن : ۸۲۵۱۰۳ - ۸۲۵۵۳۹

بیاد استاد خلیل الله خلیلی

فهرست مطالب

- ۵ سخنی اندو اشکی چند
دانش
- ۹ مختصری از شرح حال و آثار استاد خلیلی
دکتر سید علیرضا نقوی
- ۷۳ گلزار خلیل
برگزیده اشعار استاد خلیلی
- ۱۱۹ سفیر ماتم
دکتر سید محمد اکرم "اکرام"
- ۱۲۵ بیدل شناسی (مروری به کتاب "فیض قدس" استاد خلیلی)
دکتر محمد ریاض
- ۱۵۵ سروده با در رثای استاد خلیلی
از: استاد مهرداد اوستا - عبدالغفور آرزوهروی - یکی از افغانان مقیم اسلام آباد - دکتر محمد حسین تسبیحی - حسنین کاظمی شاد - زبیده صدیقی - جواد محقق (م - آتش) - محمد سرفراز ظفر - بشیر حسین ناظم - رئیس نعمانی - سید فیضی - انور مسعود - محمد زبیر خالد - خضر نوشاهی
- ۱۷۷ اشرفی سمرقندی: سراینده قرن ششم هجری
داؤد ملک تیموری

مجله های ادبی و فکری

بمباده تبیین

مجله ادبی و فکری	۵
مجله ادبی و فکری	۶
مجله ادبی و فکری	۶۷
مجله ادبی و فکری	۶۸
مجله ادبی و فکری	۶۹
مجله ادبی و فکری	۷۰
مجله ادبی و فکری	۷۱
مجله ادبی و فکری	۷۲
مجله ادبی و فکری	۷۳
مجله ادبی و فکری	۷۴
مجله ادبی و فکری	۷۵
مجله ادبی و فکری	۷۶
مجله ادبی و فکری	۷۷
مجله ادبی و فکری	۷۸
مجله ادبی و فکری	۷۹
مجله ادبی و فکری	۸۰
مجله ادبی و فکری	۸۱
مجله ادبی و فکری	۸۲
مجله ادبی و فکری	۸۳
مجله ادبی و فکری	۸۴
مجله ادبی و فکری	۸۵
مجله ادبی و فکری	۸۶
مجله ادبی و فکری	۸۷
مجله ادبی و فکری	۸۸
مجله ادبی و فکری	۸۹
مجله ادبی و فکری	۹۰
مجله ادبی و فکری	۹۱
مجله ادبی و فکری	۹۲
مجله ادبی و فکری	۹۳
مجله ادبی و فکری	۹۴
مجله ادبی و فکری	۹۵
مجله ادبی و فکری	۹۶
مجله ادبی و فکری	۹۷
مجله ادبی و فکری	۹۸
مجله ادبی و فکری	۹۹
مجله ادبی و فکری	۱۰۰

ترفع خواهد یافت وهم روح بر فترج او شاد خواهد گشت -
 (نزهة القلوب، ۱۳۶۱ ششده، ۳۱) تشبیه، نالغسله، علوا

افسوس که نیست با شادی نیست

بسم الله الرحمن الرحيم

سخنی اند و اشکی چند

پس از امیر علی شیر نوایی (۱۳۲۵-۱۴۰۷ هـ ق) برجسته ترین چهره سیاسی و ادبی افغانستان است - هر دو در راه ترقی و تعالی ادب و فرهنگ آن کشور بسیار مؤثر و دخیل بوده اند - اما سیاست شوم روزگار با این یکی وفا نکرده و وی زندگی ی خود را باهمان سختی و دشواری ی که شروع کرده بود با درد و رنج صد برابر آن جان خویش را به جان آفرین سپرد -

افسوس که زندگی دمی بود و غمی

قلبی و شکنجه ای و چشمی و نمی

یا جورِ ستمگری کشیدن هر روز

یا خود به ستمکشی رساندن ستمی

(خلیلی)

استیلای نیروهای بیگانه در افغانستان (۶ دی ۱۳۵۸ هـ ش / ۱۳۹۹ هـ ق) بزرگترین تحوّل فکری و روانی را در زندگی استاد خلیلی ایجاد کرد - پس از آن سلطه، از یکسو مسیر شاعری ی او کلاً تغییر یافت و بقول خودش شعر او از ایوان به میدان آمد و از سوی دیگر احساس دوری و برپادی وطن جان وی را مثل برف در تموز می گذاخت - بالاخره همین احساس جوهر زندگی را در کالبد او خشکاند و او با کمال حسرت دور از میهن عزیز خویش در اسلام

آباد پاکستان در گذشت (۱۴ اردیبهشت ۱۳۶۶ ش) -

بارزترین و بارزش‌ترین گوشه‌زندگانی استاد خلیلی همانا بعد فرهنگی است - با اولین نگاه به مختصات شعری او خواننده پی می‌برد که وی فردی از افراد همان کاروان شعر و ادب میباشد که در ادوار مختلف به پیشوانی سنائی، عطار، مولوی، سعدی، حافظ، جامی و اقبال گام می‌زده است و اینک در نیمه دوم قرن چهاردهم هجری سالار این قافله خلیلی بوده است -

چنانکه هنر و حکمت اصیل به تنگنای مرزهای سیاسی جغرافیائی محدود و مقید نمی‌ماند، هنر استاد خلیلی را نیز نمیتوان به کابل و هرات منحصر کرد، بلکه آن مایه و آبروی سر تا سر قلمرو زبان پارسی میباشد - بویژه اینکه خود استاد خلیلی در مسایل فرهنگی به "مرزهای موضوعه سیاست" قایل نبوده و به فرهنگ همگانی اسلامی اعتقاد داشت و زبان دری را متعلق به ایران، افغانستان، پاکستان، ماوراءالنهر، مسلمانان هند و ترکان پایکوب به نوای نی مولوی میدانست -

بپاس خدمات جاودانه استاد خلیلی به فرهنگ اسلامی و ادبیات فارسی و بیاد روابط حسنه و صمیمانه وی با ایران و مخصوصاً در ایام اقامت وی در اسلام آباد لطف و عنایت که او نسبت به رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران در اسلام آباد داشته است برآن شدیم که آخرین دفتر دانش متعلق به سال ۱۳۶۶ ش - که سال درگذشت استاد نیز میباشد - را اختصاص به آن زنده یاد بدهیم و سال ۱۳۶۷ ش را با آرزوی آزادی وطن محبوب او استقبال کنیم که الحق با این آزادی هم ارزش واقعی هنر خلیلی

ترفیع خواهد یافت وهم روحِ برفتوح او شاد خواهد گشت -

افسوس که در قسمتِ ما شادی نیست
جُز رنج و غم و جفا و بریادی نیست
علم و هنر و صنعت و نیرو و نظام
این با همه هیچند چو آزادی نیست
(خلیلی)

رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران - اسلام آباد



بهار غنیمت عسیرم نگشتمه برد پدید

که رگت از سر من مادر ملک سیرم

بسال یازدهم شد مرا شهتید پسر

پسر که برد به صد شخصان قاج سیرم

تشیع بهایه است با حق تعالی و حق تعالی بهایه است و شیخ

تشیع بهایه است به حق تعالی

تشیع بهایه است به حق تعالی

تشیع بهایه است به حق تعالی
تشیع بهایه است به حق تعالی
تشیع بهایه است به حق تعالی
تشیع بهایه است به حق تعالی
تشیع بهایه است به حق تعالی
تشیع بهایه است به حق تعالی

تشیع بهایه است به حق تعالی

تشیع بهایه است به حق تعالی
تشیع بهایه است به حق تعالی
تشیع بهایه است به حق تعالی
تشیع بهایه است به حق تعالی
تشیع بهایه است به حق تعالی
تشیع بهایه است به حق تعالی

تشیع بهایه است به حق تعالی
تشیع بهایه است به حق تعالی
تشیع بهایه است به حق تعالی
تشیع بهایه است به حق تعالی
تشیع بهایه است به حق تعالی
تشیع بهایه است به حق تعالی

مختصری از شرح حال استاد خلیلی

دکتر سید علیرضا نقوی - اسلام آباد

استاد خلیل الله خلیلی در ماه شوال ۱۳۲۵ هـ - ق (مطابق نوامبر ۱۹۰۷ م) در باغ جهان آرا ۲ در شهر کابل پایه عرصه وجود گذاشت - پدرش میرزا محمد حسین خان از عشیره صافی و از روستای سید خلیل پروان (در شمال کابل) بود که پس از یک دوره خدمات مهم در عصر ضیاء الملک والدین و در زمان سلطنت پسرش امیر حبیب الله خان چندین سال مستوفی الممالک و نائب سالار ملکی و نظامی و یکی از مهمترین و محتشم ترین رجال آن عصر شمرده میشود -

مادر استاد دختر عبدالقادر خان صافی یکی از خوانین معروف کوهستان پروان و خواهر عبدالرحیم خان نائب سالار هرات و وزیر فواید عامه و معاون صدارت عظمی (معاون نخست وزیری) بود - در هفت سالگی قلبش بمرگ مادر مهربان داغدار گردید و در یازده سالگی چون پدرش به حکم امان الله خان بقتل رسید ، وی از سایه پر عطوفت پدری نیز محروم گشت ، چنانکه خودش می گوید :

بهار هفتم عمرم نگشته بود بدید

که رفت از سر من مادر ملک سیرم

بسال یازدهم شد مرا شهید پدر

پدر که بود به صد افتخار تاج سرم

یتیم کرد مرا این سپهر مردم کش

اسیر و بیکس و بی خانمان و در بدرم

تمام اموال و عقار پدرش از طرف دولت ضبط گردید و استاد خلیلی سه سال را در کابل و کوهستان در کمال پریشانی و مسکنت تحت نظر حکومت محبوس وار بسر برد - چندی بعد پادشاه آنوقت از آن همه املاک و دارایی مفصلی که به پدرش تعلق داشت تنها چند جریب زمین به وی واگذار کرد - بنابراین استاد نتوانست تحصیلات رسمی عالی را داشته باشد - درباره تحصیلات ابتدائی خود استاد در شعر "نقش خیال" (دیوان اول، ص ۲۹۴ - ۲۹۹) که طی آن شرح حال خود را بصورت منظوم آورده است، چنین می

گوید:

من میان کتابخانه خویش
همچو گرمی نهان بلانه خویش
نقشها، درسهای نامطلوب
بحث اعلال ضارب و مضروب
بحث بنت مخاض و بنت لبون
طهر اخلال گر میان دوخون
بارها در نزاع فعالان
من فتادم شکسته در میدان
روزها با مقدم و تالی
خیره گشتم به سافل و عالی
جورباتی که کرد استادم
بافلک برد تا فلک دادم

پس از قتل پدرش بزودی او را از دبستان بیرون کردند باتهام اینکه این

کودک یتیم اذبان همدرسه‌های خود را مسموم می‌کند ، چنانکه استاد در همان شعر می‌گوید :

شاد بودم که در جوانی من
 وقف علمست زندگانی من
 لیک از مکتبم برون کردند
 در سیه چال غم زبون کردند
 مخبری گفته بود کاین محکوم
 من کنده‌اهل علم را مسموم
 در سخن زهرِ فتنه آمیزد
 در ادب رنگِ مفسدت ریزد
 (ص ۲۹۶)

اما استاد خلیلی از استادان عصر خود علوم ادبی و تفسیر و فقه و منطق و حدیث را جسته جسته فرا گرفت - از آغاز زندگانی به شعر و ادب و عرفان علاقه وافری داشت و پدرش نیز به مطالعه و استفاده از مثنوی معنوی و آثار سایر عرفا تشویق می‌کرد و استاد از اوایل زندگی وقایع حیات پرمحن و تجربیات پر درد و رنج خود را جامه نظم می‌پوشاند - استاد در اوایل عمر به خدمت معلمی در آمد و مدتی در مدرسه های مختلف به تدریس پرداخت - در دوره امان الله خان در وزارت دارایی محاسب و مستوفی و والی مزار شریف و متصدی سمت های عالی بود - اما هیچوقت از کارهای اداری مطمئن و راضی نبود ، چنانکه در همان شعر (نقش خیال) می‌گوید:

نقش دیگر گذشت از نظرم

نقش زشتی که من شدم مجبور

تا شدم در وزارتسی مأمور

روزیا رفته حاضری دادم نایابا پیوسته
 تاسرِ شام نوکری دادم : بلوغ روحی
 کیست مأمور؟ اختیار فروش استاد خلیل به
 بار ادبار را نهاده به دوش
 هست لوحی که دیگران در وی املاک و دارایی
 مشق قدرت کنند بی در پی واگذار کرد -
 نقد عمر عزیز داده بیاد در باره
 که دل دیگری نباید شاد
 بنده خواهش کسان بودن
 متحمل چو ناودان بودن
 آب اگر تیره است و گر روشن
 باید از ناودان گذر کردن
 روز و شب عمر را تبه کردم
 نامه خویش را سیه کردم
 گاه بودم دبیر و گاه رئیس
 گاه میرزا و گاه حکم نویس
 در آخر سلطنت امان الله خان استاد را متهم به شرکت در شورش کشور
 گردانیدند و برای سه ماه به تاشقند تبعیدش کردند - اما نادر شاه وی را مورد
 عفو قرار داد و وی به وطن خود باز گشت و یک سال و نیم در هرات اقامت
 داشت و از فیوض عرفانی ارواح جاودانی عبدالله انصاری و جامی و فخر رازی
 مستفید گشته ، مدتی به شعر و شاعری پرداخت - شاید به یاد همان روزگار در
 شعر "نقش خیال" چنین گفته است:

نقش دیگر گذشت از نظرم

نقش آن لحظه های نورانی

اقتباس از فروغ رحمانی

در بروی جهانیان بستن

بجهان بزرگ پیوستن

بادل خویش گفتگو کردن

رو زهر سو به سوی او کردن ...

ای خوش آن دل که خضر راهی یافت

فکر آواره اش پناهی یافت

از خطا های خویش کرده فرار

بصف اهل دل گرفته قرار ...

نقش اشعار و نامه موزون

ترجمان من و دل محزون

چندی بعد استاد به کابل رفت و باز به امور اداری پرداخت - سیزده سال در صدارت عظمی (نخست وزیری) به عنوان دبیر اول انجام وظیفه نمود تا در سال ۱۳۲۴هـ - ش ۱۹۴۵م از مأموریت برکنار و بعد از توقیف یک ساله و نیم در کابل به قندهار منتقل شد - یکسال و شش ماه در آن شهر در مؤسسه قند سازی خدمت کرد و بقول خود "روزگار شاعر شکر شکن را تاجر شکر فروش گردانید" -

پس از مدتی او را دوباره به کابل خواستند و وی به عنوان استاد و معاون دانشگاه کابل انتخاب شد - در فروردین ۱۳۲۸هـ - ش ۱۹۴۹م در وزارت عظمی سردار شاه محمود خان به سردبیری مجلس عالی وزرا (هئیت دولت) مأمور گشت - در سال ۱۳۳۰هـ - ش ۱۹۵۰م وزیر مطبوعات باضافه وظیفه

سابق و سپس در سال ۱۳۳۲ هـ - ش/ ۱۹۵۳ م به عنوان مشاور با رتبه وزیر منصوب شد - بزودی به عضویت مجلس شورای انتخاب گردید - در همان ایام جبهه ملی را تأسیس نمود - سپس به عنوان سفیر کبیر افغانستان در حجاز و پس ازان در عراق (و در عین حال سفیر غیر مقیم افغانستان در سوریه و بحرین و کویت و اردن و قطر و ابوظبی) انجام وظیفه نمایندگی دولت افغانستان نمود -

به مجرد تجاوز کمونیستی در افغانستان (۱۳۵۸ خ) از مسئولیت خود استعفا نموده به صف مهاجرین و مجاهدین افغانستان پیوست و تا آخر عمر در اراده خود مانند کوهی گران استوار و پابرجا ماند -

استاد خلیلی دارای نشان اول معارف از افغانستان و نشان اکادمیک از فرانسه (از طرف ژنرال دوگل) و عضو نویسندگان بین المللی آسیائی و افریقائی و عضو افتخاری اکادمی تاریخ افغانستان بود - وی در چندین کنگره و کنفرانس شرکت نمود از جمله کنفرانس رودکی (تاجیکستان)، کنگره محمد فضولی در باکو و در کنگره بوعلی در سوربون و کنگره علمی علیگر و کنفرانس نویسندگان ملل آسیا و افریقا در تاشقند و کنگره نویسندگان آسیائی و اروپائی (دوبار) ، کنفرانس جامی ، کنفرانس تجلیل از مولوی رومی در قونیه (سه بار)، و کنفرانس وزرای خارجه ممالک اسلامی در جدّه و استانبول و لیبی شرکت کرد و در اکثر این کنفرانس با خطابه های منظوم و منثور را ایراد نمود -

استاد باتفاق پادشاه افغانستان به ایران و شوروی و فرانسه و انگلستان و عراق و بعضی کشورهای دیگر مسافرت کرد و بافضلا و دانشمندان آن دیار ملاقات نمود -

وی از سه زن که یکی از آنها فوت کرده ، پنج پسر و سه دختر داشته است - اسامی پسران او: صفی الله که درگذشته است - جار الله ، نجات الله ،

المعتصم بالله و مسعود - مادر مسعود ، دختر عبدالرحیم خان نایب سالار هرات - دانی استاد - میباشد - استاد پس از بیماری مختصری در حدود ساعت ۲ بامداد روز چهاردهم اردیبهشت ۱۳۶۶ هـ - ش (چهارم مه ۱۹۸۷ م) در حالی که در بیمارستان (علی میدیکل سنتر) اسلام آباد تحت معالجه قرار داشت ، به سن ۸۳ سالگی ۳ چشم از جهان بر بست -

نماز بر جنازه استاد در حدود ساعت ۴ بعد از ظهر در مسجد عیدگاه پیشاور به امامت پروفیسور صبغه الله مجددی صورت گرفت - جنازه وی را از آنجا به گورستان رحمان بابا پیشاور بردند و در آنجا بخاک سپردند - درین موقع استاد برپان الدین ربانی خدمات استاد و فعالیت‌های ادبی و سیاسی او ، نقش و اهمیتی را که استاد برای جامعه افغانستان بویژه پس از تجاوز شوروی داشت بر شمرد و پروفیسور صبغه الله مجددی بنا بر ضیق وقت سخنان موجز و مختصری در مورد شخصیت ممتاز استاد ایراد کرد - در پایان آقای مسعود خلیلی فرزند ادیب و شاعر شهیر فقید وصایای استاد مرحوم را که هم بازگو کننده عشق آتشین و علاقه بی پایان او به وطن او افغانستان اسلامی و سر نوشت جهاد و تداوم جهاد و سازش ناپذیری رزمندگان اسلام با استکبار سرخ بود برای حضار بیان نمود - مراسم تدفین استاد باقرائت چند نمونه از کلام شاعر پایان رسید - ۴

حواشی

- ۱ - سال تولد استاد در شرح حال او از استاد سرور گویا در "دیوان خلیل الله خلیلی" (دیوان اول ، طبع تهران ، ص ۵) شوال ۱۳۲۵ قمری و در "فشرده از سوانح شاعر" در "اشکها و خونیها" طبع اسلام آباد (ص ۲۰۳) ۱۳۳۷ هـ - ق معادل ۱۹۰۷ م عیسوی و در "زندگینامه شاعر" در "مجموعه اشعار خلیل الله خلیلی ، قسمت دوم" (دیوان دوم ، ص ۱۱) ۱۹۱۰ م ذکر شده است ، اما صحیح همان است که در متن بالا ذکر شده است -
- ۲ - اسم این عمارت در شرح حال استاد از آقای سرور گویا در دیوان اول استاد طبع تهران (ص ۵) "باغ شهر آرا" آمده است - باضافه این نکته که درین عمارت اکنون سفارت دولت شوروی ساکنست و روزی بنام باغ شهر آرا تفرجگاه شاهان مغول بود - در "زندگینامه شاعر" در مجموعه اشعار خلیل الله خلیلی ص ۱۱

و "درفشدره" از سوانح شاعر" در اشک با و خونها طبع اسلام آباد (ص ۲۰۳) "باغ جهان آرا" آمده است، و همین قول صحیح تر است -
 ۳- از روی تقویم هجری سن استاد در موقع وفات وی ۸۳ سال و از روی تقویم عیسوی سن وی ۸۰ سال بود -
 ۴- مطالب اخیر از مجله "مجاهد" پشاور، شماره ۱۴ مورخ ۲۰ ثور (اردیبهشت) ۱۳۶۶ هـ - ش/ ۱۰ مه ۱۹۸۷/ ۱۲ رمضان ۱۴۰۷ خلاصه شده است -

سیری در آثار استاد خلیلی

استاد خلیل الله خلیلی الحق یکی از بزرگترین شعرای فارسی زبان این عصر بود - وی نه تنها یک شاعر توانایی بود، بلکه در هنر دوستی و میهن دوستی و از همه بیشتر در بشر دوستی در میان شعرای معاصر افغانستان کمتر مثیل و نظیر داشت - وی تمام عمر به جهان شعر و ادب در کشور خود خدمت کرد، اما متأسفانه در ایام آخر که از همه اوقات بیشتر به سکون و آرامش احتیاج داشت، در اثر تحولاتی که در کشورش صورت گرفت، مجبور شد میهن عزیز خود را بدرود گفته به دشت غربت آواره و سرگردان بماند، و در همین حال دور از وطن خویش باداغ جدائی و حسرت بازگشت به میهن خود ازین جهان فانی به عالم جاودانی رهسپار گردید -

استاد خلیلی آثار به سه زبان فارسی و عربی و پشتو بیادگار گذاشته است که اینک درباره هریک ازین آثار مختصراً به بحث می پردازیم -

الف - پشتو

تنها اثری از استاد بزبان پشتو که بدست ما رسیده است جزوه ایست بنام 'زرین گوربت' که از طرف وزارت اطلاعات و فرهنگ جمهوری افغانستان (به شماره ۳) با ترجمه فارسی آن بنام 'عقاب زرین' چاپ و منتشر شده است که استاد آنرا در بغداد در سنبله (شهریورماه) ۱۳۵۳ هـ - ش / اوت ۱۹۷۴ م



به نثر تألیف نموده است و طی آن شرحی درباره عقاب "پرنده چرخ زن فلک بیبایی" آورده است و نیز پیرامون کلمه عقاب و انواع و اسما آن و عقاب طلائی و سپس در مورد نظر اسلام و مسلمانان درباره عقاب و نظر دانشمندان قدیم عربی در دوره اسلامی و مختصری از حیوه الحیوان بحث نموده و همچنین اشعاری را که شعرای فارسی گوی درباره عقاب سروده اند مخصوصاً از فردوسی و ناصر خسرو و فرخی و مسعود سعد سلمان آورده است -

ب - عربی
۱ - ابن بطوطه فی افغانستان

رساله ایست دارای ۶۶ صفحه - استاد در ضمن شرح مسافرت تاریخی ابن بطوطه به شهرهای مختلف افغانستان اطلاعات لازم جغرافیایی و تاریخی درباره این شهرها از منابع مختلف آورده است که به ارزش محتویات کتاب افزوده است - این رساله در بغداد در سال ۱۹۷۱ م در زمانی که استاد سفیر جمهوری افغانستان در عراق و کویت بود بطبع رسیده است - ضمناً در مراکش



هم چاپ شده است -

۲ - هرات : تاریخها ، آثارها و رجالها (جزء اول) - دارای ۱۰۰ صفحه می باشد که طی آن استاد در فصل اول درباره تاریخ هرات قبل از اسلام و بعد از اسلام و در فصل ثانی درباره آثار هرات و مزارات آن و در فصل ثالث درباره رجال هرات شرح داده است - چنانچه در فهرست منابع کتاب ذکر شده ، استاد در تألیف این کتاب از ۸۱ کتاب تاریخ و جغرافیا و تذکره استفاده کرده است - این کتاب در بغداد در سال ۱۹۷۴م در زمانی که استاد سمت سفارت جمهوری افغانستان در عراق و کویت را داشت ، بطبع رسیده است -

۳ - چنانکه در فهرست آثار استاد در زندگینامه شاعر در "مجموعه اشعار خلیل الله خلیلی" (قسمت دوم) در صفحه ۱۱ و ۱۲ آمده است ، استاد کتابی بنام 'الفقهاء المغانیون' نیز تألیف نموده است که مانند دو کتاب فوق در بغداد بطبع رسیده است - اما کتاب مزبور بدست ما نرسیده است و بنابراین نمیتوانیم

بشرح محتویات آن پردازیم -

کشور ایران ، افغانستان ، پاکستان و هنوز پارسی گویان سمرقند و بخارا و مسلمانان هند گلبرگهای آن شگوفه شیوا و ازهار آن درخت تنومند توانا را در طاق فرو ریخته تاریخ فرهنگ خویش با اشک حسرت آبیاری می نمایند و ترکان حق شناس به نوای نی نواز آسمانی مولوی جلال الدین مجدد بلخی رومی با می کوبند و دست می افشانند .

فتنه انگیزان و تفرقه افکنان گیتی یک قرن کوشیدند که این یگانگی رابه یگانگی کشانند و چنانکه مرز های موضوعه سیاست را مایه اختلاف گردانیدند فرهنگ همگانی اسلامی ما را معرض دویی قرار دهند .

نثر استاد خلیلی

ج - فارسی

۱ - نثر فارسی

مرحوم استاد سعید نفیسی در تقریظی که بر "دیوان خلیلی" (طبع تهران) نوشته است درباره نثر استاد خلیلی چنین اظهار نظر می کند: "نمونه بایی از نثر فصیح و بلیغ و سلیس خلیلی ۰۰۰ مارا به یاد معدودی از سخن سریان می اندازد که از نظم و نثر بیک پایه برخوردار بوده اند" - (ص شانزده) -

استاد خلیلی چندین کتاب به نثر فارسی تألیف نموده است که اکثر آن راجع به تذکره و تاریخ می باشد - اینک به بحث درباره آثار منشور استاد می پردازیم:

۱ - سلطنت غزنویان

این کتاب دارای ۳۷۰ صفحه و چندین لوحه عکس تاریخی بناها و سنگه ها و ظروف و نقشه تاریخی افغانستان و لشکرگاه ارسلان شاه غزنوی (۵۰۹



۵۱۲ هـ - ق / ۱۱۱۵-۱۱۱۸ م) می باشد - استاد مطالب تاریخی زمان شاهان غزنوی را در ۱۵ فصل از الپتگین و سبکتگین تا آخرین پادشاه غزنوی خسرو ملک (۵۵۵-۵۸۲ هـ - ق / ۱۱۶۰-۱۱۸۶ م) و در فصل ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ شرح مسکوکات سلاطین غزنه و مشاهیر رجال و گویندگان و دانشمندان زمان غزنوی و منتخباتی از اشعار شعرای آن زمان از آنجمله عنصری و فرخی و غضایری و عسجدی و کسائی و اسدی و فردوسی و سلمان و منوچهری و ابوالفرج و حسن و سنائی و مختاری آورده و سپس در فصل ۱۹ ذکر حال عرفا از جمله شیخ هجویری و ابوالحسن خرقانی و ابوسعید ابوالخیر و عبدالله انصاری و غیره و در فصل ۲۰ ذکر حال علما از جمله ابوعلی سینا و البیرونی و در فصل ۲۱ ذکر حال شعرای عربی زمان غزنویان که به مدح خاندان غزنوی پرداخته از جمله ابوحفص حاکم و ابوالحسن کرخی و غیره و در فصل ۲۲ شرح غزنه و تربت سلطان و مناره با را آورده است - این کتاب از بهترین آثار استاد به نشر فارسی می باشد که استاد از اکثر منابع تاریخی از جمله زین الاخبار و تاریخ بیهقی

و مجمع الانساب و جوامع الحکایات و تاریخ کامل ابن اثیر و تاریخ ابوالفدا و روضه الصفا و حبیب السیر و تاریخ فرشته و جامع التواریخ و سیرالمتاخرین و وفيات الاعیان و طبقات ناصری و لباب الالباب و تذکره دولتشاه و یتیمه الدهر و دستور الوزراء و غیره استفاده کرده است -

۲ - آثار هرات

از آثار مهم تاریخی استاد است که در سه جلد بوده و تنها جلد سوم آن بدست ما رسیده است که در رجب ۱۳۵۰ هـ - ق / قوس (آذرماه) ۱۳۱۰ هـ - ش در هرات بطبع رسیده و دارای ۲۸۱ صفحه است ، در شرح حال و منتخبات اشعار ۵۷ شاعر هرات که به ترتیب تاریخی آمده است - استاد در مقدمه مختصر این جلد اعتراف نموده است که از بیشتر صاحبان ادب آثاری بدست وی نیامده و بنابراین در ذیل ذکر اکثر شعرا ، شاعر را در دوسه سطر معرفی ، و به نقل چند بیت شعر از وی اکتفا نموده است -

۳ - احوال و آثار حکیم سنائی غزنوی

کتابی است دارای ۲۳۲ صفحه و بمناسبت نهمصدمین سال تولد سنائی در ۱۳۵۶ هـ - ش بهمت وزارت فرهنگ افغانستان طبع و نشر شده است که اصلاً به صورت رساله ای در سال ۱۳۱۵ هـ - ش بطبع رسیده بود - درین کتاب استاد درباره نام و مولد و خانواده و اخلاق و مذهب و عرفان و سفرها و وفات و مزار سنائی و همچنین درباره مقام علمی و آثار وی بحث نموده است - استاد در تألیف این کتاب کمال تحقیق را بخرج داده و از ۷۴ کتاب مهم تاریخ و تذکره که اسم آن در آغاز کتاب به عنوان "ماخذ کتاب" آورده از جمله اغانی و معجم البلدان و طبقات ناصری و تاریخ کامل و تاریخ ابوالفدا و وفيات اعیان و روضه الصفا و تاریخ فرشته و تاریخ بیهقی و تاریخ سلاجقه و نفحات الانس و چهار مقاله و شعرالعجم و خزینه الاصفیاء و سفینه الاولیاء و آتشکده آذر و



مجمع الفصحاء و مناقب العارفين و تذکره حسینی و تذکره دولت‌شاه و تذکره والہ و مآثر الکرام و خزانه عامرہ و کشف الظنون و تاریخ گزیده و تاریخ ملکم خان و حدیقه و دیوان قصائد سنائی و مجمع الانساب و لباب الالباب و بعضی از دواوین شعرای دیگر و کتب فرهنگ استفاده نموده است - در ضمن شرح احوال تاریخی زمان سنائی، استاد از اوضاع اجتماعی و عرفانی عصر سنائی بسبک تحقیقی بحث نموده است -

۴ - فیض قدس

رساله ایست دارای ۱۰۲ صفحه در شرح حال و آثار میرزا بیدل عظیم آبادی که به همت انجمن تاریخ افغانستان به سال ۱۳۳۴ هـ - ش/۱۹۵۵ م به طبع رسیده است - استاد در ۶۲ صفحه رساله، خلاصه مطالب شرح حال بیدل را از کتاب "چهار عنصر" بیدل آورده و سپس بقیه احوال زندگی بیدل را از کتب تاریخ و تذکره دیگر نقل کرده است از جمله تذکره های آرزو و شیر خان لودی و والہ و آزاد و عندلیب و مصحفی و مخلص و حسین قلی عظیم آبادی



صفحه ای از "فیض قدس" که استاد خلیلی بس از چاپ در آن تصحیحاتی فرموده است

و خوشگو و هدایت و صهبائی و تذکره های بنام نکات الشعرا و مخزن نکات و مجموعه نغز و گلزار ابراهیم و نگارستان فارس و فهرست ریو و کشف الظنون و قاموس الاعلام و خاتمه کلیات بیدل طبع صفدری و آثار غالب و بزم تیموری و تاریخ ادبیات شفق و سخن دان فارس و مقاله یسین خان نیازی - همچنین درباره اصل و نژاد و خانواده و مادر و ازدواج و مولد و تنها فرزند بیدل که در آخر عمر بدنیا آمد و بعد از چهار سال فوت کرده مختصراً از منابع مختلف مطالب بسیار سودمندی جمع آوری نموده است - همچنین استاد در صفحه ۶۳ درباره کسانی که در زمینه شرح حال و آثار بیدل تحقیق و تفحص کرده اند مختصراً بحث کرده است - این رساله در عین حالی که خیلی مختصر است دارای بعضی مطالب بسیار مفید درباره شرح حال و آثار بیدل می باشد و برای محققینی که پیرامون بیدل و زندگانی و آثار وی تحقیقاتی بعمل می آورند



میتوان مفید و سودمند قرار گیرد -

۵ - نی نامه

مجموعه رسائلی است دارای ۱۹۰ صفحه و عبارتست از نی نامه مولانا چرخى و رساله نانیه یانی نامه جامی به تحشیه و تعلیق استاد ، رساله از بلخ تا قونیه نیز از استاد وهمچنین خطابه دوم استاد که وی در قونیه بمناسبت سالگرد مولانا ایراد کرده و ترجمه فارسی وثیقه برادری بلخ و قونیه و نیز بحث بای مفیدی درباره بعضی مطالب راجع به زندگانی و مثنوی مولانا مانند از بلخ تا بغداد و از خانه خدا تا قونیه و مولانا پس از مرگ پدر و شمس و صلاح الدین زرکوب و حسام الدین چلبی و بیماری و وفات مولانا ، و مثنوی و الهی نامه و آثار دیگر عطار ، عظمت مثنوی از نظر دیگران و نغمه نی و سماع مولانا ، نی نامه و آثار دیگر چرخى - این مجموعه رسایل که نشانه بارز و دلیل واضح

تحقیق و تدقیق استاد می باشد، در سال ۱۹۷۳ م به همت انجمن تاریخ و ادب و اکادمی افغانستان وزارت فرهنگ افغانستان بطبع رسیده است بایک تمثال مولانا و عکس مرقد و قسمت داخلی مقبره مولانا و مناره مدرسه انسی در قونیه -

۶ - عیاری از خراسان

رساله ایست در ۱۷۶ صفحه که طی آن استاد داستان خونچکان امیر حبیب الله که به "خادم دین رسول الله" ملقب بود و در راه خدمت به دین اسلام به شهادت رسید بسبک افسانه ای آورده است - این کتاب که در آغاز آن عکسی از امیر حبیب الله و برادرش حمید الله آمده، استاد در ۲۵ آوریل ۱۹۸۰م در نیوجرسی (آمریکا) در زمان "آوارگی" نوشته است که باتقریظ مولوی محمد ادریس بطبع رسیده است - کتابی است خواندنی به نثر شیوا -

۷ - یار آشنا

رساله ایست دارای ۸۰ صفحه درباره اقبال و علاقه وی به سرزمین افغانستان که به همت انجمن علمی و مشورتی اسلامی افغانستان به سال ۱۴۰۲ هـ - ق/ ۱۹۸۲م بطبع رسیده است - استاد درین رساله مسافرت اقبال باتفاق سرراس مسعود و سید سلیمان ندوی در سال ۱۳۱۲هـ - ش/ ۱۹۳۳م و ملاقات وی با اقبال در کابل را به نثر شرح داده است - همچنین بعضی اشعار اقبال در مدح افغانستان و مشاهیر و عرفا و شعرای آن سرزمین مانند شیخ هجویری و سنائی و رومی و همچنین قصیده وی در وصف کابل را آورده است - و بعضی قصائد و اشعاری را که استاد در مدح اقبال سروده است نیز نقل کرده است، مخصوصاً ترجمه فارسی قصیده ای که اقبال به اردو سروده است کاملاً نقل کرده (ص ۳۴ - ۳۹) که بسیار جالب است -



۸ - قهرمان کوهستان : داستانی از داستانها

استاد این داستان را که دارای ۳۴ صفحه می باشد در روز ۲ رمضان ۱۴۰۴ هـ - ق برابر با ۳ ژوین ۱۹۸۴م در اسلام آباد در زمان آوارگی نوشته و چاپ کرده است - این داستان زندگانی پرماجرایی عبدالرحیم خان، قهرمان مجاهد کوهستان "پنجاه کیلومتری از کابل در کنار جاده نجراب" می باشد که درباره وی ژنرال فخرالدین گفته است "در آن سنگر که عبدالرحیم باشد - شکست راه ندارد" و رئیس کاروان زرد که در ۱۳۱۱ هـ ش / ۱۹۳۲ م باهتیت خود به هرات آمده بود در پای رسمش نوشته بود: "چون باوی گفتگو کردم پنداشتم مقابل یکی از جنرال های صلاح الدین ایوبی نشسته ام" - همچنین موسیویاکن ، خاور شناس و دانشمند فرانسوی درنامه شخصی خود نوشته بود : "تنها دیدن سیهای مردانه و همت بلند تو از قهرمانی ملت افغان ترجمانی می کند" -

این رساله نشان می دهد که نایب سپه سالار عبدالرحیم چه خدمات شایانی به کشور افغانستان و ملت افغانی انجام داده و چه اصلاحاتی در تشکیل مجلس منتخب برای هرات و مقاومت در برابر هجوم شوروی و تصفیه (حل) اختلاف مرزی با ایران و احیای فرهنگ افغانی و تأسیس انجمن ادبی و کتابخانه عظیمی در هرات و غیره را که موجب تغییرات دامنه دار سیاسی و فرهنگی زندگی آن سامان شد، بعمل آورد - بالآخره در سال ۱۳۱۳ ه - ش/۱۹۳۴م نایب سالار و پسرش را باتفاق استاد خلیلی بزندان انداختند و قلعه صادق آباد و زمینهای پدری نایب سالار را مصادره و چهل نفر از نزدیکان وی را نیز به زندان افکندند - بالآخره دوسه سال بعد، کابینه سیزده ساله محمد هاشم خان سقوط کرد و هزاران زندانی از جمله نایب سالار و نزدیکان وی و خود استاد خلیلی از زندان رها شدند و استاد به قندهار تبعید شد و نایب سالار که در اثر شکنجه و سختیها در زندان خیلی ضعیف شده بود بزودی بدرود حیات گفت و طبق وصیت وی تابوت وی را برفراز توپ در برابر منار استقلال آوردند جایی که "اسبهای سواران نیزه دار عسکری شیهه می کشیدند" - تاعیدگاه تابوت وی را غرق گلها نمودند و در فاصله ۹ کیلومتری تاقلعه صادق آباد مردم دو طرف صف کشیده و هزاران مرد و زن با فریاد تکبیر و شعارها از جنازه وی استقبال کردند - سرانجام آن قهرمان بزرگ تاریخ افغانی به خاک سپرده شد -

در پایان استاد اضافه کرده است: "اکنون پسران آن قهرمان بزرگ در جهاد مقابل کمونیسم جوانمردانه سهم گرفته و میراث پدر را زنده نگه می دارند" -

۹ - مادر از خون فرزند می گذرد

هم داستانی است از استاد که وی بعنوان "تحفه نوروز" سال ۱۳۶۵ ه ش/۱۹۸۶م به ملت غیور مجاهد افغانی تقدیم نموده است - استاد بخط



خودش در آغاز داستان چنین توضیح داده است: "این داستان را از زبان مرحوم میرزا اعظم الدین خان شنیده ام که از شخصیت های محترم کابل و خود در مقابل سپاه دشمن در جهاد شامل بود". - این داستان کوتاه در ده صفحه درباره یک مادر فداکاریست که از خون قاتل فرزندش فریاد می گذرد - به شرط اینکه قاتل "در برابر سپاه دشمن آیین جوانمردان را بجا آورد و خونی که در راه انتقام بخاک می ریزد در راه آزادی ریخته گردد پس از یک ماه در شهر آوازه در افتاد که قاتل فریاد در معرکه جهاد سرآمد غازیان بشمار آمده و در پای دیوار بالا حصار بشهادت رسیده - کسی که نخستین بار بر تربت پاکش تحیت و اخلاص خود را عرضه داشت مادر فریاد بود". -

این داستان از انتشارات کمیته فرهنگی حرکت انقلاب اسلامی افغانستان می باشد -

آثار دیگر

از زندگینامه شاعر (ص ۱۱ و ۱۲) که در مجموعه اشعار خلیل الله خلیلی (قسمت ۲) و دیوان خلیلی چاپ تهران ۱۳۴۱ هـ - ش/ ۱۹۶۲ م (ص ۸) برمی آید استاد غیر از کتابهای مذکوره فوق، کتابهای نوربان (سفرنامه ایران) و آرامگاه بابر (با شرح آثار سلاطین مغول در کابل) و آرامگاه ناصر خسرو (دره یمگان) و کتاب قرأت فارسی صنف (کلاس) ۱۱ و ۱۲، شرح دیوان مخطوط کلیات سنائی و ترجمه فارسی ۱۳ جزء اول و جزء آخر قرآن کریم مشهور 'به تفسیر کابلی' را که کلیه آن کتابها در کابل چاپ شده، نیز تألیف نموده است که اکنون در دست نیست و شرح این قهراً به موقعی موکول می گردد که کتابهای مزبور بدست ما برسد - همچنین استاد مقالاتی ادبی و تاریخی و سیاسی و انتقادی دارد که در مجلات مختلف چاپ شده، اما تاکنون بصورت کتاب بچاپ نرسیده است -

همچنین بعضی آثار دیگر که استاد به نثر فارسی تألیف کرده نیز بچاپ نرسیده است و از جمله: دو شنبه نامه، مراسلات زندگانی در روستا، رویت با و روایت با (درسه جلد)، بلخ در ادب عربی، ابوزید بلخی و سفر افغانستان، از محمود تا محمود که اسم این کتابها در ذیل عنوان "رسایل و کتب طبع ناشده" در آخر "فشرده از سوانح شاعر" (در ص ۲۰۹) مجموعه اشعار وی بنام "اشک با و خون با" چاپ اسلام آباد بسال ۱۹۸۵ م آمده است -

غیر از کتابهای نام برده شده در فوق کتاب "درویشان چرخان" ترجمه فارسی علی شریف از اثر انگلیسی ایرا فرید لاندر بنام The Whirling Dervishes که به نظارت و بنابر خواهش استاد خلیلی انجام شده و آن را بمناسبت سالگرد نهمصد ساله تولد حکیم سنائی از طرف مجلس بزرگداشت حکیم سنائی غزنوی موسسه انتشارات بیهقی در میزان (مهر ماه) ۱۳۵۶ هـ - ش/ ۱۹۷۷ م چاپ و



نشر نموده است - مندرجات این رساله که دارای ۱۰۴ صفحه می باشد بقرار زیر است : صوفی کیست؟ راه سلوک مولانا جلال الدین ، سماع ، تکیه درویشان ، موسیقی درویشان (فصلی به قلم نزیه اوزل) ، حلاوت مجلس مولانا و سیمرغ - در وسط این کتاب در مقابل صفحه ۶۲ عکس مرقد مولانا در تکیه قونیه و در صفحه عقب عکس مرقد شمس تبریز آمده است که آن هم در قونیه می باشد -

۲ - نظم فارسی

قبل از آثار منظوم استاد خلیلی بهتر است در این جا نظر استاد فروزانفر را که طی تقریظی بر دیوان استاد خلیلی (طبع تهران) در باره شعر استاد خلیلی اظهار نموده ارائه گردد:

''استادی و چیره زبانی او (یعنی خلیلی) در نظم دری از مطالعه دیوان وی بخوبی آشکار است - قصائد و غزلیات و مثنویاتش دلیلی است روشن براینکه استاد در انواع سخن مهارت دارد و می تواند از عهده هریک از شیوه

های شاعری برآید - باینکه خلیلی اسلوب و روش پیشینیان را در ترکیب الفاظ و جمل رعایت می کند ولی در ابتکار مضامین و ابداع معانی فکری توانا و معنی آفرین دارد و از این رو قوت معنی را با فصاحت و جزالت و حسن ترکیب توأم ساخته است -

همچنین مرحوم استاد سعید نفیسی طی تقریظی بر دیوان استاد خلیلی (طبع تهران) درباره شعر استاد خلیلی چنین اظهار نظر کرده است :

”هر مصراع و بیت وی شنونده و خواننده را بیاد بزرگان شعر فارسی در دربار غزنین می اندازد و عنصری و فرخی و منجیک و کسائی و عماره مروزی را بیاد می آورد ۰۰۰ خلیلی از سخن سرایان توانای چیره دست روزگار است - قصاید وی در آن اوج بلاغتست که کمتر کسی را دسترس که بان هست - هر کلمه آنها احاطه وی را در ادب هزار ساله زبان دری می رساند - در غزلیاتش سخنان پر شوری هست که بانوای هزار داستان برابری می کند - در مثنویات وی هزاران نکته عرفان و معرفت نهفته است که دانایان را نیز اندیشه می افزاید - رباعیات وی که هریک شاهکاری از پیوستگی معانی دقیق باالفاظ رشیقست هنر نهایی معدودی از سخن سرایان را که درین روش استاد مسلم شده اند بیاد می آورد - در مقطعات نیز همیشه حق مطلب را به بهترین وجهی ادا کرده است - بهترین مقیاس توانائی خلیلی در سخن منظوم دو بیتی ها و مقطعاتیست که بروش نوین سروده و سخت نمایانست که این شاعر توانا بهمان اندازه که در پیروی از سنن دیرین ادب فارسی طبیعی وقاد و خاطری فیاض دارد ، در ابتکار نیز راه تازه ای برای کسانی که در پی این روش نوین برخاسته اند، گشوده است -“

همچنین آقای نصرت الله نوحیان (نوح سمنانی) طی سخنی چند که درباره آثار استاد خلیلی در ص ۲۹۰-۲۹۳ در پایان دیوان خلیلی (طبع تهران)

آورده است چنین می گوید:

”در سراسر آثار خلیلی روح وطن پرستی و انسان دوستی موج می زند - روشن بینی و آشنائی بامکاتیب و فلسفه های مختلف که دانستن آن لازمه شاعر زمان ما است ، در آثار او کاملاً بچشم می خورد - او در اشعار خود همه جا از درد مردم اندوهگین و از شادی ایشان خرسند است - بایشان می خندد و بایشان می گرید -

در آثار استاد خلیلی علاوه بر آزادگی و انسان دوستی ، توصیف کاملی از مناظر زیبای افغانستان وجود دارد - خواننده پس از مطالعه آثارش احساس می کند که باشهرها و مردم افغانستان ، با باغهای پر طراوت و دل انگیز ، بادشتهای سرسبز و کوههای سر بفلک کشیده اش الفتی دیرینه دارد -

استاد خلیلی تنها یک شاعر کلاسیک مقتدر زمان ما نیست - او در نوجوئی ونوآوری نیز تتبع کرده است ۰۰۰ آثاری که درین زمینه بوجود آورده کاملاً تازه است - اوزان تازه ، کلمات رنگین ، استعارات و ترکیبات زیبا و دل انگیز ، دید و بافت تازه ، اینها از مشخصات آثاریست که استاد در زمینه تجدّد ادبی خلق کرده است - آشنائی با دردهای مردم یکی از خصیصه های آثار اوست - باید هم چنین باشد - از مردی که در گیسو دار زندگی و فراز و نشیب های آن سربلند و سرافراز بیرون آمده و تمام سختی هارا با پوست و گوشت خود لمس کرده است توقعی جزاین نباید داشت“ -

آثار منظوم استاد به دو دوره مشخص زندگانی او تعلق دارد - یکی قبل از هجوم شوروی به افغانستان در سال ۱۹۷۹م و دوم بعد از شورش - آثار این دو دوره از لحاظ سبک و انواع سخن و اندیشه شاعر کاملاً ازهم متفاوتست ، چون آثار دوره اول در زمانی پدید آمده که زندگی شاعر نسبتاً در سکون و آرامش بوده ، در صورتی که دورلاً دوم زندگانی او مملو از هرج و مرج و

سختیهای آوارگی بوده است - لذا برعکس دوره اول که اشعارش اکثراً شامل قصه های عشق و رنگینی و لطافت و حکمت و عرفان بوده ، غالب آثار دوره دوم مشحون از احساسات درد و حزن و فریاد و ناله و آه و حاکی از داستانهای اسارت و زجر و کشت و کشتار و غارت هموطنان او بدست لشکریان چپاولگرو افواج بیگانه ، و پیام گرم جهاد و مقاومت در مقابل تجاوز و تعدی به ملت مظلوم و اسیر خود در افغانستان می باشد - اینکه به بررسی مختصر آثار منظوم استاد می پردازیم -

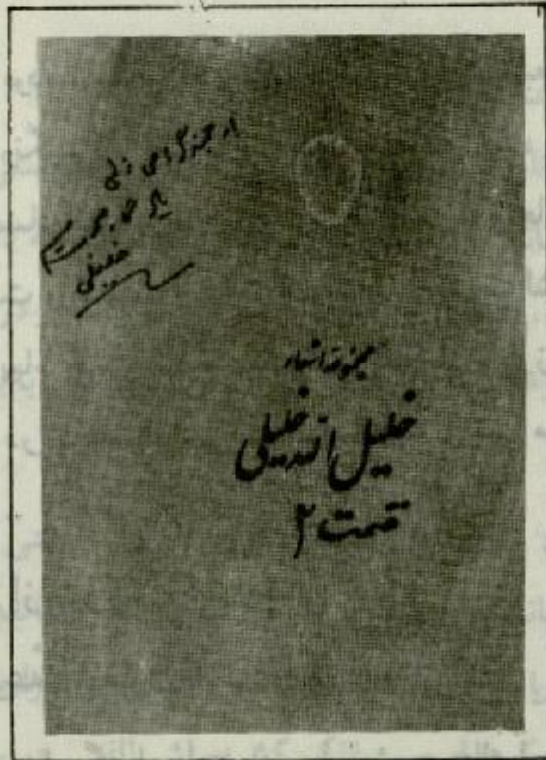
دوره اول : قبل از شورش کمونیستی

۱ - اولین مجموعه اشعار

چنانکه استاد گویا اعتمادی طی شرح حال استاد خلیلی در آخر مجموعه ای به عنوان "از اشعار استاد خلیلی" (طبع کابل بسال ۱۳۴۰ هـ - ش / ۱۹۶۱م) در صفحه ۴۹۷ متذکر شده است ، استاد خلیلی الله خلیلی اولین مجموعه مختصر اشعار خود را به خواهش استاد گویا در سال ۱۳۳۲ هـ - ش / ۱۹۵۳م ترتیب داد و آماده طبع گردانیده ولی نسخه ای ازان به مانرسیده است -

۲ - دومین مجموعه اشعار

همچنین استاد گویا در آخر مجموعه مشار الیه فوق در صفحه ۴۹۷ ذکر نموده است که استاد خلیلی در سال ۱۳۳۴ هـ - ش / ۱۹۵۵م مجموعه ای دیگر از اشعار منتخب خود گرد آوری نمود که بخط بهترین استادان خط نوشته شده و در مطبع دولتی (کابل) طبع گردید - اما آن هم ناتمام ماند و نسخه ای ازان در دسترس مانیست -



۳ - برگهای خزانی

این مجموعه رباعیات استاد است - چنانکه استاد گویا در مجموعه اشعار استاد (طبع کابل بسال ۱۳۴۰ هـ - ش/ ۱۹۶۱ م) در صفحه ۴۹۷ اشاره نموده است ، این مجموعه نیز همزمان با دومین مجموعه اشعار استاد طبع گردید ، و هر دو مجموعه در عرض سه سال نایاب گردید - (نسخه ای از آن نیز در دسترس مانیست) -

۴ - سومین مجموعه اشعار

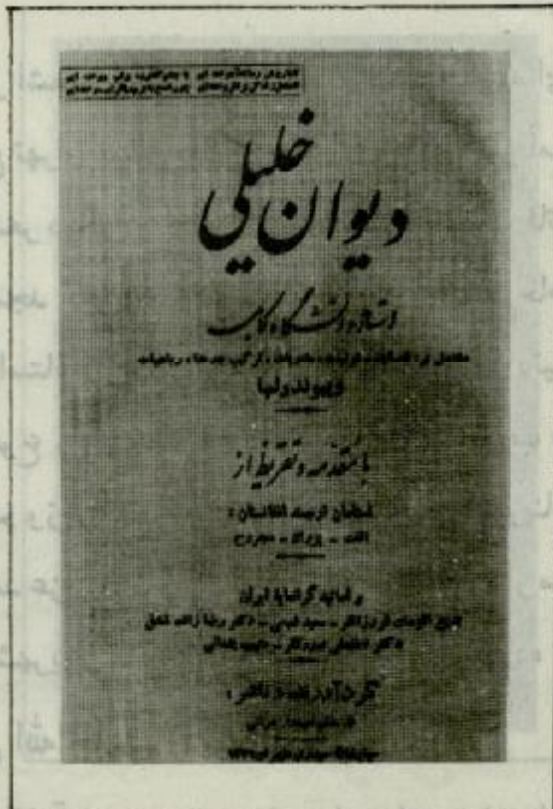
چنانکه استاد گویا در آخر این مجموعه اشاره کرده است ، دکتر سهیل ، رئیس مستقل (دائمی) مطبوعات که خودش نیز از شعرا و نویسندگان افغانستان است ، در سال ۱۳۳۹ هـ - ش/ ۱۹۶۰ م بر آن شد که کلیات اشعار استاد خلیلی اعم از قصیده و غزل و مثنوی و رباعی و ترجیع (بند) و ترکیب (بند) و قطعات را جمع آوری نماید - این مجموعه برای اولین بار در ۱۳۴۰ هـ - ش/ ۱۹۶۱ م در مطبع دولتی کابل چاپ شد که دارای ۵۱۰ صفحه می باشد

و مشتمل است بر اشعاری که تقریباً کُلّیه آن در مجموعه ای بنام دیوان اول استاد خلیلی (طبع تهران بسال ۱۳۴۱ هـ ش/۱۹۶۲ م) نیز آمده است، غیر از چند غزل و چند شعر دیگر از جمله آشوب زمانه، وصیت فاتح میوند، بهمسر عزیزم، تاریخ مسجد کاریز میر، رشوت خوار، در دفتر خاطرات یکی از دو شیزگان، اشعار استادان همایی و ناصح و وصال، شعر دنیا، شعر من شور عشق، شعر مصنوع، دل شکسته، خانم دوست، محبوب سراج، پاکستان، واقعه کوری چشم وزیر فتح علی خان، در جستجوی سرپناه، سرود کوهسار، مرثیه شهزاده محمد عزیز خان و "برای لوح قبر فرزند سردار محمد یونس" (که استاد در سنبله (شهریور ماه) ۱۳۱۷ هـ - ش/۱۹۳۸ سروده است) -

۵ - دیوان خلیل الله خلیلی (دیوان اول)

طبق شرحی که آقای محمد هاشم امیدوار هراتی، ناشر این دیوان، در آغاز دیوان داده است، استاد خلیلی در سال ۱۳۳۵ هـ - ش/۱۹۵۶ م بدعوت وزارت فرهنگ ایران مسافرتی به آن کشور نمود و نسخه ای از رباعیات خود را بنام "برگهای خزانی" به او اهدا کرد و آقای امیدوار آن را به ضمیمه رباعیات به عنوان "پیوند دلها" منتشر نمود - بار دیگر استاد بدعوت دانشگاه تهران در سال ۱۳۴۰ هـ - ش/۱۹۶۱ م به ایران رفت و قسمتی از آثار منتشر نشده خود را در اختیار آقای امیدوار گذاشت که وی آن را با شرح مسافرت استاد و سخنرانیهای او در محافل ادبی ایران به طبع رسانیده است -

این دیوان که دارای ۳۲ + ۳۰۶ صفحه است برای اولین بار در تهران بسال ۱۳۴۱ هـ - ش/۱۹۶۲ م به همت آقای محمد هاشم امیدوار هراتی با شرح حال استاد از استاد سرور گویا اعتمادی و مقدمه از استاد صلاح الدین سلجوقی سفیر افغانستان در مصر، و مقدمه و تقریظی از استادان افغانی الفت و پژواک و مجروح و اساتید ایرانی بدیع الزمان فروز انفر و سعید نفیسی و



دکتور رضازاده شفق و دکتور لطف علی صورت گرو حبیب یغمانی و آقای نوح سمنانی چاپ شده است ، و مشتمل است برقصائد و غزلیات و مثنویات و ترکیب بند هاو رباعیات بعنوان "برگهای خزانی" و نظم طویلی بعنوان "پیوند دلها" (که هر دو بعداً جداگانه نیز چاپ شده است) -

این دیوان دارای اشعار است حاکی از عشق استاد به کشورش ، چنانکه در منظومه های کتیبه منار شهدای هرات ، غزنه دره زیبای نورستان ، به پیشگاه وطن ، به محجوبه ، ۱۶ سال استقلال افغانستان ، آخرین سوار مجاهد وطن (بصورت دوبیتی ها) ، خطاب به دختران افغان ، درام استقلال - همچنین این دیوان دارای اشعار عاطفی از قبیل فرزند بینوا و پدرش ، ستم کشان ، هدیه به مادران ، ناله گدا ، اختر صبح و دختر بیمار ۲ ، نسرين دختر فقیری که پدر و مادر خود را از دست داده بود ، میباشد - همچنین اشعاری که نشانه تعلق خاطر او به عالم اسلام می باشد مانند چکامه های بر روان شهدای الجزائر ، هنگام توقف

در استانبول، دریای نیل، و اشعاری که علاقه وی نسبت به شعرا و فضلا و عرفای فارسی را نشان می دهد از قبیل بیاد آرامگاه شیخ شیراز و تقریظ منظوم او بر کتاب روابط مولانا با پدرش (تالیف دکتر محبوب سراج)، خانقاه فقر، مثنوی برای (کتاب) از "بلخ تا قونیه" (که در آخر کتاب مزبور چاپ شده است)، بیارگاه مولانا، برآرامگاه اقبال، صدمین سال ولادت جمال الدین افغانی، برآرامگاه شیخ هجویری، بمناسبت اهدای کتاب سنائی، داستان ابو سعید خراز، داستان سری سقطی، مبارک نغمه ای بمناسبت جشن چهار صد سال شاعر آذربائجانی محمد فضولی و سید جمال الدین اسدآبادی -

بعضی اشعار این دیوان حاوی اشاره هایی است به وقایع تاریخی مانند آریانی سرود و بنیاد بلخ و داستان جهان سوز و غزنه -

این دیوان بعضی اشعار استاد راشاملست که وی در رثای دوستان خود سروده است مانند تجلیل از مرحوم قاری عبدالله ملک الشعرا، در رثای بهار، در رثای صدیقه خواهر گویا، در مرگ فرزند جوان یکی از دوستان، در رثای سید عبدالله خان در بهار ۱۳۳۸، در رثای همشیره جوان مرگ -

همچنین این دیوان دارای بعضی اشعار است که استاد در مدح و تهنیت دانشمندان و شعرا و یا در جواب اشعار شعرا دیگر سروده است مانند پژواک و خلیلی، چکامه در پاسخ چکامه پژواک، در تهنیت ملک الشعرائی استاد بیتاب، خلیلی و مخفی، پروفیسور ریتر آلمانی و "به الفت" -

بعضی از اشعار استاد که درین دیوان آمده است از بهترین اشعار وی می باشد - مثلاً شعر "آن نیمه شب" که قصیده ایست دو مطلعی و استاد طبق شرحی که روی نسخه چاپی این دیوان بعداً بخط خودش اضافه کرده است وی در سال ۱۳۳۴ هـ - ش / ۱۹۴۵ م در زندان ارگ کابل روی دیوار با زغال نوشته بود از قصائد بسیار زیبای ادب فارسی و دلیل بارز استادی و

مهارت استاد خلیلی می باشد -
 همچنین چکامه وی بعنوان "مخاطبه هندوکش باهیرمند" نیز اشعار
 بسیار لطیف و زیبای استاد می باشد که علاقه بی نهایت وی را نسبت به
 خاک کشورش نشان می دهد - بعضی ابیات این قصیده از لحاظ محتوی
 اخلاقی و حقائق زندگی پرمایه ترین از اشعار استاد می باشد - اینک گلچینی
 از همان قصیده آورده میشود:

زندگی عشق است و آهنگ طهش های دلست
 پر زدن بر دور شمع آرزو پروانه وار
 زندگی جهد است و رنج است و جدالست و طهش
 زندگی عزم است و همت ، زندگی کار است کار
 در طریق حق نترسیدن ز امواج خطیر
 روبروی حادثه چون کوه بودن پایدار
 همچنین قصیده او "بیاد آرامگاه شیخ شیراز" از حیث محتوی در ابیات
 کم نظیر است - ابیات زیر از همان قصیده اقتباس شده است :

جهان باشد چو دریائی که بیدانیست پایانش
 حوادث موج غلظانش ، مصایب جوش طوفانش
 خرد در چنگ این دریا بود چون کودک اعمی
 که گه افتد بدامانش ، گهی گیرد گریبانش
 چه بار آرد معامی که اعمانیست حلالش
 چه خیزد از دبستانی که شد لالی سبق خوانش
 فسون وحشتِ وهمی کشیده حلقه گوشش
 فریب لعبت رنگی گشوده چشم حیرانش

شکوه این کهن معموره چون نقشی بود بر آب
 که از یک ذره ناچیز بر باد است بنیانش
 کلاه و چتر و اقبالش بود آگنده نخوت
 حباب آسایک جنبش نه این برجاست نی آتش
 نباشد آدمی جز مشت خاکی تر شده در خون
 که داده کاردانان قضا ترکیب انسانش
 زمشت خاک فرعونى نشاید گر کند آخر
 شبانی کرده وارونش ، عصائی کرده ویرانش
 حریم سینه با گر واشکافی ، کشته با بینی
 ز چندین آرزو پاتی که کرده چرخ بیجانش
 نخیزد زین حریم یاس جز فریاد محرومی
 نتابد جز چراغ مرگ از طاق شبستانش
 مگر برقی که می تابد زسوز سینه عارف
 که روشن می شود گیتی بانوار درخشانش
 دل عارف چه باشد ، مشرق فیض خداوندی
 که صد خورشید بیرون تابد از طرف گریبانش

۶ - مجموعه اشعار خلیل الله خلیلی (قسمت دوم)

این مجموعه دوم دیوان استاد اشعاری را شاملست که استاد بین سالهای
 ۱۳۳۵ هـ - ش / ۱۹۵۶ و ۱۳۹۸ هـ - ق / ۱۹۷۸ م سروده است و از طرف بنیاد
 فرهنگ تهران چاپ شده است - این مجموعه دارای ۲۶۰ صفحه می باشد -
 طبق شرح مختصری که در آغاز این دیوان آمده ، آن را آقای محمد عاقل
 بیرنگ کوهدامنی شاعر افغان گردآوری نموده و در تصحیح نمونه های چاپی
 نیز بابنیاد فرهنگ مزبور همکاری کرده است - در ابتدای این دیوان طی

”برگزیده ای از نظرات فضلا درباره شعر استاد خلیلی“ نظرات منظوم و منشور استاد حبیب یغمائی و سعید نفیسی و صلاح الدین سلجوقی و دکتر صورتگر و عبدالرحمن پژواک و دکتر رضازاده شفق والفت و محمود فرخ و شمس الدین مجروح و جهانگیر تفضلی و محمد بهجه الاثری و جعفر خلیلی آمده است که از انجمله نظرات دو شاعر موخرالذکر بزبان عربی است -

این مجموعه مشتملست بر منتخباتی از قصائد و غزلیات و قطعات و ترکیب بند استاد که وی در شهرهای مدینه و جدّه و طایف و کابل و دهلی و لاهور و قاهره و بغداد و لنین گراد و پکن (بیچنگ) و مسکو و آنکارا و قونیه و بیروت سروده است -

این دیوان دارای هفت مرثیه است که استاد بر مرگ بعضی فضلا و شعرای عصر خود سروده است و آن مرثیه های استاد سرور گویا و استاد فروزانفر و نجیب الله خان و محمد عثمان و ملک الشعرا بیتاب و عبدالرحیم خان و صلاح الدین سلجوقی می باشد -

همچنین این مجموعه یک نهایشنامه منظوم در هفت پرده بعنوان ”کشتگان عشق“ دارد که داستان عشق دختر روستازاده و شبان و رقابت پسر دهخدا می باشد - استاد نسبت به مولانا جلال الدین رومی ارادت و عقیدت فوق العاده ای داشت و گاهگاهی این ارادت و علاقه خود را بوسیله اشعار خود ابراز می نموده است مانند اشعاری بعنوان ”به حضرت مولانا“ و ”ابرشد، بارید، دریا آفرید“ که درین مجموعه آمده است - همچنین بعضی غزلهارا در جواب بعضی غزلهای مولانا سروده است مانند ”راه نیستان“ و این بیت به عنوان ”باد بغداد“ :

آتش است این باد بغداد و نه باد

هر که این آتش نداند گو مباد

خواننده را به یاد این بیت معروف مولانا می اندازد :

آتش عشق کاندردنی فتاد

هر که این آتش ندارد نیست باد

همچنین استاد بعضی اشعار را در جواب شعر شعرای دیگر سروده است ، مانند شعری در جواب شعر رهی معیری و یا شعری که استاد خلیلی در مدح استاد فروزانفر سروده و استاد فروزانفر شعری در جواب آن شعر سروده است ، و یا استاد صهبا نامه ای منظوم به استاد خلیلی فرستاده و استاد در جواب آن نامه منظومی به استاد صهبا نوشته است ، و استاد محمود فرخ قصیده ای در جدّه به استاد فرستاد و استاد قصیده ای بعنوان "گلبنگ صفابانی" در پاسخ آن قصیده سروده است - همچنین استاد پژواک قطعه ای از نیویورک برای استاد فرستاد و استاد در پاسخ آن قصیده ای سروده است و جهانگیر تفضلی سفیر ایران در کابل دو قطعه شعر بعنوان "شعر جهان" به استاد فرستاد و استاد در پاسخ آن قطعه ای به او فرستاد -

استاد بعضی اشعار را در بزرگداشت شعرای درگذشته سروده است مانند شعری در مدح امیر خسرو که استاد آن را در سالگرد امیر خسرو در شب عرس وی بر قبرش در دهلی خوانده و همچنین دو شعر در مدح اقبال لاهوری به عنوان "کعبه و اقبال" که استاد بمناسبت مراسم بزرگداشت اقبال به لاهور فرستاد و "آموزگار بزرگ" که استاد بر قبر اقبال در لاهور قرائت نمود - همچنین قصیده ای بمناسبت جشن بزرگداشت خواجه عبدالله انصاری به عنوان "پیر هرات" سروده است و قصیده ای دارد (که ظاهراً بطور کامل درین مجموعه نیامده است) به عنوان "ویرانه های غزنه" و آن را در جلسه بزرگداشت اهوریحان البیرونی در دانشگاه کابل قرائت نموده است -

همچنین بعضی اشعار از استاد درین مجموعه آمده است که علاقه و

دلسوزی او را نسبت به بعضی مردم مظلوم جهان اسلام را می رساند مانند شعری به عنوان "ثبات" درباره اسرائیل و ظلم او به مسلمانان فلسطین که در پایان آن غزلی و پنج بیتی خود را به مطلع زیر آورده است:

درین صحرا مگر در خون نشسته کاروان امروز

که آهنگ جرس آتش می زند در مغز جان امروز

همچنین این مجموعه بعضی اشعار استاد را دارد که حاکی از رقت قلب و علاقه خاص وی نسبت به طبقات پایین زحمتکش اجتماع می باشد مانند ناله خارکن، عید دختر گدا، فقر و زندگی، فقر و گورستان، رشته قدسی که آخرین شعروی درباره دختری است که "هوسبازان از فقر و آرزوهای وی استفاده می کردند" -

درین مجموعه شعری آمده فکاهی به عنوان "هذیان" که استاد خلیلی به استاد سرور گویا تقدیم نموده است و ازراه مزاح با بعضی کلمات فارسی و هندی تنوین عربی بسته است مانند پیاماً و شتاباً، کباباً، مرچاً، گلاباً سرآباً و غیره -

این مجموعه بعضی اشعار نغز و بسیار زیبا دارد که اینک بطور نمونه شعری به عنوان 'زن' اینجا نقل می گردد:

زن اگر نیست زندگانی نیست

مردمی نیست، مهربانی نیست

'زان' به پشتو که معنی اش جان است

نزد من اشتقاق زن زان است

فیلسوفی نگرچه شیوا گفت

در معنی ببین چه شیوا سفت

گفت ایزد چو از کمونِ عدم
 کرد ایجاد پیکر آدم
 کرد زن را ز بهلوش ایجاد
 و ندرین نکته رازها بنهاد
 زن اگر خلق می شدی از سر
 خود سری می نمود باهمسر
 ورشدی زن زهای وی پیدا
 می شدی پایمال جو رو جفا
 کرد ایجاد زن ز بهلوش
 همچو آئینه روی بارویش
 تا بود جاودانه در بر مرد
 همدل و همزبان و همسر مرد
 دامن زن چو بوستانِ خداست
 گلشن مهر و آشیانِ وفاست
 ما چو چشمیم، و نورِ بینش اوست
 نمکِ خوانِ آفرینش اوست
 عشقِ زن، شوقِ زن، محبتِ زن
 شعرِ زن، معنی و عبارتِ زن
 دلِ مرد است از غنّونِ خدا
 ناخنِ زن در آردش به صدا

دوره دوم : پس از تجاوز شوروی

پس از شورش ، استاد خلیلی وطن عزیز خود را بدرود گفته ، به دشت
 غربت افتاد - در طول این ایامِ صعوبت بار ، وی اکثراً قلم خود را سلاح خود

قرار داده با اشعار شرربار به میدان جهاد در آمده و بوسیله شعر خود دوش بدوش و قدم بقدم بامجاهدین علیه متجاوزین و متجاسرین دین به پیکار پرداخت - درین ایام اشعاری که استاد سروده است مملو از عواطف وطن دوستی و احساس غربت و جدائی از میهن می باشد و مجموعه های شعروی که درین مدت به چاپ رسیده است بیشتر حاوی همین اشعار زمان غربت و آوارگی وی می باشد - اینک درسطور زیر این مجموعه باراً مختصراً مورد بررسی قرار می دهیم -

۱ - نیاز و نیایش

جزوه یست دارای ۲۴۴ صفحه چاپ اول اسد (مرداد ماه) ۱۳۶۱ هـ - ش / ژوئیه ۱۹۸۲ م بامقدمه ای مختصر در دو صفحه از استاد خلیلی و دارای ۱۳ دوبیتی و شعری به وزن مثنوی به عنوان دیده زیبانگر و دعا و جلوه یار و مرگ حجاب افکن و زورق عمر و مروارید و جنونی جنبش و نای نگونسار و نه من تاجر نه تو بازرگانی و در آخر دوبیتی ها می باشد -

۲ - مادر گلگون کفنان

جزوه ایست در ۸ صفحه چاپ نیو جرسی امریکا در ۱۷ شوال ۱۴۰۲ هـ - ق / ۸ اوت ۱۹۸۲ م دارای مثنوی که بیت اول آن بقرار زیر است:

دوش در داغ جگر می سوختم

سوختن از شمع می آموختم

و آخرین بیت آن بدین قرار است:

آنچه می بخشد ظفر روز جهاد:

اتحاد است ، اتحاد است ، اتحاد

۳ - گزیده آثار تاگور از گیتا نجلی و داستان کابلی والا -

جزوه ایست در ۴۲ صفحه که در سپتامبر ۱۹۸۲م از نیو جرسی (آمریکا) چاپ و منتشر شده است و حاوی ترجمه فارسی گزیده آثار تاگور از گیتانجلی به شعر و داستان کابلی والا به نثر دارد با مقدمه ای مختصر در ۴ صفحه از استاد خلیلی - استاد در مقدمه درباره سبب تألیف این مجموعه می گوید :

''در روز های آوارگی و شبهای وحشت افزای بی وطنی دوست گرامی امیر حسن شهباز دانشمند ایرانی راز شناس شهکار های ادبی خاور و باختر برگردانده منظومه "گیتا نجلی" را از انگلیسی بیارسی فصیح شیوا که شیوه خامه نگارین ویست بمن فرستاد - شکوه کلمات و جمال جملاتش چنانم مجذوب نمود که بی اختیار سرودی چند ازان پرده دل انگیز را بنوای نظم دری در آوردم''^{۱۰۰}

این کتاب ترجمه منظوم سرود ۱ و ۲ و ۴ و ۸ و ۱۹ و ۲۳ و ۲۷ و ۳۱ و ۳۶ و ۴۰ و ۵۶ و ۵۹ و ۹۵ را دارد -

استاد درین کتاب درباره مجانست و مشابهت عرفان تاگور با عرفان مولوی اشاره نموده و میگوید : ''تاگور در نخستین نیایش در گیتا نجلی بیارگاه آفریدگار هستی بخشا بود خودش را به 'نی' تشبیه نموده و سخنان آسمانی مولویست که بنوای 'نی' آغاز گردیده و داستان جدایی هستی انسان از سر منزل ازل به نی ناله گر دمساز تعبیر شده بسراینده شهکار گیتا نجلی باخذ جائزه نوبل موفق گردید اما از تخمین جایزه نی نواز بلخی رومی هنوز معیار شناس اعصار و قرون ناتوانست - گردد آوردن کامل این همگونیها نیازمند دفترست مفصل'' -

اینک گزیده ای از ترجمه "سرود نخستین" بعنوان نمونه اینجا نقل

می گردد:

رضای تو چنینم بیکران ساخت
 شکسته کوزه ای را جاودان ساخت
 بسا کاین کوزه از جان شد سبکبار
 ز لطفش باز بنمودی تو سرشار
 تو این موجود زار ناتوان را
 تو این نای حقیر نوحه خوان را
 کشایندی بیابان در بیابان
 رساندی تاستیغ کوهساران ۰۰۰

۴ - زمزم اشک

جزوه ایست کوچک در ۴۰ صفحه دارای یک مقدمه چهار صفحه ای و اشعاری با عنوان وا محمدا ، کاروان اشک ، آه نیم شب (که استاد در بهار سال ۱۳۲۴ هـ - ش / ۱۹۴۵ م در زندان ارگ کابل سروده است) ، عروج همت ، بهار سخن ، و کعبه و دروازه زرین که در قوس (آذر ماه) ۱۳۶۱ هـ - ش / ۱۹۸۲ م در پیشاور چاپ و منتشر شده است -

۵ - از سجاده تا شمشیر

جزوه ای است در ۱۴ صفحه که در ثور (اردیبهشت) ۱۳۶۳ هـ - ش / ۱۹۸۴ م در اسلام آباد چاپ شده و دارای مقدمه ای در ۴ صفحه و عنوانهای گشاینده میوند (محمد ایوب خان غازی) به نثر و شعر ، قسمتی از وصیت فاتح میوند (که در جلد اول دیوان استاد آمده است) و شعر کتیبه آرامگاه فاتح میوند در گورستان میاحیب در پیشاور و سرگذشت خونین به نثر می باشد -

۶- فریاد

شعر استاد است دارای ۱۷ صفحه که دو قسمت اول آن بوزن مثنوی معنوی و دو بند آخر آن به بحر دیگر است که با ترجمه اردو به نشر در ۱۹ صفحه از محمد سرفراز ظفر استاد شعبه فارسی مؤسسه زبانهای نوین اسلام آباد به همت عبدالغفار گداز در ۲۷ رمضان ۱۳۰۶ هـ - ق/ ۱۹۸۵ م به چاپ رسیده است - این شعر بابیان شب آغاز می گردد که در تیرگی آن شاعر ناله های مادران داغدار و کودکان دور مانده از دیار می شنود و در همان حال "بر سر زانوی شب بنهاده سر" با چشمهای تر بخواب می رود و در عالم رؤیا خود را در لاهور بر در "گنج بخش ژنده پوش غزنوی" (علی بن عثمان هجویری غزنوی ملقب به داتا گنج بخش) می بیند و در محفل او بزرگانی را می بیند صف کشیده از جمله خواجه انصاری پیر هرات و خواجه معین الدین چشتی اجمیری و فریدالدین شکر گنج، میر سید علی (همدانی) و شیخ ذکریا ملتانی و شیخ احمد سرهندی مجدد الف ثانی و خوشحال خان ختک با "دست بر شمشیر" و مولوی و "شاعری بامولوی گرم خطاب" فیلسوف شرق دانای حکیم (اقبال لاهوری) و شاعر می خواهد صحبت آنها را بشنود اما او تنها صدای شان را می شنود - ناله مادری بلند شد که وارد درگاه شد با جامه کرباسی خون آلود و پستان بریده که دست و پایش از شلاق ورم کرده بود و او "مشت خاکساز باکف خاکستری" از ام الكتاب و خاک شهیدان وطن خود (افغانستان) آورده و زیر چادر سرپای دو دختر نازنین و گفت:

من ز شهر جان سپاران آمدم

وز دیار داغداران آمدم

این دوسر را ارمغان آورده ام...

از میان کشتگان آورده ام

گفت آمد لشکر کفار سرخ
 سبیل آن اردوی خونخوار سرخ
 آتشی از ظلم و کین افروختند
 کشور مارا سراسر سوختند
 غیرت ناموس قرآنی چه شد
 ای مسلمانان مسلمانی چه شد
 ناله آن مادر زار نژاد
 لرزه در بام و در محفل فگند
 در میان آنهمه جوش و خروش
 صوت اقبال آشنا آمد بگوش
 (و گفت:)
 آسیا یک پیکر آب و گل است
 ملت افغان دران پیکر دل است
 عزم این ملت بود دیوار دین
 سنگ سنگش سنگر ستوار دین
 کابل از لاهور چندان دور نیست
 غزنه دور از شهر نیشاپور نیست
 تابیارد مطلب خود را بکف
 این سه کشور هست دشمن راهدف
 خواجه هجویر گفت این داستان
 این حدیث جانگداز دشمنان
 بایدش اکنون سوی درگاه برد
 نزد سلطان شفاعت خواه برد

ختم بر اقبال شد رای همه
 بود این معنی تمنای همه
 شاعر آتش بیان دردمند
 گفت یاالله ، از جا شد بلند ۰۰۰
 نعره بایش سوی گردون می شدند
 در فضا مصراع گلگون می شدند
 این سخنها زان نوا با نغمه ایست
 زان نیستان معانی ناله ایست
 این پیک را بکوی رسول خدا برید
 وین ناله را به بارگه مصطفی (ص) برید ۰۰۰
 زان شهرای سوخته خوانید نامه ها
 زان قریه های گمشده طورمار ها برید ۰۰۰
 این مادر مقدس پستان بریده را
 در پیش فاطمه حرم مرتضی برید
 آن هر دو سر به چشمه زمزم دهید غسل
 آنگاه داخل حرم کبریا برید ۰۰۰
 گویند عرض ملت کهسار را شنو
 ای مصطفی فغان شربار را شنو
 بشنو وگرنه کار بیایان رسیده است
 طوفان مرگ بر در ایوان رسیده است
 دیو نفاق خانه امت خراب کرد
 این دیورا بکش که به دیوان رسیده است
 ای آفتاب مهر و عنایت ، عنایتی
 ای حامی حقوق مسلمان شفاعتی

۷ - ماتمسرا -

چنانکه استاد در مقدمه این کتاب توضیح داده است، وی در سال ۱۳۶۴ هـ - ش / ۱۹۸۵ م هنگام بازگشت به پاکستان از نیوجرسی امریکا که برای مدت کوتاهی در آن دیار اقامت داشته، این مجموعه را در ایامی که وی در بیمارستانی بستری بود ترتیب داده و بطبع رسانیده است، و اینکه وی خیال داشت مثنوی ای را "به همان آهنگی که خداوند گار بلخ مولانا جلال الدین رومی نوای نای آسمانیش را بدان مقام عیار کرده" بسراید و چون هزاره اول (هزار بیت مثنوی) پایان رسید، دوست وی عبدالله ملکیار در بیمارستان بر بالین وی آمد و اصرار ورزید هزاره نخستین را بچاپ برساند - استاد خواهش آن دوست را پذیرفت و در عرض کمتر از سه هفته این مجموعه را ترتیب داد -

این مجموعه اکثراً اشعاری را شاملست که استاد در ایام اقامت در امریکا در زمان آوارگی سروده است و حاوی اشعاریست به عنوانهای زیر:

نیایش، حکایت شیر خدا (بدون عنوان)، حکایت ژنده پوشی (بدون عنوان)، لاله الا الله، کبوتر نیاز، من الله والی الله، خیار فروش، سوره اخلاص، مدینه مکرمه و داستان بوزینه باز، اخلاص، اشک یتیم آواره، نیاز پیرزن، باخود و باهموطنان آواره، حاکمیت مادیات در عصر ما، شعر و جهان غرب، دولت و ملت ایثار در جهاد، مرغ خیال، حکایت دختری فرخ رخی ۰۰۰ (بدون عنوان)، تعزمن تشاء و تذلل من تشاء، مجسمه یهنوس یکی از قهرمانان ملی چکسلواکی، سلطان شهاب الدین غوری و سالارانش، شیخ عبدالحکیم قندهاری، زیبایینان، شتر و شتر بانان، غیرت زمام دار مسلمان، گشاینده قلعه سومنات، غبار معركة جهاد، پیام آقای ثابتی شاعر خراسان، پاسخ استاد خلیلی، کاکه و شیطان، اوپام دامنگیر، طوفان بحری امریکا (بدون عنوان)، مجذوب هرات، نماز بدون نیاز، پیر هرات خواجه انصاری، حضرت مولانا -

تھام اشعار این مجموعه به سبک و بحر مثنوی مولانا می باشد که آخرین شعر آن را به عنوان و ستایش "حضرت مولانا" آورده است - موضوع اکثر اشعار این مجموعه نیز مانند مثنوی معنوی عرفان است ، مانند شعر زیر به عنوان "من الله و الی الله" که فرق میان افکار فیلسوف غرب و عارف اسلام را بیان می کند:

(فیلسوف)

گاهِ مردن گفت دانای فرنگ

حکمت آموزِ توانای فرنگ

برمزارِ من به سنگی از رخام

نقش باید کرد این موجز کلام:

"آمدم از سوی مجهولی دوان

می روم اینک به مجهولی روان"

(عارفِ اسلام)

عارفی را سالکی پرسید حال

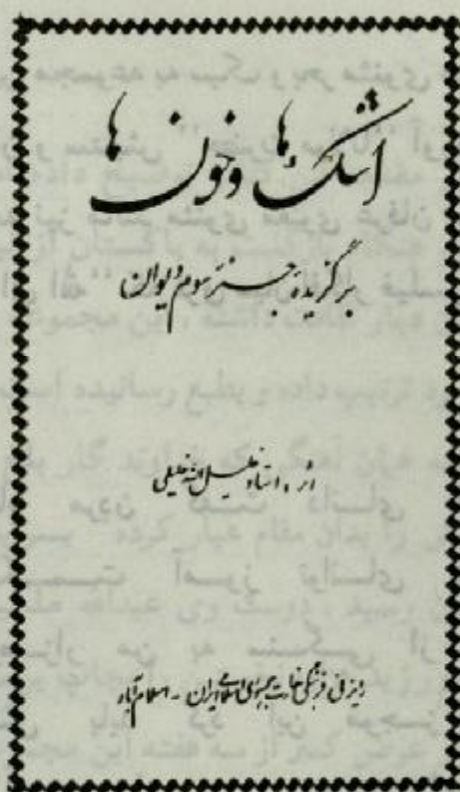
کز کجا آیی ، کی داری خیال

گفت : "می آیم من از سوی خدا

باز اینک می روم سوی خدا" ۴

۸ - اشک با و خون با

این گویی دیوان سوّم استاد می باشد که به اهتمام رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران اسلام آباد در ۱۵ مارس ۱۹۸۵ م در ۲۲۲ صفحه چاپ شده است و دارای اشعار است که استاد در بین سالهای ۱۹۵۹ م و فوریه ۱۹۸۵ (تایکماه پیش از چاپ این دیوان) سروده است - چون قدیم ترین شعری که درین مجموعه آمده است "بث الشکوی" (ص ۷) است که بقول استاد



”بربالین حضرت محمد مصطفی در مدینه منوره عرض شده (درسال) ۱۳۷۸“
 (هـ-ق/۱۹۵۹م) و آخرین شعر ”پیام محمود غزنوی“ (ص ۱۹۷) که استاد در
 فوریه ۱۹۸۵م سروده است و اشعاری را شاملست که استاد در مدینه، بغداد
 ، آلمان، امریکا ، اسلام آباد و لاهور (پاکستان) سروده است - از اشعاری که
 درین مجموعه آمده است می توان پی برد که استاد در سال ۱۹۵۹م مسافرتی
 به مدینه نموده و در سالهای ۱۹۶۳م و ۱۹۷۹م به آلمان رفت و بین سالهای
 ۱۹۷۰م و ۱۹۷۷م در بغداد اقامت داشت و در سال ۱۹۷۹ (پس از تجاوز
 شوروی - از راه آلمان) به آمریکا مهاجرت نمود و در سال ۱۹۸۲ به پاکستان
 آمد و تا دم مرگش در پاکستان اقامت داشت و گاهگاهی نزد پسرش که در
 نیوجرسی است ، سرمی زد -

در مقدمه این کتاب استاد می نویسد:

”برآن بودم که گفتار پریشان شبهای آوارگیم رایکسره باتش سوزند و

مشت خاکستر آنرا بیادهای بامدادی بسپارند تا بآرامگاه کشتگان بیگناه سرزمین زیبای من ارمغان کنند - این دفتر پراکنده انداختنی است نه اندوختنی ، سوختنی است نه آموختنی - گذشت آن خجسته روزها که سخنان مرا زیبانگاران شهر کابل به هفت شیوه نگاشته چاپ کردند و کاروانسالاران دری سرای در کشور من و در ایران گلزمین سخن آفرین با پیشگفتارها و پسین نوشتارها بانامه و چکامه با آن مایه ناچیز را نگار جاودانی بخشودند و چنانکه یاران هنر دوست و ژرف نگر در لب دجله و کنار نیل گفتار ناهنجار مرا ستودند ۰۰۰ هرچه من بیشتر از چاپ این سخنان پریشان سر باز زدم یاران کمتر شنیدند - چون دل مهربانان را خستن گناهی است بزرگ ، گزیده ای از آنرا درین پراکنده برگها گرد آوردم - سخن درین نوآیین نامه بیشتر از ایوان بمیدان رفته ، مرغ نواخوان هنر از بوستان به سنگر شده ۰۰۰ درین خارستان اندوه بوی خون و باروت بانکته نسرین و سمن در آمیخته ، داغ لاله جایش را بهادری داده که فرزند جوانش را بخون آغشته دیده - این نامه فریاد نفرین برآدم کشان جهانست - نفرین بردشمن آزادی و سربلندی مردم گیتی است - گریه بر مرگ داد و داوری - گریه بر مرگ آشتی و زیست باهمی است - غریو زنجیر هزاران زندانی بیگناهیست که هنگام شکنجه جان داده اند - پیام ستمزدگانست که آبهای شانرا بازهر آغشته اند ، زنانشان را از پستان آویخته و کودکانشان را باتیر آتشین سوراخ سوراخ کرده اند ۰۰۰"

همچنین استاد ربّانی در تقریظی که به این دیوان ضمیمه شده درباره استاد و شعر او چنین اظهار نظر کرده است:

"استاد شاعرست شوریده و نازک خیال اما سرشار از روحیه سرکش غرور و انقلابی - اشعار او ادب و عرفان ، علم و حکمت را با بلند پروازیهای شاعرانه و ذره سنجی اندیشمندان احتوا می کند - اشعار قبل از انقلاب استاد

اگر بیانگر تاریخ و فرهنگ غرور باستانی مردم ما و زیبایشهای طبیعت در کشور بود، اشعار بعد از انقلاب او ترجمان حماسه های جاودان را رزمجویان مؤمن ما در برابر سفاکان بیرحم روس و عمال جیون و بزدل آنست -

درین بخش از اشعار استاد، رنجها و درد های بیکران ملت زجر دیده ما، آوارگیهای برهنه پایان محروم، فریاد و آه و ناله اسیران در زنجیر ستمگران خسته، و نوحه مادران باحیا و عفت افغان، آرمانهای جوانان غرقه در خون تمثیل می شود - اشعار دوران بعد از انقلاب او باب نوی در ادبیات انقلابی کشور گشوده است - این اشعار و اشعار شبیه آن که توسط شاعران جوان و انقلابی و سنگرداران اصیل انقلاب سروده شد، مجموعه گرانهای از سرمایه معنوی انقلاب را تشکیل می دهند -

همچنین دکتر ش - ن - حق شناس در تقریظی که در پایان این دیوان آمده است درباره شخصیت استاد و ویژگیهای محتویات این دیوان چنین می نویسد:

''... (این) دیوان استاد مجموعی شعرنیست، بلکه دریای متلاطم و طوفانی و موج و پرغوغانی از درد و سوز و گداز است که هر لحظه به رنگی می جوشد و در هر موجی به گونه ای می خروشد - اگر نعتی سروده اند، و گربهار به ای نوشته اند، اگر حدیثی از عشق می گویند، و گربا خود و طبیعت نجوا می کنند، همه جا تصویر خونین وطن در کلامشان نقش می بندد - پنداری کلک استاد آتشین خامه ایست که رنجها و مصیبت با و بدبختی های مردمش را برتابلوی خونینی نقاشی کرده و با اشک و آه آذینش بسته است ...

در باله نورانی اشعار استاد، شعله هائی از هیجان و انقلاب و پیام هائی از حرکت و حیات وجود دارد که عمق احساس و دقت و باریک اندیشی و

وسعت نظر و اندیشه او را بازگومی کند - او مردم را در برابر طوفان حوادث و بلا و بیداد ، به انزوا و تسلیم دعوت نمی کند ، بلکه بالطیف ترین کلمات و تعبیرات از آنان می خواهد تا راه و رسم آزادی و پیکار علیه دشمن را فراموش نکنند و مسؤلیت های خود را در دفاع از عقیده و ایمانشان از یاد نبرند

استاد دیگر منتظر فرارسیدن نوروز نیست . . . اینک در چشم او همه جا خون است . . .

بهار امسال می آید به چشم ماسراپا خون
زمین خون، آسمان خون، اختران خون، کوه و صحرا خون
دریغا گشته از دامان مادر تا به گورستان
جگر خون، سینه خون، دل خون، نگه خون، چشم بینا خون

چکامه های نوروز آوارگان ، سفیر ماتم ، بهار خون ، تابوت آتشین ، وطن دار دلیر من و نظایر آنها که در این دیوان استاد موجود است همه تابلوهای رنگینی است که واقعاً باخون رقم یافته اند و احساس میهن دوستی و آزادی و احوال دردناک شاعر ما را به وجه نیکو تمثیل می کنند -

در (این) دیوان استاد نه وصف ایوان و کاخ امیربست و نه ستایش و مدح وزیری - او از رواق شکسته بیوه زنان وصف می کند ، از کلبه های ویران و پرخون مستمندان سخن می گوید و ساعد و بازوی جوانمردان مجاهد را می ستاید . . . اگر باری بنابر فطرت شاعری ، منظره بدیع بهار و جلوه های رنگین طبیعت ، توجه او را به خود معطوف می سازد ، و او را بیاد مستی ها و نشاط جوانی می کشاند ، برق آساکان می خورد و دلش بیاد وطن در تب می آید و فریاد می کشد :

روزی گذشت شاد به سیر طبیعتم
هر چند روز شادی مانیست باوری . . .

یاد آمدم ز منظر آن شام لاله گون
 آن گل زمین که هست به خون در شناوری
 اشک است و اشک هر چه ازان پرده بشنوی
 خون است و خون هر چه دران ورطه بنگری ...

استاد خلیلی شاعر مردم است - از مردم الهام می گیرد و آنرا در خدمت مردم قرار می دهد - او از بینوایان از برهنه پایان ، و بی نوایانی ستایش می کند که درس ایثار و فداکاری را از مکتب اسلام و قرآن فرا گرفته اند و باعزمی استوار و پولادین از عقیده و ایمان و آزادی خود دفاع می کنند - او پیام آور درد باست ، درد مادران گیسو سفید و پدران کوز پشت که سینه های فرزندانشان آماج گلوله های ناپاک ناپاکان روسی شده است ، درد کودکان و دوشیزگانی که پدران و مادران و همسران خود را در قربان گاه حق و باطل از دست داده اند ...

استاد شیفته آزادی و دین و ایمان است و پاسداری آنرا اساس انسانیت و شرف و جوانمردی می داند و می گوید:

عشق و آزادی و ایمان شرف انسان است
 مرگ در راه شرف شان جوانمردانست ...

سروده های تیر مژگان ، جوانی ، والاگهری ، آتش بجان ، کلبه عشق ، شکسته بال ، بیکسی ، کابل ، جنازه مظلوم ، اعتراف خود فروشان و لاشه خوار همه نمونه های بارزی از این احساس دقیق و انسانی استاد می باشد که واقعاً باب نوی را در ادب دری گشوده است -

دوبیتی های استاد نیز از این رنگ و بومایه گرفته و صدر نشین لطف ها و زیبایی هست - دوبیتی های تاج و اورنگ ، بیدادشاهین ، حور قصاب ، و دوبیتی های "هیچ" که انعکاس دهنده زمزمه های قلب استاد باکهمکشان ها و

طبیعت و آفرینش به حساب می آید، شاهد این ادعاست -
 در شعر استاد مهر و اخوت و برادری نهفته است - او با هر گونه احساس
 من و ما در جوامع اسلام مخالف است و آنرا به شدت نکوهش می کند و همه را
 در زیر لوای توحید به وحدت و یکدلی فرامی خواند:

هزاره کیست؟ پشتون کیست؟ تاجک چیست؟ ازبک چیست؟
 اساس فرقه سازی پای استعمار را بشکن
 تو چون فرزند اسلامی، شعارت نیست جز توحید
 ز محراب محمد پرچم کفار را بشکن...
 استاد در سرودن انواع مختلف شعر مهارت کافی دارد و هر چه می نویسد
 زیبا و در خدمت انسان و انسان دوستی است - او در وصف طبیعت و صنعت
 التزام و هنر نثائی، بیگمان خاقانی و جامی عصر خود است... قصیده مخاطبه
 باشاعر عراقی به ردیف "دجله" و قصیده مردّف به "آفتاب" و قصیده لامیه
 ای که در این مجموعه ملاحظه می کنید، مبین توانائی و چیره دستی او در
 سخن و سخنوریست -

تشبیهاتی که استاد در اشعار خود بکار می بندد، اغلب از نوع محسوس
 و سخت بی تکلف و طبیعی است - منبع الهام او درد و رنج انسان و درک و
 بینش انسانی اوست - از هر پدیده و اتفاقی که دنیای انسانیت را لطمه می زند
 ، متأثر می شود و تأثرات خود را بی پرده و آشکارا بیان می دارد...
 روحیه انتقاد و انقلاب از ویژگیهای شعر استاد است که در همه آثارش

به روشنی و وضاحت تبلور یافته است -

خلاصه آنکه اگر حقیقت شعر را بازتاب احساسات یک روح پرازهیجان
 و پرتو یک آتش درونی بدانیم، و ارزش آنرا در منعکس ساختن آرام و رنجهای

بشری و خدمت به انسان تلقی کنیم، بدون شک استاد از اشعر شعرای عصر ماست که شاید بعد از وی قرن‌ها جایش خالی باشد -

ولی دردا و دریغا که استاد در چنین کهولت و پیری بجای آنکه در استالف زیبا میعادگاه عشق و جوانی اش می بود و در وصف طبیعت و محبت گلزمینش چکامه های رنگین می سرود، اینک بیاد او خون می گرید و تصویر ستمگری و بیداد ملحدین متجاوز را باخون رقم می کند - وی بسمل پر شکسته ای را ماناست که پیکان بی وطنی و آوارگی قلب حساسش را ازهم شکافته است و پیوسته در خون می تپد و می نالد و نوحه می کند:

من بی وطن که دور ز آغوش مادرم
 بنشسته ام بر آتش و در خون شناورم
 خاکی که پروریده مرا دوستان کجا است
 من خاک دیگران چکنم خاک بر سرم
 یاران کجاست کشور زیبای من دریغ
 کاین نیمه جان پهای گرامیش بسپریم

دریغا که عمر استاد وفا نکرد و چشمان حسرت بارش از دیدن بیرق آزادی وطنش روشن نگشت و وی دور از خاک میهن خود و سینه داغدار پدرود حیات گفت -

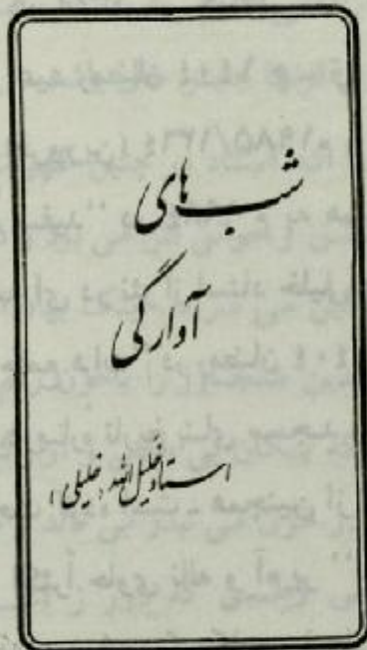
بعضی از اشعاری که جزو این دیوان قرار گرفته، بصورت جزوه های جداگانه ای نیز چاپ شده است مانند قاصد جگر سوختگان بعنوان "بهشتی که در آتش سوخت" از نیو جرسی در اسد (مردادماه) ۱۳۶۳ش/ ۱۹۸۴م و "مجدد الف ثانی" در ۲ صفر ۱۴۰۵ هـ - ق از پاکستان و "به بارگاه سعدی" به همت خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران پیشاور باعکس آرامگاه سعدی در شیراز و "پنجشیر" به عنوان "مردی که نجات وطن را در سایه دین بمردم

آن سرزمین و فیروزی را در اتفاق می خواهد" (از پاکستان) و "ناهید و دختران قهرمان کابل" در عید رمضان ۱۴۰۴ هـ - ق از اسلام آباد و "پیام محمود غزنوی" در حمل (فرورین) ۱۳۶۴/۱۹۸۵ م و پیام بدوستان هرات به عنوان "سوزن زرو جامه سفید" در ۱۹۸۴ م به همت عبدالغفار گداز (از پاکستان) هر کدام با مقدمه ای در نثر از استاد خلیلی طبع و منتشر شده است غیر از اینها جزوه "مسجد جامع هرات" در رمضان ۱۴۰۴ (اسلام آباد) چاپ شده است که استاد مقدمه آن درباره تاریخ بنای مسجد و کتیبه با و آثار دیگر که در آن مسجد وجود دارد بحث کرده است - همچنین از استاد تک تک شعرایی به چاپ رسیده است که اکثراً حاوی ناله و آه بر "مرگ شهیدان لاله گون کفن" و نعره تکبیر مجاهدان و غریب کودکان و فریاد مادران سوخته دل می

باشد -

۹ - شب های آوارگی

مجموعه دیگر از اشعار استاد است دارای ۴۱۱ صفحه که در عقرب (آبانماه) ۱۳۶۵ هـ - ش / ۱۹۸۵ م از طرف شورای ثقافتی (فرهنگی) جهاد افغانستان بخط نستعلیق، نوشته عبدالله حنیف جمشیدی مهاجر افغانی، طبع رسیده است - این مجموعه اشعاری را شاملست که بیشتر آن قبلاً در مجموعه سابق الذکر بنام "ماتمسرا" چاپ شده است، با کمی تغییر در مقدمه مینی براینکه مقدمه کتاب "ماتمسرا" در زمان اقامت موقت استاد در نیوجرسی امریکا نوشته شده، ولی مقدمه کتاب "شب های آوارگی" را استاد در نیمه میزان (مهرماه) ۱۳۶۵ هـ - ش / ۱۹۸۶ م نوشته است و اشعاری را اضافه کرده است به عنوان های فریاد بیمارگاه پیغمبر، مشاهده رؤیا، فریاد مادر مجاهدان، اخلاص، شمعدان، پیام بر تربت مادر، ارمغان نسخه قرآن به بپرک کارمل از طرف هیئت جامع ازهر (بدون ذکر عنوان)، با مجدود خلیلی نواسه (نواده) سه ماهه ام، و ابر لاله بارو ای آفتاب، و شعر "پیام آقای ثابتی شاعر خراسان"



را که در مجموعه سابق آمده ، حذف نموده و عنوان های "کمان قضا" را برای حکایت شیر خدا و "تجلی گاه حق" را برای حکایت ژنده پوشی و "عروسان جامه گلگون هرات" را برای دختری فرخ رخی اضافه کرده و بعضی عنوانها را باندک تغییری آورده است مانند حکایت "خاک فروش" که در مجموعه "ماتمسرا" به عنوان 'خیار فروش' آمده و "اخلاص بوزینه باز" که در مجموعه سابق به عنوان 'مدینه مکرمه و داستان بوزینه باز' آمده است ، و غیره اینک بعنوان نمونه چند بیت از "شعر و جهان غرب" نقل می گردد:

شعر باشد ترجمانِ رازِ دل

زیرِ سقفِ آسمانِ آوازِ دل

هست روشن باده نی چون آفتاب

در مبارک جامی از احساس ناب

نور باده در صفای جام بین

جام را در باده گلفام بین ۰۰۰

معنی اندر شعر چون جوهر بود

لفظ چون نقاش صورتگر بود ...

بستن الفاظ زیبا لعبت است

درد اگر نبود فریبا صورت است ...

شعر امروز است اینجا همچو آب

کز سرسنگی ست لغزان باشتاب

جز شکوه لفظ و صوت حرف نیست

سطح زیبا دارد اما ژرف نیست

جام رنگین است مستی خیز نیست

جانفزا و تلخ و هستی ریز نیست

چشم را بیند نخواند راز چشم

نشنود یک بارهم آواز چشم

شعر از معنی بصورت برده راه

ز آسمان خویش افتاده بچاه

(ص ۱۵۲ - ۱۶۰)

آثار منشور استاد بعد از تجاوز شوروی

استاد بعضی از کتابها را پس از تجاوز شوروی در افغانستان تألیف

نموده است - اینک به بررسی اینگونه آثار می پردازیم -

۱ - ترجمه فارسی داستان کابلی والا

چنانکه در ذیل بررسی جزوه های منظوم سروده پس از شورش تحت شماره

۳ در سطور فوق گذشت ، جزوه ای در ۴۲ صفحه در سپتامبر ۱۹۸۲م از نیو

جرسی (امریکا) چاپ و منتشر شده است که دارای ترجمه فارسی گزیده آثار

تاگور از گیتا نجلی به شعر و داستان کابلی والا به نثر می باشد که داستان

کابلی والا درین مجموعه از صفحه ۲۱ تا صفحه ۴۲ آمده است - در مقدمه مترجم این داستان استاد می نویسد : "دوستی داشتم در شهر جدّه ادیب و سخنور ، قاری کرامت الله سبّاق ، از مهاجران آواره و مظلوم بخارا - کتابی داد بمن بزبان عربی و مطبوع ، تألیف عارفجان افغان که دران برخی از آثار خالدّه را بندر انات تاگور، شاعر و فیلسوف هندی را از انگلیسی بعربی فصیح و رسابرگردانیده بود به شیوه شیوای مترجمانی که روح نویسنده را دریافته و آنرا بزبانی که خواسته باشند انتقال می دهند -

کتاب بداستان "کابلی والا" آغاز شده بود - بعلمتی که مترجم خود میدانست گویا این داستان را بر آثار دیگر تاگور ترجیح نهاده بود -

یکبار داستانرا در جدّه مرور نمودم و دیگر سالها سپری شد - نه نشانی از کتاب یافتم و نه سراغی از مترجمان ممتاز آن - درین روزهای ناخجسته و لیالی نامبارک که بگونه آن دوست بی وطن بخارایی در کمال اضطراب و آوارگی در شهرک میوود (Maywood) در نیو جرسی در امریکا بسر می برم روزی فرزندم "نجات الله خلیلی" حدیث داستان کابلی والا را در میان نهاد - از وی خواهش نمودم آنرا از زبان انگلیسی بزبان فارسی دری برگرداند - وی بعشق نام وطن و بحرمت دل اندوهناک من ترجمه داستان را در ظرف چند ساعت شتابان بپایان رسانید - دلدادگی من باین ترجمه معجل همه برآنست که نام کابل زیبا و شمه تی از شمایل و شیوه های هوطنان جوانمرد من آنرا طراز جاودانی بخشوده ...

واضح باد که در گنجینه آسمانی بشری اعنی مثنوی معنوی خداوندگار بلخ مولانا جلال الدین محمد رومی داستانی بیامده که داستان کابلی والا بآن شباهتهایی می رساند - صلاح برآن شد که خلاصه حکایت جان آویز و دل انگیز مولوی باهمه ایجازش صدر قرار داده شود در آنگاه ترجمه داستان کابلی والا آورده شود ...

سپس استاد خلاصه حکایت مولوی را به نشر در دو صفحه آورده و چند بیت از حکایت مولانا را در دو صفحه نقل کرده و در باورقی در صفحه ۲۷ متذکر شده است که چنانچه از مثنوی پیداست شیخ فریدالدین عطار نیز این حکایت را دارد -

۲ - نخستین تجاوز روسیه در افغانستان (۱۳۰۸ هـ - ش مطابق ۱۹۲۹ م) این رساله که ۴۲ صفحه دارد در ثور (اردیبهشت) ۱۳۶۳ هـ / ش / ۱۹۸۴ م در اسلام آباد بخواهش استاد بریان الدین ربانی بچاپ رسیده است و دارای عنوانات زیر می باشد : وضع اداری ولایت مزار شریف ، عبدالرحیم خان (از خوانین نامور کوهستان) ، سقوط مرکز ولایت و فرقه عسکری ، اختلال در اداره مزار ، نخستین تجاوز (روسیه) ، بلخ ، دهدادی و مزار ، جنگ های آخرین ، تاشقرغان ، سید حسین (نایب السلطنه) ، سید حسین و تاشقرغان ، کابل ، اقدامات وزارت خارجیه ، امیر امان الله خان و شوروی ، قضیه تجاوز روس از نظریکی از کارمندان سیاسی روس (که از صفحه ۲۰۶ کتاب یادداشت های آقای بکف طبع تهران نقل شده است) -

۳ - غوث الاعظم

رساله کوچکی است در ۳۶ صفحه که در اسلام آباد در سال ۱۳۶۱ چاپ شده است (و ترجمه اردو از عبدالغفار گداز در ۳۶ صفحه در ژانویه ۱۹۸۳ م بطبع رسیده است) - در شرح حال و آثار شیخ عبدالقادر گیلانی است -

۴ - شیخ الاسلام صاحب مبارک تگاب

رساله کوچکی است در ۱۳۲ صفحه باغلط نامه نسبتاً مفصل تحت نظر دکتر ع - عادل پروانی چاپ پیشاور در شرح حال زندگی شیخ الاسلام محمد حمید الله که مؤلف طی آن در باره شجره طریقت شیخ الاسلام و اذکار و آداب

قادریه و نقشبندیه و طریقه چشتیه و سهروردیه و اذکار طریقه سهروردیه و چشتیه نیز بحث کرده است -

۵ - ایاز از نگاه صاحب‌دلان

رساله کوچکی است در ۴۰ صفحه که به همت سید علی نواز گردیزی در اسلام آباد چاپ شده است - استاد آنرا در نیوجرسی در ماه عقرب ۱۳۶۲ هـ ش / نوامبر ۱۹۸۳ م تألیف نموده است -

در مورد سبب تألیف استاد در مقدمه این کتاب می نویسد:

در کشور ما انجمن تاریخ بنیان گذاشته شد ، سال ۱۳۳۳ خورشیدی (۱۹۵۴ م) فرارسید - قرار بر آن گرفت که نگارش هر قسمتی از دوره های تاریخ وطن مارایکی از انبازان انجمن برعهده گیرد - نگارش اخبار و آثار عهد باشکوه سلطنت غزنویان بر عهده این ناتوان گذاشته شد ۰۰۰ کتاب سلطنت غزنویان را در همان سال تألیف نمودم و در کابل طبع شد - در آن کتاب فصلی مختصر بنام ایاز اختصاص داده بودم - دوستان لطیف طبع سخن شناس بران شدند تا داستان ایاز را بگونه ایکه صاحب‌دلان دیده اند در دفتری جداگانه فراهم آرم - ۰۰۰ دریغم آمد خواهش یارانی را که چهره در نقاب خاک نهفته اند فراموش نمایم -

اینک درین شبهای غربت که هم از کتاب دور مانده ام و هم از کتابخانه بیاد خاطرات شهرستان مرد آفرین غزنین ، بیاد محمود بت شکن جهانگشایش ، بیاد سپهسالاران و دانشمندان ، بیاد سپهدار غازی ابوالنجم ایماقش این یادداشتهای پراکنده را ارمغان می نمایم ۰۰۰ (ص ۵ - ۷)

همچنین استاد درباره ایاز در پیشگفتار این کتاب می نویسد:

"مردی که در معرکه های هولناک جهاد در رکاب سلطان بت شکن یمین

الدوله محمود یک دم دست از شمشیر و پا از رکاب نگرفته و بقول فرخی سیستانی دل و بازوی سلطان بوده ، و بدین جهت بود که محمود خواهر ایاز را بعقد نکاح خویش در آورده - ایاز در اواخر عمرش نایب سلطان در نیم قاره (شبه قاره) شد و در پهلوی برادران جنگجوی مجاهد لاهوری خود چهره در نقاب خاک نهفت -

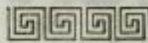
تاریخ شرق مانسند ایاز کمتر شخصیتی را سراغ دارد که شمشیر آتشگونش را جنگنامه نگاران بستایند و گفتار شیرین و شمایل شیوایش را نکته بینان و شاعران و در عین حال صاحب‌دلان آگاه و مقیمان خانقاه چون سنایی و سعدی و عطار و مولوی دیوان خود را بذکر جمیلش مشکین و عطر آگین سازند - (ص ۲)

استاد درین رساله شرح حال ایاز را از کتب تاریخ و تذکره مانند تاریخ بیهقی ، تذکره الاولیا ، چهار مقاله و جامع الحکایات آورده و بعضی شعرایی که شعرا در طول تاریخ درباره او سروده اند نقل کرده است - مانند شعرهای فرخی و عنصری و عطار و مولانا جلال الدین رومی و سعدی و زلالی خوانساری و محمود لاهوری و اقبال آورده است و در استدراک (ص ۴۰) اضافه کرده که جامی در مثنوی سلسله الذهب دوبیتی عنصری را منظوم نموده و در غزلیات خود به داستان ایاز تلمیحاتی دارد -

حواشی

- ۱ - طبق "فشرده از سوانح شاعر" در آخر "اشکها و خونها" این دیوان اول استاد در کابل هم چاپ شده است که باید همان سومین مجموعه اشعار استاد باشد که ذکر آن در ذیل شماره ۴ آثار منظوم استاد گذشت -
- ۲ - طبق شرحی که استاد درباره این شعر آورده است: "برادر رضاعی شاعر دختر کوچکی داشت که از برگ گل لطیف تر و از شکوفه بهاری رعنا تر در آغوش او تربیت یافته بود ، او

را از فرزندانش حقیقی خود زیاد تر دوست داشت - صبح اول عقرب (آبانماه) ۱۳۱۷ ش/ ۱۹۳۸ م سپیده دم جان داد - شاعر در حالت احتضار ببالین او حاضر بود - ستاره صبح افول می کرد و او در بستر مرگ باچشمهای بی نور خود بوی نگاه می نمود -
 ۳ - این بیت استاد قافیه ندارد -



تکمله شرح آثار استاد خلیلی

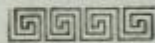
یمگان

چاپ کابل، ۱۳۳۸ هـ ش

یمگان دره زیبایی ست در بدخشان، که آرامگاه حکیم ناصر خسرو بلخی در آنجاست - این رساله کوچک از نگاه تاریخی ارزش بسزایی دارد، چه در آن وثایقی معرفی شده که از مقبره حکیم بدست آمده و مربوط به دوره تیموریان (اواخر قرن نهم) تا سال ۱۲۹۰ هـ میباشد - این وثیقه با اصطلاحات و نام منصب های والی آن روزگار را بازگو می کند که معرف خوب یک گوشه طرز مالی سده های پیشین افغانستان است - سبک انشای این وثایق و شیوه خط و اسهای مالیات و عواید دیوانی که در این اسناد دیده میشود دانستن آن خالی از فایده نیست - و نیز عکس هایی از این اسناد در این رساله آمده و سپس شرح مختصری درباره حکیم، آرامگاه او و آثار او می آید که در خور مطالعه است - در ضمن این وثیقه با توضیح گردیده که به خود جنبه تحقیقی می گیرد - و سپس از آثار متروکه که در داخل بنا شرحی می آورد که مشتمل بر دو نسخه قرآن کریم در سه مجلد بر سر تربت حکیم است که متولیان خط آنرا به حکیم و میر سید همدانی نسبت میدهند - و نیز یک کشکول فلزی در آنجا - و افسانه ای درباره بنای آرامگاه حکیم دارد و قبر برادر او را شرح می دهد -

سپس مختصری از زندگینامه حکیم دارد و بعداً آرامگاه او و آثار او را توضیح می نماید ، که رساله را بیشتر خواندنی می سازد - در پایان گوشه ای از وثیقه دوم را نقل می کنیم که بیانگر نثر آنروز است:

' حکام و داروغگان هزارجه یمگان بدانند که درین وقت عنایت نموده حکم فرمودیم که من بعد در مهم سی و دوخانه وار درویشان و مشایخ مزار پر انوار حضرت سلطان الاولیا و برهان الاتقیاسید ناصر خسرو قدس سره از جهت داروغه گی و مهبات بر ۰۰۰' (داود ملک تیموری)



ای کوه فلکسای سرافراز بلند

شعر خدیجه بنت خویلد

تا چند به نجات و بلند می خورند

خط تفسیر از م. عزیزی شیراز خطاط بهمن شیر

من طایر کو چو پیکر ولی از ادم

من بر سر گل رفتم و تو پای به

این چند قطعه عکس استاد خلیلی را آقای عبدالغفار
گداز افغانی در اختیار ما گذاشته اند. از ایشان تشکر
میکنیم -



استاد خلیلی (اسلام آباد)

(کلیا و کلسا) رشوه و رشور، دایره لاریلیه کلسا

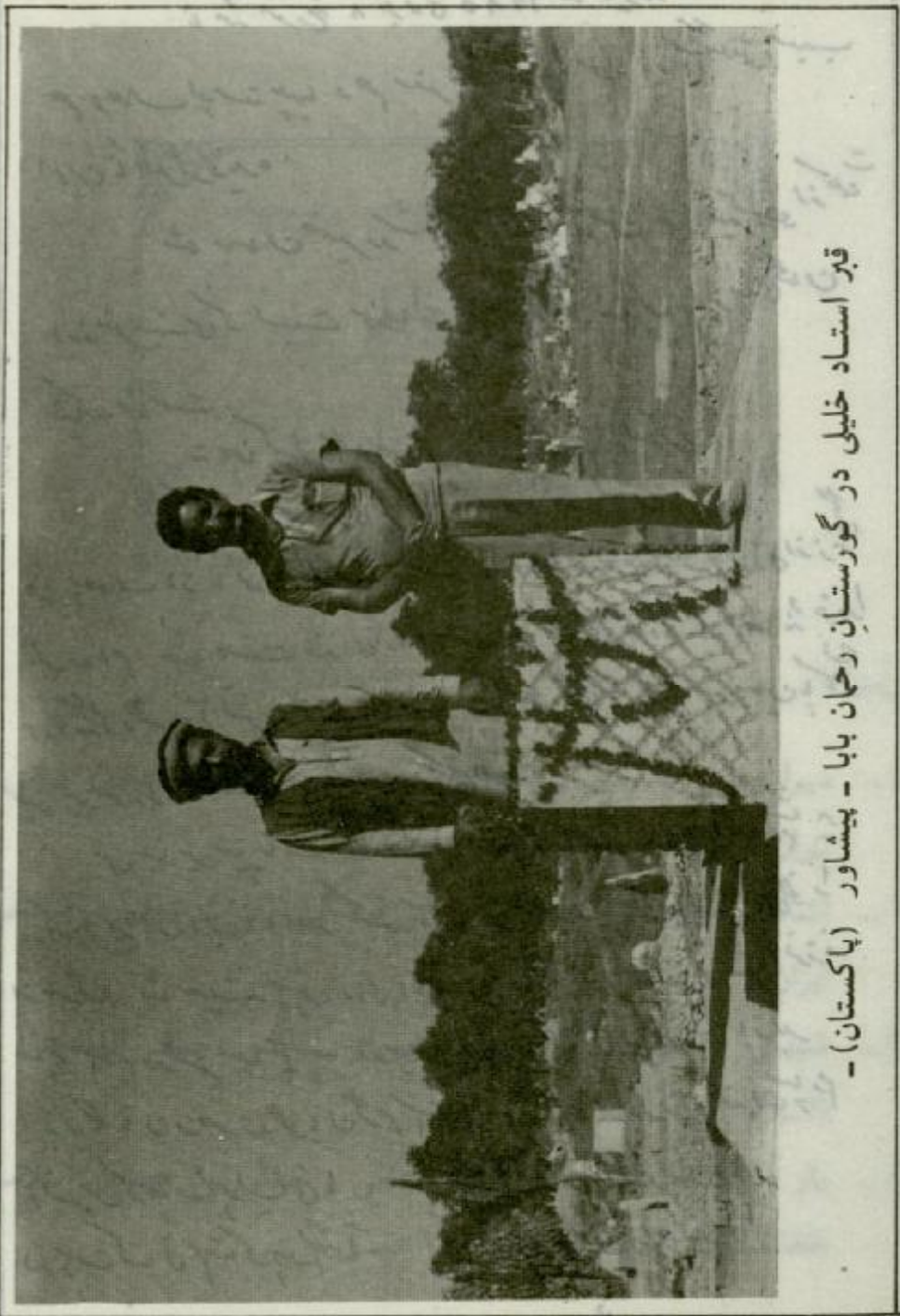


استاد خلیلی و آقای گداز (اسلام آباد)



استاد خلیلی با خانواده و دوستانِ خویش (اسلام آباد)

تنگان فرقیه در آنگه با عمار



قبر استاد خلیلی در گورستان رحمان بابا - پشاور (پاکستان) -

۱۱ مئی ۱۹۶۱ء ۳۶۶

ذات رولف آمو رولف کانتسا امدان رسد

بر لودار حمزه گرامی عبدالنهار خان گداز

نامه مورخ ۸ جمادی ۱۳۸۵ شنبه دیروز ۲۰ اکتبر ۱۹۸۵

هم راهک پرسته چپا دم سفر چند روزی من در دستگفتن سبب

این تا خیر گردیده .

شاه بهمان ضمیر روشنی که در رویه بر من خواصید بخشید از جهت

ارزش مندی که نسبت بخدمات ^{در راه} قلم من نگاه داشته بودید بر بنای گمان

نیک شاست .

نه بجا کشش آرزومدم نه سنگ آن لبخودم

کبکی بوم سری را که سکرده اندایش

جز انصاف از ناقرانی حال و حسرت از غفلت های گذشته سوری از زنگی

نبرد لب شاه منت خدای را جویند تقشهای صادقانه و منصفانه خود را

ادامه که در آتش و خون می سوزد و وطنشانی ما یعنی سرزمین پاک

نیز بر سر راه سید ب عظیم واقع شده .

من بنا بر مصایبات طبی و بعضی کارهای شخصی این جا مانده ام .

در اوایل نیز ان انشا و الله بکشد اسلام و مسلمین بازگردم و ناله های قوی را

از سرایم شاه حیدر پیش روی اندیشه و خاطر من حسینه و شایسته فرزند

حاجی اسلام در وطن میروم - درین جا صدای حق بکس نمی رسد بازلد

بازلدگانان و صحنه گریان گرم است من همه امور را بخدمت ای اسلام

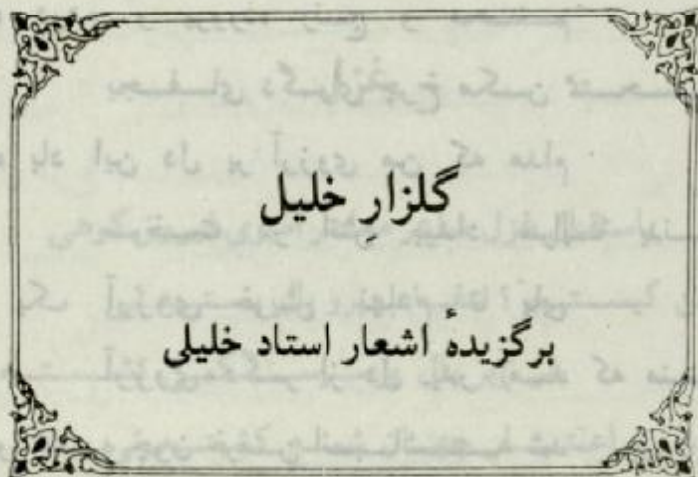
افسوس که جابجایی ما در راه که و دای مدد پنهانی ما

در دست کفنی است که چند شده است آباری غولین را به پیداری ما

خلیلی

۲۷ سپتامبر ۱۳۸۴

۲۰ اکتبر ۱۳۸۵



مآخذ :

- ۱- دیوان خلیل الله خلیلی - گرد آورنده و ناشر محمد هاشم امیدوار هراتی ، تهران ، ۱۳۴۱ ش -
- ۲- اشکها و خونها - از انتشارات رابزانی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران ، اسلام آباد ، ۱۳۶۳ ش
- ۳- شبهای آوارگی - از نشرات شورای ثقافتی جهاد افغانستان ، (اسلام آباد) ، ۱۳۶۵ ش
- ۴- یار آشنا - از انتشارات انجمن علمی و مشورتی جمعیت اسلامی افغانستان ، (اسلام آباد) ، ۱۴۰۲ هـ - ق -

۱ - از دیوان خلیلی :

فرزند رنج

زاده دردم و پرورده رنج و محنم
 بجفای دگرای چرخ مکن ممتحنم
 مرده باد این دل پر آرزوی من که مدام
 سوخت در آتش بیداد سراپا بدنم
 سر یک آرزوی خویش نهادم تا پای
 آرزوی دگر از دل بدر آمد که منم
 آرزویا همه چون خرمن انباشته شد
 کو جنونی که درین مزرعه آتش فکنم
 آرزو دشمن من باشد و دل خانه آن
 ای خوش آن روز که این خانه زبنیاد کنم
 بسکه در ساغر من تلخی غم ریخت سپهر
 زجر آلوده شده شهد سخن در دهنم
 جای گلبانگ طرب خون چکد از منقارم
 من که در باغ سخن طوطی شکر شکنم
 من بسر پنجه غم چون زردست افشارم
 هر چه افشرد بیفزود به اورام تنم
 مرگ خوشتر ز حیاتیست که هر لحظه سپهر
 دست بر تیغ گذارد که زخم یا زخم
 شادم از شعر که در ظلمت این شام سیاه
 همچو افروخته شمعیست به بیت الحزنم

ترجمانی کند از آتش پنهان دلم
 چون جهد در شب غم شعله شعر ازدهنم
 (ص ۸۱)

* * *

غزل

باستقبال غزل شاعر معاصر امیری فیروز کوهی
 من کیستم؟ عقاب پرو بال بسته نی
 سر زیر بال برسر سنجی نشسته نی
 در بزم اعتبار جهان شمع کشته نی
 در ترکش زمانه چوتیر شکسته نی
 از چشم روزگار فتاده بخاک یأس
 چون گوهر شکسته زتار گسته نی
 جز نقش مهریار که کندم بلوح دل
 هر نقش را زخاطر افسرده شسته نی
 چون آتشست درد و غم زندگی دریغ
 من روی آتشم چو سپند نجسته نی
 بهر نثار مقدمت ای نوبهار ناز
 آورده ام ز گلشن اشعار دسته نی
 هر شاخ آن بخون جگر آب داده نی
 هر برگ آن باشک سحر گاه شسته نی
 (ص ۸۴)

* * *

اهداء برروح پاک دوشیزه زینب عنایت سراج که در نهضت نسوان مصدر
خدمات مهم شده بود -

خطاب بدختران افغان

ای شاخه گل ، شکسته تا چند؟
 ای سرو روان ، نرسیده تا چند؟
 ای مرغ بنشست ، خسته تا چند؟
 در کنج قفس نشسته تا چند؟
 بشکن قفس و چمن بیارای
 بی روی تو زندگی نکو نیست
 در باغ امید رنگ و بو نیست
 هر دل که هوای تو در اونیست
 جایست که شمع آرزو نیست
 در قلب سیه دلان مکن جای
 معیار تو کار و بار تو بس
 اخلاق نکو حصار تو بس
 شرع نبوی شعار تو بس
 این شمع برهگذار تو بس
 در پرتو نور حق برون آی
 تو حفته و کاروان روانست
 فرصت چو شرر سبک عنانست
 خواب تو چرا چنین گرانست؟
 مرغ سحری سرود خوانست
 صبح است تونیز برشو از جای

بیرون و درون خانه از تست
 بام و در و آشیانه از تست
 سر تاسر این زمانه از تست
 این عرصه بیکرانه از تست
 در کنج خمول تن مفرسای
 از ساحل سند تا زر افشان
 یک عایله یک سرای میدان
 ای مادر دودمان افغان
 از اهل سرا مباش پنهان
 در خانه خویش چهره بگشای
 تاچند گره ، گره گشا شو
 با ساز زمانه هم نوا شو
 خود راه شناس و رهنما شو
 ای راز نهفته برملا شو
 راز دل روزگار بنمای
 آن کودک شیر خوار معصوم
 کامروز بدست تست چون موم
 فردا چو شود نتیجه معلوم
 باشی تو بنزد قوم محکوم
 گر طفل تو کج نهد کمی پای
 طفل تو چو برگ گل لطیف است
 این عنصر پاک بس شریف است
 منسوب به ملت حنیف است
 چشم و دل ودست او عفیف است
 بر طفل عزیز خود ببخشای

تا رهرو و راه بین نباشی
 با اهل وطن قرین نباشی
 با جامعه همنشین نباشی
 آگاه از آن و این نباشی
 طفل از بی تو چسان نهد پای؟
 علم تو یگانه زیور تست
 افکار تو گنج گوهر تست
 عقل تو چو تاج بر سر تست
 نور رخ تو ز جوهر تست
 این نور برنگ با میالای
 دانی که حیات نیست جز کار؟
 بی کار بقای تست دشوار
 دستی که چو نخل میدهد بار
 حیف است بدوش دیگری بار
 از زحمت دیگران میاسای
 ای نخل امید ! تاجهان باد
 گلنای تو دور از خزان باد
 افکار تو تازه و جوان باد
 محکوم قضای آسمان باد
 هر پنجه که بفشرد ترا نای

(ص ۱۹۳ - ۱۹۱)

* * *

خطاب به اولاد وطن

نور چشم وطن ای بچهٔ افغان افسوس
 دل من داغ شد از دست تو ای جان افسوس
 چند گویم بتو فرزند مسلمان افسوس
 به تو ای عنصر افسردهٔ بی جان افسوس
 کیست جز تو که کند گزیه بویرانی تو؟
 آخ افسوس باین روز پریشانی تو
 همه بیدار و تو در خواب گرانی تاکی؟
 غافل از سر ترقی جهانی تاکی؟
 چشم بر راه کمال دگرانی تاکی؟
 تو باین پردهٔ تاریک نهانی تاکی؟
 هله بر خیز ز جا غفلت بی جاتاکی؟
 خواب نوشین چه قدر نشئه صہبا تاکی؟
 نشدی ملتفت و عظمت دیرین تو رفت
 قدر تو ، قدرت تو ، عز تو ، تمکین تو رفت
 همه از غفلت تو شوکت پیشین تو رفت
 کفر گردد که بگویم بخدا دین تو رفت
 لیک چشم تو از این معرکه بیدار نشد
 دل چون سنگ تو زین واقعه هشیار نشد
 ما باین فکر که تو غیرت دنیا گردی
 بهر اسلاف وطن باعث احیا گردی
 دل دانا شوی و دست توانا گردی
 آتش خرمن جمعیت اعدا گردی

مانگفتیم زنی تیشه تو برپای وطن
 بکف خویش بزن سنگ بمینای وطن
 ای پسر چشم وطن سوی تو بازست: هنوز
 قوم را جانب تو دست درازست هنوز
 مملکت را بتو صد گونه نیاز است هنوز
 فرصتی خدمت تو دور و درازست هنوز
 وقت بازی نبود فرصت کارست بیا
 ای پسر کار نکردن بتو عارست بیا
 (ص ۲۰۳)

* * *

رباعیات

مرکب رهوار

از مرگ نترسم که مدد کار من است
 در روز پسین مونس و غمخوار من است
 اجداد مرا برده بسر منزل خاک
 این مرکب خوشخرام رهوار من است
 (ص ۲۱۵)

برتری

پیران که چنین مقام و حرمت دارند
 زان نیست که یک دو دم قدمت دارند
 این حرمت از آنست که آنها دونفس
 در رفتن این خرابه سبقت دارند
 (ص ۲۱۵)

سکوت شرمبار

دور افکنم آن غنچه که خاری دارد
 فریاد از آن می که خاری دارد
 بیزار ز صدسال حیاتی کز بی
 یک لحظه سکوت شرمباری دارد
 (ص ۲۱۷)

* * *

۲ - از اشکها و خونها :

تابوت آتشین

من بی وطن که دور ز آغوش مادرم
 بنشسته ام بر آتش و در خون شناورم
 برگم که تند باد فگنده بهر برم
 گردم که حادثات نشانده بهردرم
 خورشید نیزه دار فلک می برد
 هر صبحدم بدیده تر نیش خنجرم
 از هر ستاره برق غضب می جهد برون
 چون شامگاه چشم بیفتد براخترم
 دریای بیکرانه خونست موج زن
 گلگون شفق که شام نباید برابرم
 این کره رمادی سر گشته سیاه

آید بزیر پای چو سوزنده مجرم

نی خاک جای می دهدم نی فلک پناه
 نی مرگ می کشد زکرم تنگ در برم
 خاکی که پروریده مرا دوستان کجاست
 من خاک دیگران چکنم خاک بر سرم
 تیرست آتشین که بهر نیزه شعاع
 از ترکش کمان زخورشید می خورم
 زین کهکشان مارتن صد هزار چشم
 هر شب هزار نیش خورد زار پیکرم
 این کاخهای سر زده بر سقف آسمان
 کفر است اگر بخاک در دوست بشمرم
 امواج (هدسنم)* نبرد دل زکف که من
 دیوانه نوازش دریای دیگرم
 نیلاب** من کجاست که هر روز می گذشت
 غوغا کنان زپیش چو سیمینه از درم
 تاریک گشت یکسره ایام زندگی
 گر کس ز روز حرف زند نیست باروم
 ناآشناست هر چه ازین پرده بشنوم
 بیگانه است هر که درین صحنه بنگرم
 دل همدمی ندید بدر آشنا که من
 در پیش وی نشسته گریبان خود درم
 این عصر معبد زر و سیم است لیک من
 نی طالب زرم که طلبگار بودرم

* هدسن - دریای در امریکا - ** نیلاب دریای نزدیک زادگاه شاعر در شمال کابل -

شد روز با که نیست نوازشگر ضمیر
 گلبانگ آسمانی الله اکبرم
 من راست می نگارم و این چپ نگاربا
 خواهند آشنا بحروف مزورم
 بر آشیان مرغ دلم چنگ زد عقاب
 اینک بخون و اشک شده سرخ بر برم
 دیگر مرا زجام طرب بی نیاز کرد
 زهری که روزگار فگنده بساغر
 هر لحظه زهر می خورم و زنده ام هنوز
 زین تنگنا بکوی عدم ره چسان برم
 فرخنده مادرم چو ز دنیا کشید رخت
 بسپرد با غرور بدامان کشورم
 کشور مرا به سینه تنگش گرفت گرم
 پرورد آنچنان که نه پرورد مادرم
 بخت آفتابش جان داد برتنم
 ابر گهر نثارش شد سایه بر سرم
 با عشق بر فروخت نهان خانه دلم
 با اشک شست گرد غم از دیده ترم
 از پرتو امید جلا داد خاطر
 وز صبغه خدای بر آراست گوهرم
 جز نقش سر بلندی و آزادی و وفا
 با هیچ حرف هزره نیالود دفترم
 یاران کجاست؟ کشور زیبای من دریغ
 کاین نیمه جان بهای گرامیش بسپرم

چون کشته شمع سر برواقش فرونهم
 چون پر شکسته مرغ بیامش فراهرم
 عصر مفاسد است کجا رخت خود کشم
 دور مظالم است کجا بار خود برم
 دیروز بود چشم من و خاک کوی دوست
 امروز است قاصد و بال کبوترم
 جان میدهم بمژده اگر آورد نسیم
 مشتی غبار از سر بالین مادرم
 فرخنده طالعی که صبا دسته پای خار
 آرد بمن ز خاک شهیدان کشورم
 کانراهم بجای مژه روی چشم خویش
 یا بر فراز سر چو گرانمایه گوهرم
 بیری رسید و جای گهر می چکد کنون
 خونابه سرشک ز کلک سخنورم
 یک داغ به نگشته فلک آزمون کند
 هر دم برنگ دیگر با داغ دیگرم
 جای عنان نهاد بدستم عصا دریغ
 تا من عصا زنان سفر مرگ بسپرم
 تابوت آتشین شده در چشم من جهان
 از هر جهت گرفته سراپا در اخگرم
 گر مرده ام تبیدن بیجا برای چیست
 و زنده ام چگونه بتابوت اندرم

نیوجرسی - ۱۳۵۹ ش

(ص ۱۵ - ۱۸)

گذدم غربت

هر دم ز ند برگ رگ جان نیشتر مرا
 آوارگی ازین چکنند بیشتر مرا
 این چرخ سفله خو که بهر در نشسته است
 آخر نشانند همچو خودش در بدر مرا
 در زیر سایبان فلک جای امن نیست
 تا شب شود بیالش راحت بسر مرا
 تاکی کشاندم برکاب سیاه خویش
 این گریه چشم کجرو رویین سپر مرا
 پیری رسید و هر نفس از ضربه های قلب
 بیدار می کند بزند بزند خطر مرا
 از مرگ پیشتر کندم آب همچو شمع
 این قطره قطره خون که چکد از جگر مرا
 ترسم که بارتن نتوانم بگور برد
 گر زندگی گذارد ازین دیر تر مرا
 تا عیب های وی نکشم پیش چشم خلق
 بنمود روزگار چینن کور و کور مرا
 شادم ز گوش خویش که اینک نموده است
 از حرف های زشت کسان بی خبر مرا
 چشم چه گفته بود بگوش ستاره دوش
 کز چشمکش کنون ندهد درد سر مرا
 دانم به هیچ مرحله درمان پذیر نیست
 آن تیریا که گشته بدل کارگر مرا

مشکل که درد و سوز دلم را کند بیان
 بر جای نامه تا نبرد نامه بر مرا
 یاران ! مرا برید در انجا که آفتاب
 از مهر بوسه با زده بر چشم و سر مرا
 آنجا که کوهسار فلک سای شامخش
 پرورده همچو جان گرامی بر مرا
 در پرتو چراغ فرو زنده اخترش
 شبها بکوی عشق شده راهبر مرا
 با زنده ابریا و درخشنده برقهها
 هم خنده آفرین شده هم نوحه گر مرا
 سرچون حجر بیایه قدرش نهاده ام
 هر چند دور می فگند چون حجر مرا
 آخر مرا فلک بشکر خنده می کشد
 زین سان که داده تن به بلای (شکر) مرا
 غم بود و رنج و محنت و زندان و اشک و خون
 هر تحفه نی که داد جهان زین سفر مرا
 بردند و سوختند و بدشمن فروختند
 گنجینه نی که بود زلعل و گنر مرا
 یعنی کتابخانه ارزنده نفیس
 تذکار جاودانی اهل نظر مرا
 هر صفحه اش بیانگر بنهفته رازها
 از قرن های گمشده نی بی شمر مرا
 زین پس نیم به صحبت مردم نیازمند
 اشک است و آه مونس شام و سحر مرا

نازم به خشکی لب و مژگان تر که کرد
 آزاد از تعلق هر خشک و تر مرا
 شاکر زایزدم که به لطفش نیوفتاد
 بر آستان دشمن میهن نظر مرا
 من دامن خدای ندادم ز دست خویش
 عمری بدر چو حلقه نشانید اگر مرا
 مئون طالعم که نه پیوست هیچ گاه
 باخاینان ملک بیک رهگذر مرا
 باپادزهر شعر در یغست گفتم
 آزرده کرد گژدم غربت جگر مرا

(۱) - این مصراع از حکیم ناصر خسرو است - (ص ۳۳ - ۳۵)

در ضمن خطابه‌ی بی که در اسلام آباد بانجمنی که در تجلیل اشعار و آثار
 استاد خلیلی از طرف ادبای آن سرزمین بپا داشته شده بود قرائت شد - دهم
 ژوئن ۱۹۸۳

سفیر ماتم
 دوستان من قاصد دزد و غم
 شاعر اشکم سفیر ماتم
 یک قدم آن سوتر از من خیر است
 کاروان اشک و خون را معبر است
 آنطرف تر آشیان من لا بُود
 آسمان و اختران من بُود

پرورشگاه من و آبای من
 کشور من کشور زیبای من
 ناتوان صیدم که پایم بسته اند
 بال پرواز مرا بشکسته اند
 عندلیبم آشیانم سوختند
 پای تا سر دود مانم سوختند
 من بچشم خویش بینم دود ها
 در بهشتم زاتش نمرود ها
 بر در و بام قفس سر می زخم
 بسملم بسملم بخون پر می زخم
 چون نی بشکسته ام در خاک راه
 بر لب من ناله و برسینه آه
 گوش کو تابش نمود آوای من
 ناله محزون خون بالای من
 ناله من جرقه های آتشست
 روح سوز و جانگداز و سرکشست
 ناله من تابش شمشیر باست
 بانگ برهم خوردن زنجیر باست
 اخگرم اخگر که افتادم در آب
 تشنه ام تشنه ولی جویم سراب
 گوهر اشکم فتاده روی خاک
 غنچه ام از صرصر غم چاک چاک
 رهروم از کاروان ماندم جدا
 شام تاریکست و ره ناآشنا

شعر شیوا خواستن از من خطاست
 بیوطن را لب فرو بستن سزاست
 بر لب من شعر شیوا مرده است
 آن فروزان مجرم افسرده است
 نیست در دیباچه شام و سحر
 بهر من جز داغ مضمون دگر
 تاکنند جنبش در انگشتم قلم
 می شود اشک سیه روزان رقم
 تا سخن سر می نهام خون شود
 تا کنم حرفی رقم گلگون شود
 شعر من خونابه دل گشته است
 ناله و فریاد بسمل گشته است
 می زند هر شب بچشم اشکبار
 نیش خنجر اختر شب زنده دار
 هر سحر آرد زکوی من نسیم
 جای گل خونابه چشم یتیم
 صبحگاهان نیزه دار آفتاب
 میزند با نیزه چشمم را بخواب
 ماه بامن شام با گوید سخن
 از عروس تر بخون بی کفن
 مرغ شب از غمگساران من است
 از قدیمی رازداران من است
 بلبل این باغ با این بینوا
 می شود در نوحه خوانی تر صدا

زندگی در بردگی شرمندگیست
 معنی آزاد بودن زندگیست
 سرکه خم گردد پپای دیگران
 برتن مردان بود بار گران
 بنده حق در جهان آزاده است
 مست وی فارغ ز جام و باده است
 خواستم تا اندرین شام سیاه
 سایه (اقبال) را سازم پناه
 جویم از صاحب‌دلی درمان خویش
 داروی آلام بی پایان خویش
 با طبیب جان بگویم راز دل
 سر دهم در گنبدش آواز دل
 فاش سازم قصه بنفتمه را
 باز گویم مقصد ناگفته را
 گویش دیدی؟ که قلب آسیا
 در میان اشک و خون دارد شنا
 سرزمین شیر و شاهین و عقاب
 بوسه گاه اختران و آفتاب
 زیر بوت* اجنبی پامال شد
 آزمونگاه خر دجال شد
 جای گل روید ازان فرخنده باغ
 حسرت و اندوه و اشک و درد و داغ

* Boot یعنی چکمه -

سرخ شد از خون مردان سنگ سنگ
 برگ برگ آن چمن شد لاله رنگ
 گویش کابل بخون گلگون شده
 پرچم اقبال آن واژون شده
 زادگاه مولوی را آب برد
 (کعبه العشاق) را سیلاب برد
 شهر غزنی جلوه گاه علم و فن
 مسند محمود شاه بت شکن
 در شرار ظلم دشمن در گرفت
 منبر توحید را کافر گرفت
 "سید السادات مخدوم امم" *
 خود بلاهور است خفته در حرم
 تر بخون گشته سراپا کشورش
 کفر پاکوبان بخاک مادرش
 آنچه در دست سگ زنجیر بست
 گیسوان مادر هجویر بست
 گویش ای رهرو راه یقین
 قندهاری را که دیدی باز بین
 خرقه پیغمبر آخر زمان
 اینک افتاده بدست ملحدان

* سیدالسادات و مخدوم امم لقبی است که دکتر غلامه اقبال به علی بن عثمان هجویری غزنوی صاحب

دوستان من نزد یاران خودم
 درکنار راز داران خودم
 کابل و لاهور باهم توأمند
 این دو ملت غمگساران همنند
 این دو گلشن خورده از یک چشمه آب
 هر دور روشن گشته از یک آفتاب
 دوری از یاران گناهی بوده است
 سخت مضحک اشتباهی بوده است
 اینک این آوارگان بیگناه
 غیر ازین کشور کجا جویند راه
 این جوانان شکسته دست و پا
 این مبارک چهره های آشنا
 این زنان این مادران داغدار
 کودکان تیر خورده درکنار
 این مقدس دختران با حجاب
 روی پوشنده زماه و آفتاب
 در کجا در زیر این چرخ بلند
 جز درین جا بار هجرت افکنند
 این زمین پاک باشد کوی یار
 مرز مردانست این فرخ دیار
 پیش مؤمن نیست حرف تو و من
 آمدیم اینک بشهر خویشتن

سرزمین پاک با ما آشناست
 این نظر با ترجمان راز ماست

هر نگه این جا زبان الفت است
 هر لب این جا بازگوی وحدتست
 من عیان بینم به برق هرنگاه
 پرتوی از آفتاب لا اله
 تاسحر می آیدم این جا بگوش
 نغمه توحید از بانگ سروش
 می سراید از زبان حال تان
 درد ما را حضرت اقبال تان
 می شود از تربت پاکش بلند
 نعره شیری که افتاده به بند
 ﴿ملتى آواره کوه و دمن
 در رگ او خون شیران موج زن
 آسیا یک پیکر آب و گلست
 ملت افغان دران پیکر دلست﴾
 یاد می آید مرا از باستان
 در زمین دوستان بس داستان
 داستانها از کهن ایام ما
 از شکوه و فرّ صبح و شام ما
 گر غباری بینم این جا صبحگاه
 یادم آید از سواران سپاه
 لشکر محمود و راه سومنات
 آن دلیری آن شجاعت آن ثبات

لشکر لاهور و غزنی همقدم

پیل با بر حوضه با مشکین علم

* * *

دوستان ! این حال با گردیدنیست

دفتر ظلم و ستم برچیدنیست

گر زمانه بسته بر ماباب با

گر مسلمان را ربوده خواب با

کار گردان امور ما خداست

حل این مشکل بدست کبریاست

رشته ما از خدا بگسسته نیست

آسمان را باب رحمت بسته نیست

تا بود این آفتاب این ابرو باد

می کند این روز را تاریخ یاد

(ص ۱۱۸ - ۱۲۲)

* * *

۳ - از شب های آوارگی :

لا اله الا الله

مؤمن از (لا) درس عشق آغاز کرد

نغمه جانبخش حق را ساز کرد

(لا) شعار بنده شیدای اوست

حسن این لایلا نهان در (لا) ی او

(لا) نیاز کشتگان راه اوست
 مطلع دیوانِ اِلاالله اوست
 این جهاد ملت ماچیسست لا
 (لا) شمردن هرچه را غیر از خدا
 روس گفتش نقد جانست میدهم
 ای گرسنه آب و نانست میدهم
 خانه ویرانست آبادان کنم
 هر چه می خواهی بگوتا آن کنم
 ملت باعلم و تدبیرت کنم
 قاره پیما و قمر گیرت کنم
 طعمه آتش نهیم تاج را
 آن ردای اطلس و دیباج را
 رنجبر را فرسرداری دهم
 بهر مزدوری جهانرداری هم
 این محمد کیست چو بان یتیم
 دشمن جاه و جلال و زروسیم
 دشمن نوشابه جان آفرین
 جرعه اش صد ماه تابان آفرین
 شعله در محراب و در منبرزنم
 در کتاب و رسم پیغمبر زنم
 از هراس دوزخ آزادت کنم
 وز بهشت نقد دلشادت کنم
 در جهنم سرد سازم آتشش
 شعله پای مرده خوار سرکشش

فارغت سازم از این سوز و گداز
 خم شدن بالاشدن بهر نماز
 محو سازم داستان روزه را
 این بلای مدّش سی روزه را
 تابکی این کهنه مصحف این نظام
 تا کجا این یک حلال آن یک حرام
 می درم آن دفترپارینه را
 شویم آن افسانه دیرینه را
 بگسلم با داس زنجیر امم
 نو کنم باکو به تقدیر امم
 ملت مؤمن که وردش بود (لا)
 گفت : لا والله لا والله (لا)
 کاذبی تو کاذبی تو کاذبی
 ظالمی تو ملحدی تو غاصبی
 نیست در گیتی چو تو پیمان شکن
 در گلستان بشر آتش فکن
 توجه کردی با بخارای شریف
 آن دیار دین و آیین منیف
 از سمرقند از لب آزادگان
 تهنوز آیدفغان کشتگان
 (ص ۱۴ - ۲۰)

* * *

باخود و باهموطنان آواره آمریکا

یادمی آری که بودت کشوری؟
 آفتاب و اختران دیگری
 تو زخود شهر و دیاری داشتی
 سبزه زار و کوهساری داشتی
 یاد می آری کزین جانیستی
 تو ازین معموره دنیا نیستی
 هست دنیای تو دنیای دگر
 خاک دیگر دشت و دریای دگر
 هست از جای دگر فرهنگ تو
 سازتو، آواز تو، آهنگ تو
 لذت گلبانک آذان یادکن
 نغمه جان بخش قرآن یاد کن
 یاد داری آنکه چون می شد سحر
 آفتاب از کوه برمیداشت سر
 بیرق آزادی سه رنگ ما
 موج میزد رقص رقصان در فضا
 نقش آن محراب و منبر یاد آر
 نقش آن الله اکبر یاد آر
 یاد آر آن دره با آن دشت با
 شام با ، مهتاب با ، گلگشت با
 آن درختان کهن سال چنار
 روزگاران کهن را یادگار

یاد آر آن قله های سربلند
 گردن خورشید و ماهش در کمند
 آن عقابان پر افشان بر ستیغ
 لانه با برتر ز جولانگاه میغ
 یاد باد آن نوبهاران یاد باد
 وان مبارک روزگاران یاد باد
 آن سیه چشمان صحرا یاد باد
 خیمه شبگون لیلا یاد باد
 یاد آن سرما و برف و خوشدلی
 لذت شبها و عیش صندلی
 تکیه آرام بر دیوار خود
 راز دل گفتن بگوش یار خود
 یاد باد آن باغهای پر ثمر
 میوه با شیرین تراز شهد و شکر
 سیب و زرد آلو و انجیر و انار
 پسته و بادام و توت خوشگوار
 یاد نارنجش دهن پرآب کن
 تشنه را ذکرش جگر سیرآب کن
 تاک با و خوشه انگور با
 شهد با بی زحمت زنبور با
 از فضا شاخ نبات آویخته
 در ضمیر خاک مستی ریخته
 یاد باد آن میهن زیبای ما
 خانه ما خانه آبای ما

سجده گاه راد مردان قرون
 شیر گیران را زمین آزمون
 کشور معجز گر تاریخ ساز
 کوچه زندان ، مقام اهل راز
 گر دو روزی از وطن آواره نی
 پایمال ملحد خون خواره نی
 یاد کن هنگامه تقدیر را
 داستان این جهان پیرا
 سرگذشت حال ملت باشنو
 دور عزت ها و ذلت باشنو
 این زمین دیده بسی شدادها
 اهرمن ها ، دیو ها ، شیاد ها
 عاقبت گردیده حق فیروزمنند
 رایت عدل خدا گشته بلند
 پرچم ظالم فتاده سرنگون
 کرده کاخش رانگون طوفان خون
 کرده تاریخ ترا گردون رقم
 گاه باشمشیر گاهی باقلم
 یاد کن فرو جلال خویش را
 سیر اقبال و زوال خویش را
 روزگار دولت محمود را
 آن شکوه و شان نامحدود را
 از شهنشاهان غوری یاد آر
 از علمداران سوری یاد آر

غارت و خون ریزی چنگیز را
 وحشت آن وحشی خون ریز را
 یاد آر از دولت احمد شهبی
 پاسدار اقتدار و فرهی
 باز بنگر عصر استعمار را
 دوسه بار آن آتشین بیکار را
 در تمام آن نشیب و آن فراز
 لطف ایزد بوده مارا چاره ساز
 بان نه پنداری که این شب جاودان
 می کند مارا بتاریکی نهان
 چشم بگشایین که انوار امید
 کرده دامن شب مارا سپید
 خویش را با دیده خواری مبین
 گوهرت را با سبکساری مبین
 تو بتاج آسیا چون گوهری
 در شہامت از همه والاتری
 ای شده پرورده در دامن حق
 خورده شیر غیرت از پستان حق
 رهبر اسلام در روز نخست
 کرده پیمان ترا با حق درست
 چشم تو در روز اول زآفتاب
 در زمین کشورت شد نوریاب
 آن نخستین دم که تو بردی فرود
 از نسیم پاک آن که سار بود

چشم بگشا حال کشور راببین
 پای مال کفر، مادر راببین
 مرگ می بارد چوسنگ از آسمان
 خون دمد مانند موج ازهر کران
 سنگ سنگ کوه ماسنگر شده
 خاک از خون شهیدان تر شده
 آبله پایان اعجاز آفرین
 بانگاه مرگبار آتشین
 تیربادرچشم اهریمن زنند
 شعله در اندیشه دشمن زنند
 درد دل شب نعره تکبیر با
 بشکنند از دست و بازنجیرا
 ملت آزاد بادست تنی
 قد علم بنموده چون سروسهی
 همچو وی در آزمونگاه جهان
 کس نگردیده برون از امتحان
 سرفرازان سپاه احمدند
 جرعه نوشان شراب سرمندند
 ای توفرزند اصیل کوهسار
 باش چون کوه بلندت استوار
 کوه شوتاسیلهای مرگ خیز
 زیر پای تو باشد ریزریز
 کوه شو نسل عقاب آوربرون
 از گریبان آفتاب آوربرون

الحذرا تاتونباشی همچو آب
 افگند هر بادت اندر پیچ و تاب
 گیری از هر ساحل نورنگ نو
 خم شوی رقصی بهر آهنگ نو
 فطرت اصلی فراموشت شود
 حلقه تقلید در گوشت شود
 آب بودن خوپذیرت می کند
 نرم مانند خمیرت می کند
 آه ازان قومی که گردد چون خمیر
 بر مراد دیگران صورت پذیر
 چون درین جا عیش و حکمت توأم است
 شهد آن بازهر پهلوی هم است
 زهر با دارد نهان این انگبین
 خارا دارد گل این سرزمین
 تونوآموزی مخور زهر هوس
 شاهبازمن مشو صید مگس
 دشمن حق منکر دین خدا
 فتنه با دارد نهان در زیرها
 نزد وی ناقوس و آذان همصداست
 نغمه انجیل و قرآن هم نواست
 او در این جا زودتر صیدت کند
 با(غبار) و (دود) خود قیدت کند
 او فرستد این مواد زهرناک
 تا ازین ره خلق را سازدهلاک

این مرض های فجیع زشت نام
 نیست جز محصول این تزویر و دام
 گرد آن بازهرناب آمیخته
 دود آن باشعله با آمیخته
 می کند بانشه بنیاد ملل
 تا رود اخلاق از یاد ملل
 رفتن اخلاق مرگ ملت است
 مردنش دربستر صد ذلت است
 دین تو آئینه لطف خداست
 از غبار و دود آئینه جداست
 ماو تو درآتش درد و غمیم
 خوب اگر بینی بحال ماتمیم
 زان دیار غرقه در خون یاد کن
 از شهید جامه گلگون یاد کن
 (ص ۱۲۲ - ۱۴۲)

* * *

ترجمه قصیده اردوی اقبال بزبان دری

توضیح از استاد خلیلی:

سنایی راقصیده ایست باین مطلع :

مکن در جسم و جان منزل که این دُونست و آن والا

قدم زین هر دو بیرون نه! نه این جا باش، نی آنجا

این قصیده غرامورد استقبال اساتذہ زبان دری قرار گرفته و قدرت قلم خودرا
 آزموده اند. داکتر اقبال در منظومه بال جبرئیل (اردو) گوید: چون در نومبر

سال ۱۹۳۳ زیارت مقدس حکیم سنایی غزنوی نصیب گردید ، این سخنان پریشان بہ پیروی قصیدہ مشہور حکیم پیادگار آن روز مبارک سرودہ شد ۔
اقبال در قصیدہ خود بحر و قافیہ قصیدہ سنایی را بزبان اردو پیروی
نمودہ و آنرا بہ نعت سرور کاینات طراز جاودانی دادہ ۔

قصیدہ داکتر اقبال را دانشمند افضل ناصری ترجمہ نمودہ و من آنرا
برشتہ نظم در آوردم بدون هیچ تصرفی ۔

اینک اصل و ترجمہ را بخوانندگان عرضہ می دارم تاہم مثالی باشد ہرازندہ
از نزدیکی زبان دری و اردو وہم معلوم گردد کہ سخنوری بی مثال لاہور علامہ
اقبال از میدان استقبال قصیدہ بزرگترین عارف و شاعر غزنی سنایی باچہ
مہارت و سربلندی فیروز برآمدہ“ (بار آشنا ص ۳۵ - ۳۶) ۔

سہا سکتا نہیں پہنائے فطرت میں مرا سودا
غلط تھا اے جنوں شاید ترا اندازہ صحرا
خودی سے اس طلسم رنگ و بو کو توڑ سکتے ہیں
یہی توحید تھی جس کو نہ تو سمجھا نہ میں سمجھا
نگہ پیدا کر اے غافل تجلی عین فطرت ہے
کہ اپنی موج سے بیگانہ رہ سکتا نہیں دریا
رقابت علم و عرفان میں غلط بینی ہے منبر کی
کہ وہ حلاج کی سولی کو سمجھا ہے رقیب اپنا
نہ کر تقلید اے جبریل میرے جذب و مستی کی
تن آساں عرشیوں کو ذکر و تسبیح و طواف اولی
بت دیکھے ہیں میں نے مغرب و مشرق کے میخانے
یہاں ساقی نہیں پیدا وہاں ہے ذوق ہے صہبا
نہ ایراں میں رہے باقی نہ توراں میں رہے باقی
وہ بندے فخر تھا جن کا ملاک قیصر و کسرا

یہی شیخ حرم ہے جو چرا کر بیچ کھاتا ہے
 گلیم بوذر و دلقِ اویس و چادرِ زہرا
 حضورِ حق میں اسرافیل نے میری شکایت کی
 یہ بندہ وقت سے پہلے قیامت کر نہ دے برہا
 ندا آئی کہ آشوبِ قیامت سے یہ کیا کم ہے
 "گرفتہ چینیاں احرام و مگی خفتہ در بطحا"
 لبالب شیشہ تہذیب حاضر ہے مے (لا) سے
 مگر ساقی کے ہاتھوں میں نہیں پیمانہ (الآ)
 اسی دریا سے اٹھتی ہے وہ موجِ تندِ جولان بھی
 نہنگوں کے نشیمن جس سے ہوتے ہیں تہ و بالا
 غلامی کیا ہے؟ ذوقِ حسن و زیبائی سے محرومی
 جسے زیبا کہیں آزاد بندے ہیں وہی زیبا
 بھروسہ کر نہیں سکتے غلاموں کی بصیرت پر
 کہ دنیا میں فقط مردانِ خُر کی آنکھ ہے پینا
 وہی ہے صاحبِ امروز جس نے اپنی ہمت سے
 زمانہ کے سمندر سے نکالا گوہرِ فردا
 فرنگی شیشہ گر کے فن سے ہتھر ہو گئے ہانی
 مری اکسیر نے شیشے کو بخشی سختیِ خارا
 رہے ہیں اور ہیں فرعونِ میری گھات میں اب تک
 مگر کیا غم کہ میری آستیں میں ہے یدِ بیضا
 وہ چنگاریِ خس و خاشاک سے کس طرح دب جائے
 جسے حق نے کیا ہو نیستان کے واسطے پیدا
 محبتِ خویشتنِ بینی، محبتِ خویشتنِ داری
 محبتِ آستانِ قیصر و کسریٰ سے بے پروا

عجب کیا گر مه و پروین مرے نخچیر ہو جائیں
 "کہ برفتراک صاحب دولتی بستم سر خودرا"
 وہ دانائے سبیل ختم الرسل مولائے کل جس نے
 غبارِ راه کو بخشا فروغِ وادی سینا
 نگاہ عشق و مستی میں وہی اول وہی آخر
 وہی قرآن وہی فرقان وہی یس وہی طہ
 سنایی کے ادب سے میں نے غواصی نہ کی ورنہ
 ابھی اس بحر میں باقی ہیں لاکھوں لولوں لالا

نگنجد وسعت سودای من در پهنه دنیا
 خطا بود ای جنون شاید ترا اندازه صحرا
 شکست این طلسم رنگ و بو را از خودی می جوی
 کہ این توحید بود اما نکردش فهم عقل ما
 نگاهی کن توای غافل تجلی نیست جز فطرت
 کہ دریا نیست غیر از موج و نبود موج جز دریا
 چه چوب دار حلاج و چه چوب پایہ منبر
 خلاف علم و عرفان از غلط بینی شده پیدا
 توای روح القدس از جذبہ مستان مکن تقلید
 تن آسان عرشیانرا ذکر و تسبیح و طواف اولی
 بسا میخانه ہا دیدم من اندر مغرب و مشرق
 درین جا بزم بی ساقی، در انجا بادہ ناگیرا
 نہ در ایران اثر پیدا نہ در توران نشان باقی
 قیصر و کسرا*

بسین شیخ حرم گیرد فروشد، مال خود سازد
 گلیم بوذر و دلِقِ اویس و چادرِ زهرا
 به یزدان کرد اسرافیل شکوه کای خدا ترسم
 قیامت بیشتر از وقت گردد درجهان برها
 ندا آمد کز آشوب قیامت کی بود کمتر
 "گرفته چینیان احرام و مکی خفته در بطحا" *
 لبالب جام تهذیب زمان از باده (لا) شد
 نباشد در کف ساقی مگر پیمانۀ (الاً)
 چو سرکش موجها کز قلب این دریا برون تازه
 کند کاخ نهنگان را بیک جنبش ته و بالا
 غلامی چیست محرومی زذوقِ حسن و زیبایی
 بود زیبا اگر آزاد مردی گویدش زیبا
 غلامان را بصیرت قابل باور نمی باشد
 بجز آزاده در دنیا ندارد دیده بینا
 زمام حال در دست کسی باشد که از همت
 ز دریای زمانه باز گیرد گوهر فردا
 فرنگ از شیشه سازی سنگ خارا را نماید آب
 بیخشد کیمیای من به شیشه سختی خارا
 ندارم غم اگر فرعون باشد در کمین من
 چو من در آستین خویشتن دارم ید بیضا
 چه ممکن کاین خس و خاشاک برقی را کند خاموش
 که از بهر نیستانش نموده وسعت حق پیدا
 محبت خویشتن بینی، محبت خویشتن داری
 محبت زاستان قیصر و کسراست بی پروا

عجب نبود اگر پروین و مه گردد شکار من
 که برفتاک صاحب دولتی بستم سرخود را
 شناسای سُبُل، ختم رُسل، مولای کُل ذاتی
 که خاک راه را بخشد فروغ وادی سینا
 بچشم عشق و مستی اوست هم آغاز هم انجام
 بود قرآن، بود فرقان، بود یس، بود طه
 زغواصی مرا پاس سنائی باز می دارد
 وگرنه اندرین بحرست چندین لولوی لالا

* * *

[Faint bleed-through text from the reverse side of the page, including the words "کاف" and "کاف" repeated several times.]

”گذشت آن خجسته روزیا که سخنانِ مرا زیبا

نگارانِ شهر کابل به هفت شیوه نگاشته چاپ کردند“

(گلایه استاد خلیلی در پیشگفتار ”اشکها و خونها“

چاپ حروفی اسلام آباد، ۱۹۸۵م)

اینک چند نمونه از ابیات استاد خلیلی بقلم زیبا

نگار کابل استاد عزیزالدین وکیلی از کتاب ”خزینة

الاشراف“ -

این صبح همان و آن شب تارم همان

ماشدر و این چپار دیوارم همان

استاد زمانه یک سبق داده ما

تکرارم همان و باز تکرارم همان

آن نيمه نان که بينوايي يابد

و آن جامه که کودک کدايي يابد

چون لذت فتحيت که اقليم مرا

خطا هفت قلمي عزيز الدين و کيلي تخير نمود

لشکرشکني جهانگشا يابد

استادی خلیلی
 در میان منی
 صحبت و در منی
 در میان منی
 هر قطر هجر
 در میان منی
 در میان منی
 بود گل و
 در میان منی
 از شوق این
 بخط عزیزالدین کبکی

خایچه
 برستند
 می خمان
 درین بهار در
 بستان
 کوه گلهای
 که راه حسن
 عبار عمده
 بستان
 ده کنون
 می بستان
 هزاره
 بقلم عزیز الدین کلبلی

در کاشن زندگی بجز خار نبود

جز درد و غم و محنت و آزار نبود

امید نکرد گل که با بس آمد بار

رباعی خلیلی بخط عزیزالدین و کلبی

سر تا سر زندگی بجز این کار نبود

بسم الله الرحمن الرحيم

اعمال صلاهی ما را خلاصی ما

از آزار طغیان شیطان و غیبت

از آزار طغیان شیطان و غیبت

ما را من و اولاد ما را

مخلصان و دوستان ما را

در قسمه و بیان یکی از سبب اولاد واقع در دنیا که از کفر است

مهر ۱۳۲۲ هجری قمری

هو الله تعالى

محمد بن محمد

از روضه وللم

شعر از خلیل الله خلیلی

در آفرینش

چون شمع در معوض

خط خلیل الله خلیلی

می زارم و می سوختم

بنام مسجد جامع در هفت کاف مشترک

از طغیانه سیدنا محبوب
مسجد جامع امیر
نور محمد خلیفه خلیف

بسی عظمت او شست جوهر

بلسان سادگانه خلیفه

در قلعه دیوان
تیب سگ و کبیر التوله
در چهار کاف مشترک

رولاق خانه ای که بدیع با و مطلقیت

لایحه عزیر التیزه و کبیر
نقطه هفت کاف مشترک

انوار کس قدر در بر بود

قلبی و شکر چرخ چرخ

یا جور سمار کس درین روز

یا جوهر سلسلی رساند

لایحه غیبه لایحه و کبیر فوفیل اول در لغت ۱۳۵۰

سفر ماتم

دکتر سید محمد اکرم

رئیس دانشکده شرق شناسی

دانشگاه پنجاب، لاهور

در هفته اول ماه فوریه ۱۹۶۴ استاد فروزانفر و دکتر زرین کوب به دعوت دانشگاه پنجاب از تهران به لاهور آمدند - روز بعد معلوم شد که استاد خلیل الله خلیلی هم از کابل به غرض معالجه به لاهور آمده اند و در هتل اندس اقامت کرده اند - استاد فروزانفر گفت باید برای احوال بررسی استاد خلیلی خدمتشان برویم - بنده هم همراه استادان برای زیارت استاد باکمال اشتیاق رفتم و مجموعه کوچک شعرم را که بنام "پروانه پندار" در تهران چاپ کرده بودم تقدیم نمودم - سه روز بعد دوباره همراه دکتر محمد باقر برای خدا حافظی از استاد خلیلی به هتل اندس رفتم - استاد سوار ماشین شده عازم پیشاور بود - از اینکه ما برای خدا حافظی خدمتش رفتیم خوشحال شد - به بنده گفت : من همه کتابها را بسته بندی کردم اما مجموعه شعر شما را اینک در دست دارم - این اولین ملاقات بنده با استاد بزرگ سخنور کم نظیر و فاضل یگانه حضرت خلیل الله خلیلی بود که بیست و سه سال پیش روی داد -

سه سال پیش رایزن محترم فرهنگی جمهوری اسلامی ایران شب شعری در هتل اسلام آباد تشکیل داد - استاد خلیلی شمع آن جمع بود و شاعران و دانشمندان پروانه وار گرد او آمده بودند - بنده هم در آن شب خاطره انگیز قطعه شعری خواندم که مورد تقدیر استاد قرار گرفت - دو سال پیش روز چهاردهم

ماه مه ۱۹۸۵ جلسه شکوهمندی به اتهام رایزن محترم فرهنگی جمهوری اسلامی ایران برای معرفی تازه ترین مجموعه شعر استاد برگزار شد - بنده هم شرکت کردم و مقاله ای بعنوان "تاریخ پروایت اشک با و خون با" خواندم که مورد پسند استاد بزرگوار قرار گرفت - تقریباً یک سال و چند ماه پیش استاد یک منظومه تازه خود را توسط رایزنی فرهنگی برای من از آمریکا فرستاد بعنوان "نیازنامه دادا گنج بخش غزنوی بوسیله علامه اقبال لاهوری ببارگاه نبوی" - این منظومه را بنده در "مجله تحقیق" دانشگاه پنجاب چاپ کردم - این منظومه به سبک جاوید نامه علامه اقبال سروده شده است و احتیاج دارد که مقاله ای پیرامون مطالب آن نوشته شود -

این بود مختصری در باره آشنائی بنده با استاد نامدار - چند روز پیش خبر در گذشت حضرت خلیل الله خلیلی شاعر بزرگ و حماسه سرای بی مانند افغانستان را در روزنامه خواندم بی اندازه متألم و متألم شدم - انا لله وانا الیه راجعون - اگر ایرانیان حق شناس دیوان شعرش را چاپ و جلساتی برای بزرگداشت او برگزار کردند و می کنند، شایسته است زیرا خلیلی سلطان سخن و زبان فارسی قلمرو او بود - و اگر پاکستانیان از ملیونهانفر مهاجر افغانی در کشور خود پذیرائی کردند می زبید زیرا آنها از این کاروان یوسفی مثل خلیلی را یافتند که متاعی بسیار عزیز بود - مجاهدین افغانی شعر حماسی خلیلی را حرز جان ساخته در سنگرهای آتشین می نشینند و با استعمار کفر می جنگند - همین هدف خلیلی بوده است - استاد خلیلی اتحاد بین کشور های ایران ، افغانستان و پاکستان می خواست زیرا به عقیده او مردم این سه کشور از قرن های متهدی دارای یک فرهنگ مشترک اسلامی میباشند و باهمدیگر بسیار نزدیک اند - در منظومه ای که استاد برای بنده فرستاد می نویسد :

کابل از لاهور چندان دور نیست

غزنه دور از شهر نیشاپور نیست

این سه کشور غمگساران همنند

در حوادث راز داران همنند

خلیلی داستان آدم کشی با و شهر سوزی های چنگیز و هلاکورا در تاریخ
کشور خود خوانده بود - بدبختانه حمله وحشیانه ابر قدرت همسایه اش را به
وطن مألوفش به چشم خود دید - خلیلی دید که قدرت مندان مستبد به نام کمک
اقتصادی و حمایت سیاسی کشور های ضعیف را چطور اشغال می کنند و باچه
وحشت و درندگی هزاران هزار نفر بی گناه آنها را به آتش و خون می کشند و
مليونها را آواره و بی وطن و در بدر می کنند - خلیلی خودش با مليونها نفر
افغانی بی وطن و در بدر شد - او به سعدی که می گوید : بنی آدم اعضای
یکدیگر ، خطاب کرده میگوید:

سعدیا دیده گشا حالت دنیا بنگر

ماجرای دل آواره شیدا بنگر

به گمان تو بشر یک به یک اعضای همنند

اینک ای شیخ اجل اینهمه اعدا بنگر

ملتی غرقه بخون گشت و ننالید کسی

وضع همدردی و غمخواری اعضا بنگر

راستی و شرف ، دوستی و مهر و وفا

حرف پائی است که افتاده زمعنا بنگر

یک قدم دور ترک ملت همسایه خویش

غرقه در آتش و خون ، بیکس و تنها بنگر

بدتر از ظلم هلاکو و زوال بغداد

حالت کشور آتش زده ما بنگر

جای گل مشهد خونین جوانان وطن

هر قدم پهلوی هم در دل صحرا بنگر

شعر استاد خلیلی چنانکه ملاحظه فرمودید از لحاظ فصاحت مثل شعر سعدی سهل ممتنع است - قدرتی که او به زبان و بیان دارد مخصوص خود اوست - حقیقت آن است که ما پایه و مایه ادبی استاد خلیلی را درست نشناخته ایم - نسل های آینده او را بهتر خواهند شناخت و از او بهتر تجلیل خواهند کرد - بنظر من شعر او یکی از زیباترین نمونه های شعر فارسی است و در عصر حاضر هیچ یک از شعرا در قلمرو فارسی مثل او متعهد نیست - خلیلی در شعر خود هدفی داشت یعنی بیان خونریزی با و شهر سوزی های یک ابر قدرت مستبد ، تا او از این فریاد های دردناک و ناله های دلسوز توجه جهانیان را بعموم و توجه پرچم داران صلح و حقوق بشر را بخصوص به این فاجعه عظیم تاریخ معطوف سازد و اگر دادگاهی در دنیا هست از آن انصاف طلبد - ضمناً می خواهد مجاهدین برهنه با را که در راه استقلال ملی بدون وسایل می جنگند تشجیع و تحسین نماید - اگر یک قصیده انوری 'اشک های خراسان' قدرت بیان انوری را بتمام و کمال می رساند، مجموعه شعر خلیلی 'اشک با و خون با' ده برابر آن قصیده واجد اهمیت ادبی است - اما چون امروز شعله های جنگ فروزان است و دود ستم افق اندیشه با را تیره و تاریک کرده است ، بنابراین فرصت تحقیق در هنر شعر خلیلی نداریم - امروز اشعار او در درجه اول فقط ناله های جگرسوز و فریاد های دلخراش است که همه جا پیچیده و شنیده می شود - یکی از این فریاد های خلیلی به بارگاه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است بدینقرار:

ای نور خدا ، صبح کرم ، مطلع انوار

در کشور ما خیمه فروهشته شب تار

یک روزن امید در آن نیست پدیدار

هم قافله گم گشته و هم قافله سالار

هم یار جدا مانده درین شام و هم اغیار

جز حضرت تو روی به درگاه که آریم ؟
 جان را به تمنای که از شوق سپاریم
 بگذار که این هدیه پپای تو گزاریم
 ما ابر امیدیم به کھسار که باریم
 از مشهد دل سرزده این ابر گھربار

هنگام مصاف است ولی هم نفسی نیست
 فریاد که در معرکه فریاد رسی نیست
 دزد آمده در خانه و بیم عسسی نیست
 جز برهنه بابان تو در جنگ کسی نیست
 بس کشته بخون خفته و کس نیست مددکار

من حامل فریاد شهیدان وفایم
 من قاصد درد و الم و رنج و عنایم
 من ناله زنجیر اسیران جفایم
 آواره و گمگشته ندانم ز کجایم
 ای ابر کرم برسر آواره دمی بار

بنده این چند بیت فصیح زیبای استاد را که نوشتم از دیوان او انتخاب
 نکردم بلکه همه جا شعرش از همین نوع است - منظومه ای ندیدم که در آن
 حرف از ناله و فریاد ، اشک و خون ، آتش و دود ، سنگر و خنجر ، غربت و
 وحشت ، بیکسی و دربدری نباشد -

استاد خلیلی که تنها ماتم کننده ملت بی وطن و نوحه خوان کشتگان بی
 کفن خود بود ، ناگهان شنیدم فوت کرد - کژدم غربت او را پیوسته می گزید و
 در نتیجه او جان داد - چنانکه گفت :

هر دم زند به رگ رگ جان نیشتر مرا
 آوارگی ازین چکند بیشتر مرا

این چرخ سقله خو که بهر در نشسته است
 آخر نشانند همچو خودش در بدر مرا
 از مرگ پیش تر کندم آب همچو شمع شناخته
 این قطره قطره خون که چکد از جگر مرا
 ترسم که بارتن نتوانم به گور برد
 گر زندگی گذارد ازین دیر تر مرا
 یاران ! مرا برید در آنجا که آفتاب
 از مهر بوسه با زده بر چشم و سر مرا
 آنجا که کوهسار فلک سای شامخش
 پرورده همچو جان گرامی به بر مرا
 امروز چشمی نیست که بر آن "سفیر ماتم" اشک نریزد و دلی نیست که
 بر آن "قاصد درد" خون نشود - به روحش درود می فرستم و سخنم را خاتمه
 می دهم -

خلیلی گرچه رفت از محفل ما
 نخواهد رفت یادش از دل ما

* * *

بدر در آینه ماه
 و در آینه ماه
 و در آینه ماه
 و در آینه ماه

بیدل شناسی

مروری در کتاب "فیض قدس"

تألیف استاد خلیل الله خلیلی

دکتر محمد ریاض - اسلام آباد

مباش غافل از انداز شعر بیدل ما

شنیدنی است نوائی که کم نواخته اند

ابوالمعانی میرزا عبدالقادر بیدل بدرستی شاعر و نویسنده بسیار بزرگ و متفکر عصر تیموریان شبه قاره بحساب می آید - علامه محمد اقبال شاعر و نویسنده مبتکر در یک مقاله ممتد خود بزبان انگلیسی^۱ اظهار نظر نموده که بیدل بعد از فیلسوف هندوی قرن سوم هجری / سده نهم میلادی شکر اچاریا^۲، دومین شخصیت مهم متفکر است که از خاک پهناور شبه قاره برخاسته است - تار و بود کلیات نظم و نثر بیدل با تفکر و ابتکار سخت رشته شده و سبک وی هم باتقاضای زمان و مکان و شاید باتهایلات شخصی وی صعب و عسیر است - البته مشکل اصلی همانا افکار و نکات نادر است که در کلیاتش بآنها بر می خوریم و شاید شاعر خود باین نکته پی برده بود:

ز فرق تا قدم افسون حیرتی بیدل

کسی چه شرح کند معنی نکوی ترا^۳

بیدل در سال ۱۰۵۴/۱۶۴۴م در حوالی عظیم آباد (پتنا، هند) دیده به جهان گشود - نیاکانش که منتسب به تیره ترکان ارلاس یا برلاس چغتائیان بوده، مدتی پیش از ماوراء النهر ترکی مقام نموده در جایگاه مزبور سکنی

گزیده بودند - بیدل در نتیجه اوضاع بغرنج عصر و نابسامانیهای خانوادگی، در سال ۱۰۷۵ هـ به دهلی وارد شد - صرف نظر از سفرهای وی به نقاط مختلف شبه قاره بقیه زندگانی وی در همین شهر سپری گردید و مدفنش همانست (متوفی ۱۱۳۳ هـ / ۱۷۲۰ م بسن ۷۷ سال) -

بیدل از حیث شاعر و نویسنده مبدع و همچنین شخص پاکدل و مستغنی مورد احترام معاصران قرار گرفته و حتی پادشاه معاصر محمد اورنگ زیب عالمگیر (۱۰۶۸-۱۱۱۹ هـ) هم در رقعات خود از سه بیت زیر وی استناد جسته است :

حرص قانع نیست بیدل ورنه اسباب جهان
آنچه ما در کار داریم اکثرش در کار نیست

بترس از آه مظلومان که هنگام دعا کردن
اجابت از ره حق بهر استقبال می آید

من نمی گویم زیان کن یا بفکر سود باش
ای ز فرصت بی خبر در هرچه باشی زود باش؛

از متأخران نامی شبه قاره، کمتر مورخی، تذکره نویسی یا ناقد ادبی را می بینیم که به بیدل توجه ننموده و مقام والایش رانستوده باشد - البته آنطور که دکتر نبی هادی استاد دانشگاه علیگره در اثر "میرزا بیدل" خود بزبان اردو نوشته است "قدر شناسان واقعی بیدل در افغانستان و تاجیکستان زندگی می کنند"^۵ ولوانعکاس صیت ذکرش در ایران و سایر نقاط پارسی دان و ادب دوست جهان از دیر باز مشهود بوده است -^۶

در بیدل شناسی تاکنون آثار ارزنده زیاد به زبان دری (فارسی) ارائه گردیده ولی اکثر آنها محتوی منتخبات نظم و نثر و پاره ای از افکار و عقائد

وی می باشند - راجع به احوال عجیب شاعر و نویسنده مبدع به فارسی کمتر کسی دست زده است - چنین نیازی را اثر شادروان استاد خلیل الله خلیلی (م ۴۴ مه ماه ۱۹۸۷م) موسوم به "فیض قدس" تاحدی مرتفع می سازد - این کتاب که دارای ۱۰۲ صفحه در قطع بزرگ می باشد ، بسال ۱۳۳۴ هـ ۰ ش/۱۹۵۵م در کابل انتشار یافته بود - "فیض قدس" یا "انتخاب" از روی ابجد برابر با عدد ۱۰۵۴ می باشد که هر دو حاکی تاریخ ولادت بیدل اند - خود شاعر در قطعاتش گفته است :

بسالی که بیدل بملک ظهور
ز فیض ازل تافت چون آفتاب
بزرگی خبرداد از مولدش
که هم "فیض قدس" است وهم "انتخاب"^۷

"فیض قدس" بیشتر مبتنی بر رساله "چهار عنصر" بیدل است که سخت آمیخته و ممزوج به نظم هم می باشد - کسانی که بزبانهای اردو یا انگلیسی هم بنگاشتن احوال و کمالات بیدل پرداخته اند مانند دکتر عبدالغنی^۸ و شادروان عبادالله اختر^۹ و دکتر نبی هادی ، همگی به مطالعه عمیق چهار عنصر پرداخته اند - بازهم کتاب "فیض قدس" مرحوم خلیلی دارای مزایای نادر تحقیقات داخلی است و مطالب ضمنی و تبعی این کتاب هم بسیار ارزنده می باشد - چنین بنظر می رسد که استاد خلیلی تا آن زمان سایر آثار بیدل را از نظر گذرانده بود و کلیات بس قطور نظم و نثر وی را آماده چاپ می ساخت - مرتب اصلی این کلیات همانا استاد خلیلی است - کلیات بیدل دارای چهار جلد ضخیم و کلفت در سه هزار نسخه بوسیله وزارت تعلیم (آموزش و پرورش) دولت افغانستان در کابل انتشار یافت : جلد اول در ۱۳۴۱ هـ - ش ، جلد دوم و سوم در ۱۳۴۲ هـ - ش و جلد چهارم در ۱۳۴۴ هـ - ش - نگارش اختتامیه کلیات نوشته استاد خلیلی متعلق به سال ۱۳۴۴ هـ - ش / ۱۳۸۵ هـ - ق می

باشد - سه جلد نخست در نظم و جلد چهارم به نثر آمیخته با نظم می باشد -
 بیدل در نثر سه رساله دارد : چهار عنصر ، رقعات (نامه های کوتاه) و نکات -
 چهار عنصر قسمت اعظم جلد چهارم را محتوی است (از ابتدا تا صفحه ۳۴۴)
 - مطالب این کتاب به زندگانی نگارنده دور می زند - البته از نظر آمیزش نثر
 و نظم و تذکره معاصرین و حوادث عجیب و بیان وقایع خارق العاده و مدخلهای
 سوانح سیاسی و داستانها و همچنین بعضی از مقالات و غیره ، این کتاب
 خواندنی می باشد - عبادالله اختر مرحوم در اثر "بیدل" خود بزبان اردو که سه
 سال پیش از چاپ فیض قدس ، بسال ۱۹۵۲م در لاهور انتشار یافت و استاد
 خلیلی هم از آن استناد جسته ، بعضی از مطالب "چهار عنصر" را بخوبی شرح
 داده ولی حق آن است که التزام عناوین فرعی استاد خلیلی و یارانش که در
 متن چاپ شده کابل انجام دادند ، این کتاب را آسان تر ساخته است - دکتر
 نبی هادی در تألیف خود نتوانست از "فیض قدس" استفاده بنماید ، چون این
 کتاب را ندیده بود ، ولی او زحمات مرتبین کلیات بیدل را بویژه کارتبویب رساله
 "چهار عنصر" را ارج می نهد^{۱۰} و در توضیح اسم و موضوع این کتاب می
 نویسد : "در مجموعه نثر بیدل از نظر ضخامت و شهرت رساله چهار عنصر ،
 بیش از رسایل دیگر موجب علاقه خوانندگان واقع می شود - رابطه بدن و روح
 انسان بوسیله چهار عنصر استوار است و امتزاج آنها را زندگانی می نامیم لذا
 میرزا بیدل در بیان کردن وقایع زندگانی خود عنوان مزبور را به رساله خود داده
 است - افتتاح کتاب طبق روش پیشین با حمد و نعت است که صفحات متعدد
 را احتوا می نماید -

در قسمت هدف تألیف نگارنده اذعان می نماید که اموری را ارائه خواهد
 داد که در دوران زندگانی بآنها مواجه گردیده یا به بعضی از موضوعات خواهد
 پرداخت که بخاطرش احیاناً خطور کرده است - نویسنده رساله البته بجای اول
 شخص متکلم اصطلاحات ویژه فاعلی را می آرد مانند "این نشه بیخمار

خمرستان عدم ، و 'این نغمه بینوای طربگاه وحدت' - او تجارب خارجی و محسوسات داخلی را هم باعلائم و اشارات بیان می کند مثلاً "از ساغر اعتبار چه کشید" و "از ساز امتیاز کثرت چه شنید" - (ترجمه) - ۱۱

بهرحال ، مقصود از "چهار عنصر" اجزای چهار گانه ایوان است یعنی آب و آتش و باد و خاک و اینها متضمن مختصات متفاوت طبیعی اند - بسیاری از شاعران و نویسندگان نظر به چهار عنصر در باره مراحل مختلف زندگی انسانی نکات بدیع عرضه داده اند - از انجمله یکی امیر خسرو دهلوی (م ۷۲۵هـ) است که از اجزای آب و آتش و باد و خاک طبائع امزجه حرف می زند - بویژه در دیباچه پای دواوین پنجگانه خودش ۱۲ - صاحب "فیض قدس" هم در این بابت سخنان شیوا عرضه نموده است : "چهار عنصر در چهار فصل نگارش یافته و هر عنصر از فصل خاص بحث می نماید ۰۰۰ هر عنصر بعنوان جداگانه آغاز می شود و چنانکه عادت بیدل است ، هر عنوان با استعارات و تشبیهات آراسته می گردد - عنوان عنصر با چنین است : عنصر اول اشتعال شعله مقاله و گرمیهای صحبت ارباب فضل و کمال - گویا این عنصر ناری است و در آن از آوان کودکی و گرمی صحبت بزرگان و مشایخ طریق بحث می کند - عنصر دوم ، روایح شکفتگی بهار عالم منظوم - گویا این عنصر بادی است و از شاعری و بدیبه سرایی بیدل سخن می راند - عنصر سوم طراوت شبمستان مراتب منشور - گویا این عنصر آبی است و از نثرای بیدل و مقالاتی که در هر مورد نگاشته ، ذکر می نماید - عنصر چهارم غبار فشانی بساط صورعجائب است - گویا این عنصر خاکی است و بیدل از هواجسی که در زندگی مشاهده نموده ، صحبت می کند - بعقیده بیدل این کتاب دریائی است که هر که آن را بداند باید از خود تهی شود و بر روی این "چهار موج" چهار زانو بنشیند:

دانش در این محیط ز خود رخت بستن است
 بر روی چار موج مربع نشستن است
 فهمی بچار عنصر بیدل گهاشتن
 از دامگاه شش جهت وهم رستن است^{۱۳}

بیدل بیش از صد هزار بیت سروده و کلیات نثروی هم از بس قطور است - این امر پرگونی و زود نویسی وی را مبرهن است - چنانچه شواهد در دست داریم که بیدل بعضی از آثار خویش را با سرعت عجیب باتهام رسانده بود ولی علی رغم روش خود او رساله "چهار عنصر" را متناوباً در ۲۱ سال تکمیل نموده است - این درنگ و تعویق اهمیت این رساله را مؤید است چون نگارنده در جمع و تدوین وقائع و ارائه دادن مطالب تبعی و امتزاج نثر و نظم بشیوه مقامه نویسان کمال علاقه مندی را نشان داده است - کار تألیف "چهار عنصر" در ۴۱ سالگی بیدل در سال ۱۰۹۵ هـ آغاز گردیده و در ۶۲ سالگی مؤلف بسال ۱۱۱۶ هـ تمام شده است - چنانکه خواهیم دید صاحب "فیص قدس" با استفاده وافیه از نویسندگان معاصر و متأخر بیدل سایر وقایع زندگانی و نقد های ادبی پیرامون نثر و نظم وی را در اثر ستودنی خود گرد آورده و داد تحقیق و بررسی داده است -

سبک نثر بیدل

شعر بیدل اگر مشکل است نثرش از آن مشکل تر می باشد - مشکلات آثار او از تفکر و هنرنمایی پدیدار می باشند - او نویسنده و شاعر سبک مشکل هندی است - در عصر بیدل در ایران دوره بازگشت ادبی شروع شده بود ولی در خارج از مرکز فارسی از این ویژگی خبری نبود - نثر در آن دوره در ایران هم اصولاً مشکل می نوشتند - چنانچه میرزا مهدی منشی استرآبادی که در حدود ربع آخر قرن ۱۲ هـ - ق در گذشت تاریخ جهانگشای نادری و درّه نادره نوشته است که از نظر لفظ و معنی عسیرترین و مصنوع ترین آثار فارسی قرار

می گیرند - البته بیدل زیاد به سجع توجه دارد و استاد خلیلی باین شیوه نویسندگی وی توجه خوانندگان را مبذول نموده است - وی از اسجاع متوازی و مطرف رساله "چهار عنصر" مثال می آورد - ولی متاسفانه صفحه کتاب را ذکر ننموده است - یاد آوری این نکته لازم است که این سجع با در جمله های کوتاه و طویل در نثر بیدل بکار رفته است - نویسنده علاوه بر سجع از استعارات و تشبیهات و تعبیرات ویژه ادبی دیگر خود نیز استفاده می نماید - سبک کلی نثر بیدل که مثل کتب مقامه های فارسی مانند مقامات قاضی حمید الدین (م ۵۵۹ ه) و گلستان شیخ اجل سعدی (م ۶۹۱ ه) آمیزه نثر و نظم است ، از عبارت اختتامی زیر چهار عنصر مبرهن است که بعنوان "فتوت و خست" ، ۱۹ صفحه کتاب (۱۹۷ تا ۲۱۴) را محتوی است :

کمال معنی انسانی فتوت است یعنی عروج مرتبه اخلاق و نقص آن خست یعنی عدم مروت و اشفاق - شاهد زندگی را اگر خرام نازی است ، قدم برجاده ایثار سپردن است ، و محاسب نفس را اگر فراغ عشرتی است ، نقد از کیسه بیرون شمردن - شیوه اخلاق هر چند شایسته احوال عرفاء است ، اما اینکه جمیع عرفاء صاحب فتوت باشند ، اندیشه خطا ، زیرا که معرفت کسبی است و فتوت ذاتی - در حدیقه نشو و نمای استعداد نخل را به پراکندگی زقوم نتوان کرد ، و زقوم را بسعی آرایش نخل نمی توان بر آورد - حلقه سنبل بهیچ پیچ و تابی دایره گل نمی بندد و ریشه گل از هیچ راهی بسلسله سنبل نمی پیوندد -

رباعی

گل گر همه گوش شد ، شنیدن با کو؟

یا آئینه چشم گشت ، دیدن با کو؟

کسبی دگر و جوهر ذاتی دگراست

گر آبله پایافت دویدن با کو؟

جمعی درس معارف و سلوک می گویند و بوئی از معنی شفقت بر دماغ ایشان

نوزیده است - نسخه از عالم اخلاق نوشته اند ، و مدّ احسانی از کلک استعداد شان نبالیده -

شخص بی علم و فضل را اگر موصوف حقیقت کرم دریابی ، بی ساخته آئینه فضل رحمانی بایش فهمید و صاحب کسب کمال را اگر منسوب آثار بخل مشاهده نهائی ، بی شبهه معلّم درسگاه شیطانی باید اندیشید - علم در مزاج خسیس جز بر قوت خست نمی افزاید و فضل در طبع لثیم غیر از جام امساک نمی بیاید ۰۰۰ حضرت حق جلّ و علا بیغایر ما را صلی الله علیه و سلّم بصفّت عالم و عارف نستود بلکه بخلق عظیم ستایش فرمود - پس خلق از معرفت افضل است و کریم از عارف اکمل - اینجا جوهر ذاتی منظور است نه عوارض کسبی علم و شعور - اگر طبیعت از لذت جود غافل است ، به جهد ایثار کوش شاید بخل عارضی باشد ، و اگر باحسان مایل است ، از فزونی شکر حق امداد خواه ، مبادا دامن همت خار غفلتی بخرشد" (ص ۱۹۷ ، ۱۹۸) -

در جمله اول عبارت فوق کلمات 'اخلاق' و 'اشفاق' سجع متوازن را حاکی اند و غیر از این سجع اسجاع دیگر و مناسبات لفظی دیگر را در این عبارت می توان ملاحظه کرد و سبک معمولی نثر بیدل همینگونه است - او نثر را با سایر لوازم ادبی و شعری بر خوردار می سازد - مثالی دیگر از آغاز رساله چهار عنصر نقل می نهائیم که حاوی حمد خداست :

"خداوندا ، زبان معذور بیصرفه سرائی است - عذر هرزه درایان بپذیر و بیان مجبور آشفته نوائی است بر غفلت کلامان خرده مگیر - گسستگیهای عنان نفس ناگزیر خیال تازی است بسملی پر افشانده باشد ، پریشانیهایی مغز اندیشه بی اختیار هوس تازی است - غباری دامن هوائی می خراشد - بی مقصدی جولان اشک سرمنزل تعجب نهائی است و بیمدعائی پرواز رنگ آشیان حیرت پیرائی - فرد :

میگویم و حیرانم ، می بویم و گریانم
 حرفی که نمی فهمم راهی که نمی دانم
 نه دریائی تابغواصی فکر از تو گوهری بر آرند و نه آسمانی که بقوت نظر ستاره
 بایت شمارند - رنگی نه بسته ای تارت دانند - پرتوی بیرون نداده نی تا آفتاب
 خوانند - سینه چاکیهای بهار ادراک از شکسته بالان تصویر این رنگ است و
 داغ فروشیهای آفتاب فطرت از خاکستر نشینان شعله این نیرنگ - قطعه:

بحر بیتاب که آن گوهر نایاب کجاست؟

چرخ سرگشته که خورشید جهان تاب کجاست؟

دیر از غصه در آتش که چه رنگست صنم

کعبه زین درد سیه پوش که محراب کجاست

ای سمندر به هوس داغ فروش آتش کو

ماهیان تشنه بمیرید، دم آب کجاست

تراکیب نوین

بیدل از نویسندگان و شاعران تراکیب ساز است - بعضی از تراکیب و
 مصادر مرکب که اوبکار برده عجیب می نماید مثلاً خرام کاشتن بمعنی راه
 رفتن و قدم زدن - ذکر این ترکیب در این مقال بتوالی می آید - از معاصران
 بیدل تا این زمان سایر بیدل خوانان از تراکیب بدیع او استفاده نموده اند - در
 دو مثال منقول عبارات بیدل هم می توان دید که او چه قدر تراکیب نوین وضع
 می نماید - اشعار وی هم مملو از این گونه تراکیب می باشند - استاد خلیلی باین
 نوع تراکیب اشاره می نماید و مختصات معنوی آنها را باز می گوید - فهرست
 مختصر تراکیب چهار عنصر را استاد بدینگونه داده است : برگ گل ، آستین
 شوخ ، روشن سواد لطائف ، عشرت خرام ، شتاب شناسی ، ابد قیاسی ، تپش
 آهنگی ، تحقیق نوا ، خاموشی سرمایگان ، سلامت آثاری ، نیستی آهنگان ،

عافیت کناری ، مژده ایما ۱۴ - تراکیب نو در آثار بیدل بسیار زیاد است و بمحض باز نمودن چند صفحه نخست جلد اول کلیات وی مثلاً باچنین کلمات برخورد می نمائیم : الطاف عمیم ، ذوق نمود ، لطف خرام ، توسن ادراک ، ذاق تبسم ، برق تجلی ، قافله رنگ و بو ، از خود رمیده ، مزرع تسلیم ، بانگ درا ، خون جگر ، عشق غیور ۱۵ - استعارات زیر و مانند آنها در آثارش کراراً مشهود است : موج فریب نفس ، قافله دشت خیال ، غبار بال عنقا ، زیرو بم وهم ، مرغزار عدم ، نیرنگ هوس ، برق تجلی ، حیرت کده دهر ۱۶۰۰ -

مقلد و مقلدان

هر کسی که میرزا عبدالقادر بیدل را "ابوالمعانی" ملقب ساخته ، کار احسنی انجام داده است - بیدل واقعاً ابوالمعانی و خلاق معانی است - او آزادانه از بزرگان و استادان استفاده نموده و مهارت بسزای علمی کسب نموده است - در نثر یا نظم او بطور کلی مقلد کسی نمی باشد - البته او چند نفر از پیشینیان نامی را ستوده است مثلاً ذکر انوری ، عطار ، شیخ اجل سعدی و حافظ در کلیاتش :

رفع انکار از نسب جویان معنی مشکل است
 گویم قدرت انوری ، در معرفت عطار باش
 از گل و سنبل به نظم و نثر سعدی قانم
 این طراوت در "گلستان" بیشتر دارد بهار
 بیدل کلام حافظ شد بادی خیالت
 دارم امید کآخر مقصود من بر آید
 سبک بیدل ، سبک هندی است ولی صیغه جداگانه دارد - خود بیدل شعرش را تقلیدناپذیر تلقی می کرد - چنانچه صاحب تذکره کلمات الشعراء محمد افضل سرخوش (۱۰۵۰ - ۱۱۳۶ هـ) که معاشر و تلمیذ وی بود ، باری چند شعر را بتقلید

بیدل ارائه داد ولی ابوالمعانی هیچکدام آنها را نپسندید - آن اشعار بیدل و سرخوش
 بقرار زیر بوده اند - سرخوش در واقع مصرعی از بیدل را تضمین می
 کرده است :

بیدل: به فرصت نگهی آخر است تحصیلم
 برات رنگم و برگل نوشته اند مرا
 سرخوش: زبی زبانی عشرت نوشته اند مرا
 "برات رنگم و برگل نوشته اند مرا"

بیدل: عوارض کثرت وهمست ذات وحدت مارا
 خلل در شخص یکتا نیست گر قامت دوتا گردد
 سرخوش: دوئی کی ذات وحدت را به کثرت رهنما گردد
 'خلل در شخص یکتان نیست گر قامت دوتا گردد'

بیدل: شخص پیری نفی هستی می کند هشیار باش
 صورتِ قَدِ دوتا آئینه ترکیبِ لاست
 سرخوش: جلوه گاه نقش پیری مشق تخته قناست
 'صورتِ قَدِ دوتا آئینه ترکیبِ لاست'

بیدل: بی تکلف مرگ هم آسان نمی آید بکف
 از تماشای دو عالم چشم باید دوختن
 سرخوش: نیست از شمع اجل آسان نگاه افروختن
 'از تماشای دو عالم چشم باید دوختن' ۱۷

البته بیدل اعتراف حقیقت می نماید که بعضی از ابیات وی مانند موی و ناخن
 بدن اهمیت تبعی را کمتر دارا می باشند و ظاهر است که درین اظهار بیان ،
 شکسته نفسی شاعر هم مستتر است:

بیدل در نسخه رموز اشعار

عیبم نکنی بنکتهای بی کار

هشدار که در نظم وجود انسان
چون ناخن و پوست عضو بی حس بسیار^{۱۸}
شمه ای از احوال بیدل

رساله "چهار عنصر" سوانح زندگانی این شاعر و نویسنده بکلک خود
اوست - بیان نویسنده ولومغلق است ، ولی استاد فقید خلیلی کوشش نموده
است که فارسی زبانان به احوال زندگانی بیدل پی ببرند - او احوال خانوادگی
و نیاکان و خویشان و اوضاع امرار معاش و چگونگی مهاجرت خود به دهلی و
حوادث و خوارق متفرق را که بیدل شاهد ثقه آنهاست ، بکمال صراحت بیان
نموده است - از خوانندگان گرامی نمی دانیم چه عده در دست یابی رساله چهار
عنصر یا کتاب فیض قدس موفق می شوند - لذا شمه ای از احوال بیدل تا آنجا
که تقاضای یک مقاله است ، در زیر ارائه می گردد -

بیدل به تیره ترکان برلاس چغتائی منتسب بود - افراد خانواده وی در زمان
تیموریان بزرگ شبه قاره به عظیم آباد (پتنا) و نواحی آن وارد گردیدند - ترکان
مزبور وارد شغل سپاه گری گردیدند و ثروت و ضیاع را کسب نمودند - پدر بیدل
، میرزا عبدالحالق مشرب درویشانه و شغل سپاهیان داشت - او در قشون
شاهزاده محمد شجاع بن شاهجهان خدمت می کرد - میرزا بیدل در
۱۰۵۴/۱۶۴۴م چشم بگیتی گشود - بیدل پنج ساله بود که پدرش فوت کرد
(۱۰۵۹) و در ظرف کمتر از دو سال مادرش هم در گذشت (۱۰۶۱) - عم
وی ملقب یا موسوم به میرزا قلندر تربیت وی را بعهده گرفت - او مرد درویش
دوست بود و بوسیله وی بسیاری از درویش بیدل را مستفیض ساخته اند -
در ۱۵ سالگی (۱۰۶۹) به تشویق میرزا قلندر و یکی از خویشاوندان دیگر
عبداللطیف ، میرزا بیدل هم به شغل سپاه گری در آمد ولی در ظرف سه ماه
شبه قاره با آفات کشور سوز جنگهای چهار فرزند شاهجهان ، داراشکوه ،
اورنگ زیب ، شجاع و مراد ، مواجه گردید - پادشاه شاهجهان در آن اوان در

دهلی مریض شد و فرزندانش در سراسر نقاط هند به طالع آزمائی پرداختند -
 داراشکوه در مرکز دهلی بود - اورنگ زیب دکن را ، مراد گجرات کاتیاوار را
 و شجاع بنگاله و نواحی آن را اداره می کرد - نتیجه نهائی جنگها به بطور کلی
 به نفع اورنگ زیب بوده و محمد شجاع که بیدل در ارتش وی زیر لوای میرزا
 عبداللطیف خدمت می کرد ، باشکست فجیع مواجه شد (در ۵ ژانویه ۱۶۵۹ م)
 - بیدل در بیان این فاجعه در رساله "چهار عنصر" سخنانی می آورد - جنگ
 اورنگ زیب و شجاع در میدان اله آباد رخ داده بود :

"در عین گیرو دار استقلال که صدای غلغل این لشکرهای صدمه بر
 کوه می افشرد و قطره این سیل گرد امواج از دریا پیش می برد ، جاسوسان
 کمینگاه عبرت خبر آوردند که در سواد عرصه اله آباد دو دریای بیکران بهم
 در افتادند و با امواج بی زنهار برق تیغ و تفنگ ، داد تلاطم دادند یعنی اورنگ
 زیب عالمگیر بر عزم فرمانروائی دهلی سبقت کرده و حقوق خدمت پدر پیش از
 دیگران بجا آورده بامواکب اقبال طوفان ظفر انگیخت و سیل ادبار بر بنای
 شوکت شجاع ریخت " ۱۹۰ -

افتضاح همین شکست موجب مهاجرت ترکان برلاس چغتائی به نقاط
 مختلف گردید ، میرزا عبداللطیف و میرزا قلندر (م ۱۰۷۴ هـ) با اقارب خویش
 به کالاطاق رفتند که مقام ابعده بنگاله می باشد - خال بیدل ، میرزا ظریف به
 کتک (اریسا) رسید - بیدل هم همراه وی بود - خال وی در سال ۱۰۷۵ یعنی
 شش سال بعد از آن فوت کرد - بیدل در آن سال راهی دهلی شد - در آن اوان
 او ۲۰ ساله بود - ازان به بعد او احياناً به اکبر آباد و متراهم رفته و برای چندین
 ماه مقیم آنجا بوده است - معاشران بیدل بیشتر در اویش بودند ولی در حدود ۱۵
 سال بعد مردم دهلی و نواحی آن به شخصیت شعری و اوپوی رویی بردند - بیدل
 تا ۱۵ سال در فقر و تهیدستی زندگانی بسر برد تا اینکه قدر شناسان او را به
 طبقه امرا معرفی نمودند و وضعش بهبود یافت - امیر کامگار خان نخستین

کسی است که بیدل را اعانت نمود - او فرزند عمده الملک جعفر خان (خال اورنگ زیب عالمگیر) بوده است - بیدل در منزل کامگار برای شعر و مقاله خوانی دعوت می شده است - احتمال می رود که سایر مقاله های کتاب "چهار عنصر" را بیدل برای همان مجلس امیر کامگار تهیه نموده بود - مقاله ای در ده صفحه باین صراحت در کتاب وجود دارد: "قدرت نهانی بیدل در مقاله سرمه اعتبار راجع به گرد و غبار بخواش میر کامگار" (صفحه ۲۳۷ تا ۲۴۶ کتاب) - چند جمله افتتاحی بیدل را ما در ذیل نقل می کنیم:

"در بلده اکبر آباد منظر ابرار میر کامگار که بدلیل سعادت ازلی اوقات گرامی مصروف خدمت فقرا داشت و در احترامی که لایق احوال این طائفه است و بر مقبولان جناب صمدیت واجب ، دقیقه ای فرو نمی گذاشت - بحکم حسن اعتقاد فقیر را نیز ازین فرقه تصور فرموده در ادای شرائط التفات مبالغه با می نمود و رعایت آئین شفقت بقدر وسع دریغ نمی فرمود - در آن صحبت موزون مشتی چند مضمون اتفاقی بهم بسته بودند و دامن توجه بغارت الفاظ و مضامین سلف برهم شکسته ۰۰۰" (ص ۲۳۷) - بیدل می فرماید که در آن محفل هرزه گویان او مضمونهای پرمعانی انشاد نموده باصلاح آنان پرداخته بود - بیدل گاه گاهی به اکبر آباد می رفت - میر مگار در موکب اورنگ زیب در سال ۱۰۹۰ هجری رهاسپار راجپوتانه و دکن گردید و بیدل در دهلی بدربار عاقل خان رازی پیوست و مثنوی "محیط اعظم" را در سال ۱۰۷۸ هجری بنام او معنون ساخت - از جمله مربیان او شاهزاده اعظم و شکر الله خان را می توان ذکر کرد - فرزند شکر الله خان ، عنایت الله ، کرم الله و لطف الله هم به وی احترام وافی گذاشته اند -

بیدل با خون سردی و قناعت در دهلی ایام زندگانی رابسر برد - او زن و فرزند و ضیاع هم داشت ولی شخص مولع و آزمندی نبود - مسافرت های طولانی را دوست نداشت - چنانچه باری در جواب دعوت میر قمرالدین شاکر 'نظام

الملک' برای دیداری از دکن، بیدل بیت زیر را در نامه خود نوشته است:

دنيا اگر دهند نجنبم زجای خویش

من بسته ام حنای قناعت به پای خویش

در اواخر زندگانی بیدل مجبور شد تا هیجده ماه در خارج از دهلی بماند - او به لاهور رفته بود - علت مسافرت وی یک قطعه شعر است که بر علیه سادات بارهه گفته بود که بعنوان وزیران مختار پادشاه تیموری فرخ سیر را کشته بودند:

دیدي که چه باشاه گرامی کردند

صدجور و جفا از ره خالی کردند

تاریخ چو از خرد بجستم فرمود

سادات بوی نمک حرامی کردند

بیدل در ۱۱۳۳ هـ بعد از اتهام سلطه سادات بارهه به دهلی رفت و در همان سال در گذشت - از جمله قطعات رثائیه وی قطعه زیر سروده بندر ابن خوشگو صاحب تذکره سفینه خوشگو می باشد:

افسوس که بیدل زجهان روی نهفت

و آن جوهر پاک درتبه خاک بخفت

خوشگو چو زعقل کرد تاریخ سوال

(از عالم رفت میرزا بیدل) گفت

= ۱۱۳۳ هـ

تکمله احوال و نقد مقام

چنانچه در سطور فوق ذکر گردید، رساله "چهار عنصر" در سال

۱۱۱۶ هـ باتمام رسید - استاد خلیلی احوال بقیه ۱۷ سال زندگانی بیدل را از

روی تذکره های معاصران و متاخران جمع و تدوین نموده است - این قسمت

"فیض قدس" مزایای نقد ادبی هم دارد - چون استاد مرحوم آراء و افکار صاحبان تذکره ها را تماماً یا طبق احتیاج ملخصاً نقل نموده است - از جمله تذکره ها که استاد باستناد مطالب از آنها پرداخته ، پاره ای بقرار زیر می باشند:

۱ - تذکره سفینه خوشگو بندر ابن خوشگو (م ۱۱۷۰ هـ) که در سال ۱۱۵۵ هـ بتکمیل رسیده و شیواترین و مفصل ترین احوال بیدل را دارد -

۲ - تذکره کلمات الشعرا مؤلفه محمد افضل سرخوش که باری ذکر وی در این مقال آمده است -

۳ - تذکره مجمع النفائس از سراج الدین علی خان آرزو (۱۱۰۰ - ۱۱۶۹ هـ) که "داد سخن" و کتب نقد ادبی متعدد دیگر را نیز تألیف کرده است - بیدل در رثای فرزند خویش گفته بود:

هرگاه دو قدم خرام می کاشت

از انگشتم عصا بکف داشت

خرام کاشتن بمعنی رفتن موجب ایراد بعضی با قرار گرفته بود ولی آرزو در "داد سخن" از ابداع بیدل دفاع می نماید - علامه محمد اقبال هم این مصدر مرکب را برای بیان داشتن سرعت و حرکت ستوده است - ۲۰

۴ - تذکره های سرو آزاد (۱۱۶۶ هـ) و خزانه عامره (۱۱۷۶ هـ) تألیف غلام علی آزاد بلگرامی (متولد ۱۱۱۶ هـ) -

۵ - تذکره ریاض الشعراء از واله داغستانی (م ۱۱۷۰ هـ) -

۶ - تذکره عقد ثریا مؤلفه ۱۱۹۹ هـ بقلم غلام همدانی مصحفی -

۷ - مجموعه ناله عنده لب مؤلفه ۱۱۵۳ هـ - نویسنده آن عنده لب است (م ۱۱۷۳ هـ)

۸ - تذکره چمنستان نوشته اندرام مخلص (م ۱۱۶۴ هـ) که تلمیذ بیدل بوده است -

۹ - تذکره حسینی از میر حسین دوست سنهلی نوشته ۱۱۶۳ هـ -

۱۰ - مرقع دهلی از نواب ذوالقدر (۱۱۲۲ - ۱۱۸۰ هـ) نوشته ۱۱۵۱ هـ -

۱۱ - چمنستان شعراء از لجهمی نراین شفیق اورنگ آبادی متولد ۱۱۵۸ هـ

۱۲ - تذکره گلزار ابراهیم از علی ابراهیم خلیل (م ۱۲۰۸ هـ)

۱۳ - سخندان فارس نیز نگارستان فارس از محمد حسین آزاد (م ۱۹۱۰ م) -

علاوه به صاحبان تذکره های فوق چه بسا شخصیت های طراز اول ادبی نسبت به بیدل ابراز ارادت نموده یا احوال و آثار وی را نوشته اند و استاد خلیلی پاره ای از آنها را هم ذکر نموده است -

آثار بیدل

بیدل در رساله "چهار عنصر" با آثار خود هم اشاره می نماید - کیفیت مختصر آثار وی در زیر عرضه می گردد -

بیدل در نشر سه کتاب دارد: چهار عنصر، رقعات و نکات - 'چهار عنصر' همین است که جلد چهارم کلیات بیدل چاپ کابل در ۳۴۴ صفحه اول محتوی آن است و عمده مطالب آن در کتاب ۱۰۲ صفحه، 'فیض قدس' گرد آمده است - دو عنصر نخست حاوی احوال و مشاهدات نویسنده است - عنصر سوم گویا یک سلسله مقالات و موضوعات است که بیدل در هوای مساعد و در اثر جولانی طبع و قَاد و نیز برای قرأت و بحث در محافل اعیان و فضلا احیاناً برای نگاشتن آنها مبادرت می ورزیده است - عناوین آنها گونا گون است مانند دبستان صنع، نغمه وحدت، بهارستان جنون، هجوم حیرت، خاموشی و سخن، سرمه اعتبار و فتوت و خست - فتوت و جوانمردی یک مسلک بزرگ در کشوریای اسلامی از سده ۳ هـ تا قرن گذشته بوده و درباره این نهضت اجتماعی و اخلاقی و نیم متصوفانه، در زبان های عربی و فارسی کتب و رسائل زیاد نوشته و چاپ گردیده است ۲۰ - البته در میان نویسندگان و شاعران شبه قاره بیدل شاید نخستین فرد مهم است که درباره این نهضت مقاله ای در ۱۹ صفحه نوشته است - البته او تنها بیک صفت فتوت سروکار دارد که عبارت از سخاو

ایشار و بذل و بخشش است - توجه وی به سایر اوصاف اخلاق اسلامی مبذول مانده است مثلاً:

”معنی کرم در جمیع احوال به سرور طبائع کوشیدن است و در همه اوقات برضای دلها جوشیدن - بی نوایان را به درهم و دینار نواختن و بیباران رابعیادت و مداوا خرسند ساختن ، امداد نابینایان به دستگیری عصائی و اعانت گم گشتگان بتحریک درآنی ، آبله پایان را تکلیف رفتار نمودن و بی دماغان را بصحبت دعوت نفرمودن - پیش ناتوانان ترک اظهار توانائی ، و در چشم مفلسان تغافل اوضاع خودنهایی - برقبورتکبیر گفتن و فاتحه خواندن و در زمین خشک آب پاشیدن و نهال نشاندن - غائبان را به نیکی یادی و حاضران را بمدارا امدادی - القصه بقدر طاقت زبان جزبه عرض فوائد نیاراستن و بوسع امکان از هیچکس غیر عذر نخواستن - ازین عالم با هرچه پردازند از شعبه های جود و سخاست و ازین دست آنچه از دست بر آید ، از شیوه های مروت و وفا“ (صفحه ۱۹۹) -

گفتیم که ”چهار عنصر“ مقامه گونه است و این امر را در امتزاج نشر و نظم و حکایات و داستانهای لطیف و ظریف این رساله می توان ملاحظه کرد - در عنصر چهارم کتاب وقائع سیاسی معاصر و سایر سوانح و حوادث که نویسنده بآنها مواجه بوده ، بادلایلی بیان گردیده است -

در رساله رقعات ، ۲۸۸ نامه مختصر بیدل وجود دارد - رساله نکات ۷۵ نکته بدیع را شامل است و بعضی از آنها در ’رقعات‘ هم مشهود است - ’نکات بیدل‘ واقعاً در خور این عنوان است - در دو رساله آخر هم نشر با نظم آمیخته است و در ’نکات‘ نظم برنثر سیطره و فزونی دارد - نکته اول چنین است:

”اگر منکر نبوت نه ای با خطرات جزبا تعظیم پیش میا، واگر برتجلی ایمان

داری بهیچ جای بی ادب چشم مگشا

بر گوش تو قلقلی زمینانخورد

کاندیشه پیغام پری وانخورد

چشمی که گشائی بتامل بگشا

تا از مژه رنگ جلوه ای بانخورد

نثر واقعاً ربع مسکون دنیای بیدل است - نصف ضخامت نثر را نظم این سه رساله احتواء می نماید و کلیات نظم وی نسبت به نثر سه برابر است بلکه نزدیک به چهار برابر ، سه جلد نخست (۱ تا ۳) کلیات قطور بیدل چاپ کابل تماماً نظم دارند - تذکره نگاران معاصر عده اشعار بیدل را صد هزار بیت ذکر کرده اند - علامه محمد اقبال به ذکر نسخه خطی اشعار (غزلیات) بیدل پرداخته است که ۳۶ هزار بیت داشته و زمانی در اختیار وی قرار گرفته است - شعر بیدل کلیه اصناف معروف سخن را محتوی است:

جلد اول دارای ۲۸۰۰ غزل است و هر غزل بحد اوسط ۱۲ بیت دارد -

جلد دوم ترکیب بند، ترجیح بند، قصائد، قطعات و رباعیات دارد کل صفحات این جلد ۴۳۶ است و هر صفحه ۲۵ بیت دارد - در این مجلد یک ترکیب بند بیدل دیده می شود با ۶۳۰ بیت - موضوع آن حمد و نعت مناقب بزرگان و بیان نمودن حقائق وحدت وجود است - ترکیب بندی با این بلندی در ادب فارسی شاید بی نظیر و بدیل باشد - جلد سوم محتوی چهار مثنوی بیدل است در ۸۴۵ صفحه و هر صفحه با ۲۵ سطر یا بیت (البته در صورت عنوان با موضوع بندی در صفحه ای ، عده اشعار کمی کاهش می یابد) -

محیط اعظم نخستین مثنوی بیدل است که کمی بیش از دو هزار بیت دارد - این مثنوی عرفانی در بحر متقارب مثنی مقصور یا محذوف سروده شده است - شاهنامه استاد ابوالقاسم فردوسی (م ۴۱۶ هـ) هم در همین بحر می باشد

- مثنوی هشت باب دارد و دور موضوعات الهیات بویژه دور عقیده وحدت وجود می گردد -

بیدل در ظرف مدت کمتر از دو سال مثنوی سوم "طلسم حیرت" را عرضه داده بود - ابیات آن در حدود چهار هزار است و بحر آن هزج مسدس مقصور یعنی وزن مثنوی شیرین و خسرو نظامی گنجوی (م در حدود ۶۱۰هـ) دارد - این مثنوی نوعی معجون تفکر است که از مسائل الهیات و تصوف و اخلاق ترکیب یافته ولی در لایبلائی مضامین علوی تفکر، شاعر خوانندگان را درس سعی و طلب هم می دهد - مثلاً:

طلب شرطست در تحصیل مقصود

فروغ شعله ممکن نیست بی دود

چه مضمونها که لفظ دل ندارد

چه لیلی با که این محمل ندارد

زخود یک لحظه گر فهمیده باشی

فروغ هر دو عالم دیده باشی

طور معرفت یا گلگشت حقیقت مثنوی سومین بیدل است دارای یک هزار و سیصد بیت - شاعر در بهاری مقیم میوات و مهمان شکر الله خان بود او این مثنوی را بر اثر هیجان محیط نزهتگاه در ظرف دو روز تمام کرده است - این مثنوی اهمیت ادبی دارد و بحرش همان هزج مسدس مقصور است -

مثنوی چهارم و آخرین بیدل "عرفان" نام دارد و آن واقعاً سرتاسر

عرفان و فلسفه است - بحر این مثنوی هم وزن حدیقه الحقیقه حکیم سنائی غزنوی است (م ۵۴۵هـ)، یعنی بحر خفیف مخبون محذوف (فاعلاتن مفاعلتن فعلن) و موضوع اصلی آن روابط خدا و جهان و انسان است - بیدل معتقد است که جهان از خدا و برای خداست و هم جولانگاه مساعی انسان، در صورتی که

وظیفه اصلی انسان بهبود اوضاع جهان است و در اینکار رابطه نزدیکی وی به خدا از روی عبادت و تفکر در تخلیق، او را قوت و اعتقاد تسخیر ساز اعطامی نماید. این مثنوی حکایات زیاد دارد و بیان بیدل بسیار مؤثر است. عده اییات این مثنوی کمتر از چهار هزار است و باید تذکر داد که شاعر آن را متناوباً و احياناً می سروده و تقریباً در سی سال تمام کرده است. در یک مورد در بابت انسان و جهان او چه قدر عالی گفته است که :

عشق محتاج گشت و آدم شد

جمع شد احتیاج و عالم شد

پس همه مخلوقات محتاج خالق اند و تنها خالق است که مستغنی از همه می باشد. ماچند بیت افتتاحی حمدرا از این مثنوی در زیر ارمغان دیدگان خوانندگان می سازیم:

عقل و حس ، سمع و بصر ، جان و جسد

همه عشق است هو الله احد

عشق از مشیت خاک آدم ریخت

آنقدر خون که رنگ عالم ریخت

چیست آدم ؟ تجلی ادراک

یعنی آن فهم معنی "لولاک"

احدیت بنای محکم او

الف افتاد و علت دم او

دال او ، مغز اول و انجام

که در حد وحدتست تمام

میم آن ختم خلقت آدم

این بود لفظ معنی آدم

قلم کائنات و هر چه دروست
 جوش بیتابی حقیقت اوست
 ظاهر و باطنش حدوث و قدم
 صورت و معنیش وجود و عدم
 تحقیقات استاد خلیلی درباره معاصران ارشد بیدل

در رساله "چهار عنصر" بیدل علاوه بر نیاکان و خویشاوندان و امرای معاصر، بذکر دراویش و مشائخ و صوفیه می پردازد که شخصیت تاریخی نبودند ولی او از محضر آنان استفاده شایان نموده است - بیدل خوارقی را هم ذکر می نماید که بوسیله آنان سرزده و نویسنده شاهد آنهمه امور بوده است - چون بزرگان مزبور در خمول و انزوا زندگانی می کردند و خانقاهها یا "لنگرخانه ها" نداشته اند و همچنین صاحبان مقامات رسمی یا دارای آثارهم نبوده اند، شناساندن آنان کاری صعب بلکه محال بود - بازهم همین کسان، غیر از عم بیدل میرزا قلندر و خالش میرزا ظریف، تفکر و حیرت و تفلسف این شاعر و نویسنده را پرورده اند - در زبان اردو، مرحوم عبادالله اختر و دکتر نبی هادی به مختصات فکری و انحای تربیت مشائخ مزبور اشاره نموده و بعضی نکات جالب را ارائه داده اند، ولی در این مورد زحمات صاحب "فیض قدس" بیشتر لایق تقدیر است - در آغاز بحث بعنوان "مشائخی که در چهار عنصر از آنها یاد کرده" (صفحه ۱۸) استاد خلیلی نوشته است:

"بزرگانی که خضر طریق و رهنمای بیدل بوده و بیدل از محضر شریف ایشان کسب فضایل نموده و برخوردارها دیده، اینها می باشند: شیخ کمال، شاه قاسم هو اللّهی، شاه فاضل، شاه کابلی، شاه ملوک، شاه یکه آزاد - در کتاب "چهار عنصر" داستانهای مفصلی از این بزرگان مندرج می باشد و این داستانها همه ذکر روابطی است که بیدل را باین بزرگان بوده و کراماتی است که بیدل از آنها مشاهده فرموده -

شرح زندگانی و تاریخ تولد و وفات و موطن و مدفن آنها در چهار عنصر مذکور نشده - بیدل نیز به آئین مورخان درین باره سخن نرانده و ازین جاست که نمی توان از خواندن 'چهار عنصر' به شرح احوال خانه و زاد و بوم و نام و نسب و تاریخ زندگانی آنها درست پی برد و خاصه که دوسه تن از آنها مجذوب و وارسته بوده اند و در خرابه ها سروها برهنه بسر می بردند ..."

البته لقب شاه تائید می کند که اکثر آنان 'سید' بوده اند - مقصود از مجاذیب برهنه شیخ کمال و شاه ملوک می باشند - اما عجیب است که این دو نفر حین دیدن یک دیگر ستر می پوشیدند - در ذکر مشائخ مزبور بیدل نکات ارزنده شرعی و عرفانی عرضه می دهد - این قسمت از نظر وفور حکایات جالب و خواندنی است - استاد خلیلی بعضی از داستانها و کیفیت خوارق راتهاماً یا ملخصاً بیان داشته است - ماداستانی را از 'چهار عنصر' نقل می نهائیم که بیدل در محضر شاه ملوک استماع نموده بود - این داستان رجحان درویش را بر زیاد مبرهن می نماید: "از بزرگی پرسیدند چه مصلحت است که دوریشان در هیچ حالتی بانیک و بدخلق کارندارند و زیاد باوجود ریاضت، دامن آزار مردم از دست نمی گذارند؟ - فرمود: موم را بگرمی نفس از هم گداختن است و آهن را در آتش نیز به نرمی نپرداختن - درویشان درد دلی دارند که اگر نفس کشند، صرفه عافیت نمی بینند و بداغ حیرتی ساخته اند که اگر مژه برهم زنند جز گداز جگر نمی چینند - پای آبله دار هر چند مقیم دامن باشد، اندیشه خارش گریبان گیر است، و پهلوی بیمار باآنکه بریستر گل تکیه زند، ازالم کوفتگی ناگزیر -

بحکم ناتوانی فریاد شان از نگاه ممتاز نیست تا زحمت گوشی توانند پسندید و بسعی ناپیدائی غبارشان بر صدا نچربیده تا بکلفت نیستی توانند رسید - صلح کل ودیعت عجزیست در طبع ایشان گذاشته و منازعت ریشه رعونتی، در مزاج زیاد کاشته، نرمی طینت در ترک فضول ناچار است و درشتی طبیعت

در خراش دلها بی اختیار" ۲۲-

مطالب تبعی

استاد خلیلی برمبنای فضل و دانش خود در نگاشتن مطالب تبعی مناسب مهارت بسزا داشته و این خصوصیت را بنده در رساله "یار آشنا" بفراوانی دیده ام. رساله مزبور (۸۰ صفحه) درباره علامه اقبال است و در سال ۱۹۸۳ م از اسلام آباد انتشار یافته بود. اینجا توجه ما به 'فیض قدس' است. هم در ذکر مشائخ بیدل، استاد درباره صوفیه ملامتیه (صفحه ۲۰) و درباره حسین ابن منصور حلاج بیضاوی (م ۳۰۹ هـ) مطالب پر ارزش ارائه داده و درباره حلاج، نظر مولوی (رومی) را از روی دفتر پنجم مثنوی معنوی نقل نموده (ص ۳۵) و نکات تازه تر بازگفته است. چون نقل آنهمه مطالب مارا به اطناب مواجه می نماید، ازان صرفنظر می کنیم.

بیدل خود شناس

استاد خلیلی طرح بیدل شناسی را محکم تر ریخته ولی این نکته وی جالب است که بیدل به نحو عالی خود شناس بود و تفاضای بیدل شناسی اجابت می نماید که مانع آراء و افکار این نویسنده و شاعر را در باره خود او بسنجیم. استاد خلیلی زحمت زیاد را متحمل شده ابیات زیر بیدل خود شناس از کلیات قطور چند جلدی وی استخراج نموده در "فیض قدس" بها ارمغان داده است:

نسخه شمعم که از برجستگیهای خیال

مقطعم برتر گذشت از مطلع دیوان صبح

بیدل از فطرت ما قصر معانیست بلند

پایه دارد سخن از کرسی اندیشه ما

غمم دردم سرشکم ناله ام خون دلم داغم
 نمی دانم غرض گل کرده ام یا جوهر عشقم
 مدعی ! در گذر از دعوی طرز بیدل
 سحر مشکل که بکیفیت اعجاز رسد
 دماغی درهوای پختگی پرورده ام بیدل
 به مغز فطرتم نسبت ندارد فکر هر خامی
 نیست جای عشق بیدل مسند فرزانهگی
 این شهنشاهی است کز داغ جنون اورنگ است
 لفظ من بیدل نقاب معنی اظهار اوست
 هر کجا او سربر آرد من گریبان میکشم
 ز فرق تا قدم افسون حیرتی بیدل
 کسی چه شرح کند معنی نکوی ترا
 هجوم جلوه یار است ذره تا خورشید
 بحیرتم من بیدل دل از که بردارم
 بیدل بخود نازنده ام صبحی قیامت خنده ام
 کز شور نظم افگنده ام در گوشهای کر صدا
 بحر قدرتم بیدل موج خیز معنیهاست
 مصرعی اگر خواهم سرکنم ، غزل دارم
 باکلام آبدارت کی رسد لاف گهر
 بیدل اینجا اعتباری نیست حرف بسته را
 ز قطره قطره عیان دید واز محیط محیط
 نکرد فطرت بیدل بهیچ باب غلط
 درین ستمکده نومید خفته بیدل
 به آرزوی دلت میدهم قسم برخیز، ای دلخواه

بیدل سخنت نیست جز انشای تحیر
 کو آئینه تا صفحه دیوان تو باشد
 بیدل امشب سیر آتش خانه دل داشتم
 شعله ای را یافتم خاموش ، دانستم تویی
 که دارد طاقت هم چشمی ظرف جباب من
 محیط از خودتهی گردید تا بیدل برون آمد
 من بیدل سبقِ مدرسهٔ نسیانم
 هرچه کردید فراموش مرا یاد کنید
 ندانم فرش تسلیم سرراه کیم بیدل
 بدامن گردی از خود داشتم افشانده ام جانی
 دامن دیده به هر سرمه میالا بیدل
 انتظاری شوو گرد سر راهی دریاب
 اوج عزت نیست بیدل دلنشین همتم
 پرتو خورشیدم اجرام تنزل بسته ام
 بیدل خراب نیم نفس وحشت است و بس
 دل نام عالمی که من آباد می کنم
 دوش در محفل برنگ رفته شمعی می گریست
 قدر دانان یاد بیدل هم باین قانون کنید
 بکلام بیدل اگر رسی مگذر زجادهٔ منصفی
 که کسی نمی طلبد زتوصله دگر مگر آفرین
 (فیض قدس صفحه ۱۰۰ تا ۱۰۲)

افکار بیدل

نویسندگان اشعاری از اینجا و آنجای کلیات بیدل گرفته پاره ای از افکار او را ارائه داده اند و این کار در صورت تألیف کتب و مقالات در

تاجیکستان و افغانستان (البته از ۸ سال گذشته خبری ندارم) و شبه قاره ادامه داشته و دارد، و جا دارد که کارهای دقیق و وسیع تری در این زمینه انجام گیرد - آثار بیدل از نظر تحقیقات تازه تر ادبی و عرفانی و فلسفی بی مایه نمی باشند - کسانی که به افکار بیدل توجه دارند، اصولاً باید بدانند که بیدل اکثر مضامین مهم دینی و تاریخی و ادبی و عرفانی و فلسفی را که در محیط وی متداول بوده در آثار خود گنجانده و با کلک گهر بار خود برشته نگارش در آورده است - او مانند مفکران آتیه بین، بعضی از مضامین را در آثار خود گنجانده که در قرن حاضر هویت آنها آشکارا شده و بعداً هم می شود - در این زمینه مسأله "زمان" مهم تر است که فیلسوف فرانسوی هنری برگسان (م ۱۹۴۱م) پیش تاز معاصر آن است و طبق شواهدی که در دست داریم، بیدل همه اجزای تصور جدید "زمان" را بطور شستی در اشعارش گنجانده است ۲۳-

بیدل مرد قانع و صبوری بود و از حوادث دهر توازن شخصیت خود را متزلزل نساخته است - کسانی که ایده آل وحدت وجود وی را فرار از زندگانی می نامند، راه بی عدالتی می پیمایند و غیر از عده کثیر بیدل دوستان دیگر، استاد خلیل الله خلیلی و این نگارنده با آنان ائتلاف فکر و اتفاق نظر نداریم - بیدل شاعر زندگانی است و تنها یک مصرع وی که اقبال آن را در جاوید نامه ۲۴ تضمین نموده، مدعای ما را کاملاً تأیید می نماید:

تا ابد از ازل بتاز، ملک خداست زندگی

بنقل آن غزل که مصرع مزبور در یکی از ابیات آن وارد آمده، ما این بررسی کتاب "فیض قدس" را پایان می دهیم - روانهای بیدل و خلیلی هر دو شاد باد:

عمر گذشت و همچنان داغِ وفاست زندگی

زحمتِ دل کجا بریم، آبله باست زندگی

هرچه دمید از سحر ، داشت زشبنمی اثر
 در خور شوخی نفس ، غرقِ حیاست زندگی
 آخر کار زندگی نیست بغیر انفعال
 رفت شباب و این زمان ، قدِ دوتاست زندگی
 دل بزبان نمی رسد ، لبِ برفغان نمی رسد
 کس بنشان نمی رسد ، تیرِ خطاست زندگی
 پرتوی از گداز دل ، بسته ره خرامِ شمع
 زین کف خون نیم رنگ ، پابحناست زندگی
 تا نفس آیت بقاست ، ناله کمین مدعاست
 دود دلی بلند کن ، دست دعاست زندگی
 از همه شغل خوشتر است ، صنعت عیب پوشیت
 پنبه بروی هم بدوز ، دلِ گداست زندگی
 یک دو نفس خیال باز ، رشته شوق کن دراز
 تاابد از ازل بتاز ، مُلکِ خداست زندگی
 خواه نوای راحتیم ، خواه طنین کلفتیم
 هر چه بود غنیمتیم ، صوت و صداست زندگی
 شور جنونِ ماومن ، جوش و فسون وهم وطن
 وقف بهار زندگی ست ، لیک کجاست زندگی
 جز بخموشی از جاب ، صرفه عافیت که دید
 ای قفس اینقدر مبال ، تنگ قباست زندگی
 بیدل ازین سراب وهم ، جام فریب خورده ای
 تابعدم نمی رسی ، دور نماست زندگی ۲۵



افکار او را ارائه داده اند و این کار در صورت تألیف کتب و مقالات در

منابع و مصادر:

- ۱ - مجله اقبال ریویو ، اکادمی اقبال لاهور ، شماره اکتبر تا دسامبر ۱۹۸۶م :
- بیدل در دورنمای هنری برگسان - صفحه ۸۱ - ۸۲
- ۲ - شنکر اچاریا شارح اپنشدیا در ۳۲ سالگی فوت کرده بود - صفحه ۲۱
- ۳ - استاد خلیلی مرحوم این بیت غزل بیدل را سر نامه مقدمه جلد اول کلیات بیدل چاپ کابل ساخته است - صفحه ۲۶
- ۴ - میرزا بیدل (اردو) مؤلفه پرفسور دکتر نبی هادی ، دانشگاه اسلامی علی گر ۱۹۸۲م صفحه ۳۵ -
- ۵ - ایضاً صفحه ۴ (تمهید) - ۵۸۲
- ۶ - مثلاً رجوع شود به ذکر بیدل در تاریخ ادبیات ایران مؤلفه دکتر رضازاده شفق ، فهرست نسخ خطی مدرسه سپهسالار ، فهرست کتابخانه موزه برتیا نیا (ریو) ، کشف الظنون ، قاموس الاعلام وغیره - صفحه ۳۷
- ۷ - کلیات بیدل جلد ۲ ، طبع کابل ۱۳۴۷- ش ، صفحه ۱۳۶ - تالیلا - ۵۲
- ۸ - آثارش عبارت اند از : احوال و آثار میرزا عبدالقادر بیدل (انگلیسی) ، روح بیدل و فیض بیدل (اردو) - هر سه کتاب از لاهور انتشار یافته است -
- ۹ - بیدل (اردو) ، چاپ اداره ثقافت اسلامی لاهور ۱۹۵۲م -
- ۱۰ - میرزا بیدل ، علی گر ۱۹۸۲م صفحه ۶۴
- ۱۱ - ایضاً صفحه مذکور قبل -
- ۱۲ - نام دواوین امیر خسرو عبارت انداز : تحفة الصغر ، وسط الحیوة ، غرة الکمال ، بقیه نقیه و نهاییه الکمال -
- ۱۳ - فیض قدس تألیف استاد شاد روان خلیلی صفحه ۴۸ و ۵۰ -
- ۱۴ - ایضاً صفحه ۶۱ -
- ۱۵ - رجوع شود به مقاله نگارنده : تأثیر بیدل در هنر و اندیشه اقبال ، مجله اقبال ریویو ، لاهور شماره ژانویه ۱۹۷۲م -

- ۱۶ - میرزا بیدل نوشته پرفسور دکتر نبی هادی، صفحه ۹۶ - نشر لیس و مولنه
- ۱۷ - فیض قدس، صفحه ۶۶ - نشر لیس و مولنه
- ۱۸ - اختتامیه شاعر چاپ شده بعنوان مقدمه کلیات بیدل مجلد اول - نشر لیس و مولنه
- ۱۹ - چهار عنصر، کلیات بیدل، جلد چهارم، طبع کابل، ۱۳۴۴ هـ. ش، صفحه ۳۰۴ - نشر لیس و مولنه
- ۲۰ - بنگرید مقدمه کتاب 'بیدل' نوشته عبادالله اختر - نشر لیس و مولنه
- ۲۱ - رجوع شود به بحث درباره این نهضت در توضیحات رساله فتوتیه میر سید علی همدانی، در کتاب 'احوال و آثار میر سید علی همدانی' چاپ مرکز تحقیقات ایران و پاکستان، اسلام آباد، ۱۹۸۵ م - نشر لیس و مولنه
- ۲۲ - کلیات بیدل، ج ۴، صفحه ۲۵ - نشر لیس و مولنه
- ۲۳ - مجله اقبال ریویو، شماره اکتبر تا دسامبر ۱۹۸۶ م، مقاله ارجاع شده - نشر لیس و مولنه
- ۲۴ - تضمین شده در ترکیب بند 'زمزمه انجم' - نشر لیس و مولنه
- ۲۵ - کلیات بیدل جلد اول، غزل شماره ۲۷۸۳ صفحه ۱۱۷۵ و ۱۱۷۶ - نشر لیس و مولنه
- ۲۶ - نشر لیس و مولنه * * * * * نشر لیس و مولنه
- ۲۷ - نشر لیس و مولنه
- ۲۸ - نشر لیس و مولنه
- ۲۹ - نشر لیس و مولنه
- ۳۰ - نشر لیس و مولنه
- ۳۱ - نشر لیس و مولنه
- ۳۲ - نشر لیس و مولنه
- ۳۳ - نشر لیس و مولنه
- ۳۴ - نشر لیس و مولنه
- ۳۵ - نشر لیس و مولنه
- ۳۶ - نشر لیس و مولنه
- ۳۷ - نشر لیس و مولنه
- ۳۸ - نشر لیس و مولنه
- ۳۹ - نشر لیس و مولنه
- ۴۰ - نشر لیس و مولنه
- ۴۱ - نشر لیس و مولنه
- ۴۲ - نشر لیس و مولنه
- ۴۳ - نشر لیس و مولنه
- ۴۴ - نشر لیس و مولنه
- ۴۵ - نشر لیس و مولنه
- ۴۶ - نشر لیس و مولنه
- ۴۷ - نشر لیس و مولنه
- ۴۸ - نشر لیس و مولنه
- ۴۹ - نشر لیس و مولنه
- ۵۰ - نشر لیس و مولنه
- ۵۱ - نشر لیس و مولنه
- ۵۲ - نشر لیس و مولنه
- ۵۳ - نشر لیس و مولنه
- ۵۴ - نشر لیس و مولنه
- ۵۵ - نشر لیس و مولنه
- ۵۶ - نشر لیس و مولنه
- ۵۷ - نشر لیس و مولنه
- ۵۸ - نشر لیس و مولنه
- ۵۹ - نشر لیس و مولنه
- ۶۰ - نشر لیس و مولنه
- ۶۱ - نشر لیس و مولنه
- ۶۲ - نشر لیس و مولنه
- ۶۳ - نشر لیس و مولنه
- ۶۴ - نشر لیس و مولنه
- ۶۵ - نشر لیس و مولنه
- ۶۶ - نشر لیس و مولنه
- ۶۷ - نشر لیس و مولنه
- ۶۸ - نشر لیس و مولنه
- ۶۹ - نشر لیس و مولنه
- ۷۰ - نشر لیس و مولنه
- ۷۱ - نشر لیس و مولنه
- ۷۲ - نشر لیس و مولنه
- ۷۳ - نشر لیس و مولنه
- ۷۴ - نشر لیس و مولنه
- ۷۵ - نشر لیس و مولنه
- ۷۶ - نشر لیس و مولنه
- ۷۷ - نشر لیس و مولنه
- ۷۸ - نشر لیس و مولنه
- ۷۹ - نشر لیس و مولنه
- ۸۰ - نشر لیس و مولنه
- ۸۱ - نشر لیس و مولنه
- ۸۲ - نشر لیس و مولنه
- ۸۳ - نشر لیس و مولنه
- ۸۴ - نشر لیس و مولنه
- ۸۵ - نشر لیس و مولنه
- ۸۶ - نشر لیس و مولنه
- ۸۷ - نشر لیس و مولنه
- ۸۸ - نشر لیس و مولنه
- ۸۹ - نشر لیس و مولنه
- ۹۰ - نشر لیس و مولنه
- ۹۱ - نشر لیس و مولنه
- ۹۲ - نشر لیس و مولنه
- ۹۳ - نشر لیس و مولنه
- ۹۴ - نشر لیس و مولنه
- ۹۵ - نشر لیس و مولنه
- ۹۶ - نشر لیس و مولنه
- ۹۷ - نشر لیس و مولنه
- ۹۸ - نشر لیس و مولنه
- ۹۹ - نشر لیس و مولنه
- ۱۰۰ - نشر لیس و مولنه

در رثای استاد بزرگ سخن حضرت استاد خلیلی

استاد مهر داد اوستاد تهران

از لاله گون فضای ارس تا پرند رود
 ای خاک لعل خیز بدخشان ترا درود
 زانجا که نوبهار به گلگشت بامداد
 از هر کران عبیر پراکنند و مشک سود
 ابر از ستیغ کوه و هزار از ستاک سرو
 موکب ز سبزه فاخته زین تارم کبود
 گریان یکی چو عاشق و نالان یکی چونای
 نازان یکی چو یار و نواخوان یکی چو رود
 می نوشی از ترنم گلرنگ فرودین
 در پرده زمانه خدایی یکی سرود
 در مرغزار و باغ پری دختران گل
 شاد آمد بهار نوازنده چنگ و عود
 از بوی و رنگ سوسن و گل ، درزی نسیم
 این حله را برید بدین طرفه تار و بود
 باز از بی تذرو به گردون هوا گرفت
 بر همچو مرغ صاعقه بربال ابر سود

برگی ز سوگ نامه عشق و شهادتی ست
 باد سحر ز دفتر گل هر ورق گشود

برسبزه از دریچه خاور سپیده نیز

چون چشم مادری نگران در هوای رود *

زین خون که موج می زندم بر جگر چو لعل

آهم به سان شمع بسر می دود چو دود

باپای خسته بردم شمشیر گامزن

عمری سپرده ره به فراز اندرو فرود

دردیست درد عشق و هنر مرد آزمای

مردیست مرد مهر و شرف درد آزمودن

چون شمع خنده گریم ازین درد سای

چون ابر گریه خندم ازین درد سودا

از مردمی فرو نگذارد بجای من

چشمی که غمگسار تر ازو کسم نبود

گوهر به آبداری اشکم دو دیده است

کاینسانم آبروی زبس مکرمت فزود

از شوش تا به غزنه ز کشمیر تا به قدس

خون است و خشم و آتش، ویرانی است و دود

از گنگ تا به نیل، ز آمویه تا خلیج

از مرز هیرمند به اقصای زنده رود

توفان فشانند و صاعقه و آنگاه بذر مرگ

توفان درود و صاعقه و مرگ را درود

زی هر کجا که در نگری آدمی نهی

در گوهرند و اهرمندی مردمی نمود

* بمعنی فرزند

آن کوه سر کشیده ز دامانِ دشتِ باست
 فریادِ پرکشیده برین تارمِ کبود
 برگشته شهیدی مانا که مادری
 زانو بپر گرفته نوخوان به رود رود
 بس دیر ماندی ای نفسِ صبحِ مردمی
 باز آکه اشتیاق تو انم ز تن ره بود
 روشنگری چو خون دلیران مرگ سوز
 زنگارِ جَهْل زاینه زندگی زدود
 درع تو رادی ست و درفشِ تو راستی
 انصافِ مغفرتِ تو و آزادگی ست خود
 بختِ منی مگر که نهایی چو بختِ دیر
 عمرِ منی مگر که بیویی چو عمرِ زود
 بختِ ارِ خلاف دیده شب زنده دارِ من
 باری به خوابِ مرگ از اینسان نمی غنود
 با چار موجِ حادثه کوشیدمی بجان
 توفانِ اگر به باره مریخِ پریسود
 در آزمونگه دو مصیبتِ زمانه خواست
 بسیارم آزماید و بسیارم آزمود
 تشویشِ زندگی که فرودبست بی فراز
 پروازِ همتم که فرازیست بی فرود
 غلتان به موجِ اشکِ فرومانده همچو موج
 پیچان به دودِ آه فرا رفته همچو دود
 چون غنچه پرده پرده دلم خون شد و چکید
 از دیده قطره قطره به دامانِ مرو رود

در دل به داغِ بلخ و هرات است در شرار
 عودین هزار مجمره آه ، همچو دود
 مُلکِ سنائی است امیرِ سخنوران
 کزچین و روم گوی سخن گستری ربود
 قولِ کسائی و سخنِ حجت و شهید
 آن ایزدی حماسه و آن رودکی سرود
 هر لاله نقشِ خون شهیدبست سرزده
 زلبرز تابه صخره الوند و کرخه رود
 زین هرگزی سخن که ازو بر ورق چکید
 بس دُرّ نابسفته و بس لعلِ نابسود
 هر لفظش از ترنم اندیشه بود و تار
 هر بیتش از ترانه اشراق تارو بود
 با گردشی چنان که مغانه یکی شراب
 در پرده ای چنین که مغانی یکی سرود
 چون رنج خواست چهره گشاید مرا فراشت
 چون درد خواست جلوه نماید مرا نمود

دین را گزید و دانش، هر کو ترا گزید
 دین را ستود و دانش هر کو ترا ستود
 روزی که بود بی خردی دانش و هنر
 منسوخ بود و بی هنری جز هنر نبود
 از فضل بود و از هنرم بهره هرزبان
 و ز دانشم نصیبه درین رسته هیچ سود

هر مریمی که پردگی خاطر مراست

جانبخش چون مسیح درین مریمین سرود

در سوگ اوستاد، امیر سخنوران

آنکز کلامش لعل بدخشان نشانه بود

دور از وطن غریب زبیداد اهرمن

از درد و داغِ غربت افغان چنین سرود

گر شد خلیل از چه بجا ماند بُت پرست

نمرودیان اهرمنی خوی ناستود

زودست تاکه باز بیینی به کامِ خویش

جمهوری مقدس افغان بصد نمود

من این چکامه در غم او گفته ام به درد

تا آنکه هست شعرِ دری را ازو خلود

قدر سخن شناخت هر آنکو ترا شناخت

ارج هنر فزود هر آن کو ترا فزود

* * *

آفتاب سخن

عبدالغفور آرزو هروی

مهاجر افغانی مقیم بیرجند - ایران

زرادیو چوشنیدم نفیر دیو غرا

فتاده لرزه ماتم به رگ رگ اعضاء

شنیده ام که درخشنده آفتاب سخن

عنان کشیده به قلبِ ثری ز عرشِ سماء

بخاک تیره نهان گشته اختر دانش
 هر آنکه بود به اقلیم معرفت یکتا
 هر آنکه معجزه بنموده در جهان ادب
 به نثر دلکش و نظم بدیع و آتشنا
 فزوده بر سر نام خلیل خلد سخن
 الهه ادب امروز رهبر دانا
 ز نثر دلکش او نسر آسمان خجلست
 نشسته اختر نظمش به قلّه جوزا
 خروش دجله و قیس و فرزدق و دعبل
 بسان قطره بود در برابر دریا
 ز فروشوکت شعرش شکسته بازار است
 قصایدی که نمودست فرخی انشاء
 چو سوز عشق وطن زد شراره بردل وی
 نهاده پای سخن را به طارم اعلا
 جلا وطن شد و از آتش فراق بهشت
 دمیده در سخن خویشتن فروغ و جلا
 زسوز عشق خدا و وطن به دشمنه شعر
 دریده سینه سفاک خصم دین خدا
 حماسه های جوان آفریده باخامه
 چریک پیر سلحشور سنگر معنا
 طواف کعبه قلب فشرده ملت
 نموده با سخن دلپذیر روح افزاء
 ز درد ماتم آوارگان وادی هجر
 سروده ضجه جانسوز ماتم دلها

کتاب عین‌المنطق در بیان معنی کلمات

جهان علم و ادب در عزانشسته کنون
 زمرگی عالم بافضل عالم معنا
 شنید مجمر درد و عزا بود اکنون
 هرات و غزنه و بلخ و فراه و پکتیکا
 چکد ز دیده طفل و جوان و پیر وطن
 سرشک ماتم و اندوه و درد و رنج و عنا
 بهر کجا که بود اهل دل اسیر غمست
 اسیر ماتم و واحسرتا و واویلا
 خروش بلبل شوریده قفس آهنگ است
 چو پر گشوده ز باغ هنر حماسه سرا
 ولی چه چاره که مینای زندگی مرگ است
 بده به فتوای عقل و خرد رضا به قضا
 جبین عجز به ساید بدرگهی تقدیر
 مجوس و مؤمن و زندق و مشرک و ترسا
 زضرب تیغ اجل کی بود گریز و گزیر
 به علم و زور و زر و کاخ و گلشن و صحرا
 کجاست بوعلی و بوعلا و افلاطون
 چه شد سکندر و چنگیز و هتلر و دارا
 چو پُر شود قدحی عمر از شراب حیات
 به جسم عادل و ظالم اجل زند تپا
 نصیب دیو ستمگر بود جهنم زشت
 مقام مردم وارسته جنت زیبا

در بیان معنی کلمات

شهید عشق خدا و وطن بُود جاویدش
 که تازمان و مکانست و دنیا و عقبای
 شهید عشق وطن شد بوادی هجرت
 مقامِ همتِ او گشت جنتِ العلیا
 کنون به سایهٔ طوبانشسته با عشرت
 به بزمِ حافظ و سعدی و شمس و مولانا
 حماسه جوش شود طبع شعله پرورِ او
 چو آشنا به لبِ خویشتن کند مینا
 بگوید از تن صد پاره و سر بی تن
 ز جورِ وحشت و بیداد روسی رسوا
 ز شورِ نعرهٔ تکبیر و خندهٔ رگبار
 ز موجِ خونِ دل و پیر و کودک و برنامان
 بُرد چو نامِ هرات عزیز غرقه بخون
 بسوز ضجه و فریاد و ناله باو بکا
 چکد زدیدهٔ جامی شقایقِ ماتم
 ز چشمِ خواجهٔ انصار لالهٔ حمرا
 چو نامِ بلخ بُرد مولوی کشد تکبیر
 ز شورِ جذبه زنده بقو و تن تننا
 فقیه و مولوی و شیخ و شاعر و صوفی
 به مرگِ حضرت استاد گشته نوحه نوا
 کنون که ماه صیام است و ماهِ رحمت حق
 بگیر دامنِ اخلاص را بدستِ دعا
 نثار روح بزرگش نما به وقتِ سحر
 که لحظه لحظهٔ فیض است، سورهٔ اسرا

نگر بدیده طبع شرر مزاج و فصیح
مدار شمس شهادت به گنبد خضرا
زبان ترجمه بگشود جنتی خرد
به حکم سینه سوزان صوفیای صفا
بگوش ناله شنیدم صغیر منظورم
که آشکارا نمایم به جلوه و ایما
به تیغ ناله زدم تا که سرزدیو (جفا)
(خلیل خلد وطن) گشت راز و رمز عزا

۱۳۶۹

۱۳۶۹ - ۳ = ۱۳۶۶

غایب از چشم ، حاضر به صحنه

سروده یکی از افغانان مقیم اسلام آباد

ای غایب از نظر چو شدی از نظر همی
مارا نماند طاقت و صبری دگرهمی
یاران روید جمله جهانرا خبر کنید
زین نوحه ای که گوش فلک گشت کرهمی
ایران زمین به سوگ تو بنشسته در عزا
زافغان فغان به گنبد نیلی است برهمی
از کاروان حله به نی نامه آمدی
از سیستان به قونیه نی رهسپرهمی

کی گنجد آن شائل والا درین حدیث
 ذکر "مطول" تو درین "مختصر" همی
 شعر و ادب یتیم شد از فرقت تو آه
 ای پور ارجمند ادب را بدرهمی
 شعر تو چون تنفس صبح است و نثر تو
 در گوشوار عرش خدا زیب و فره می
 در الف ما تو سرو الف قدی آمدی
 چون تو نژاد مادر گیتی دگرهمی
 در زندگی به ماتم ملت گریستی
 از دست ظلم روسیه بد گهرهمی
 اکنون عزای مردم در خون نشسته ات
 از خاوران ملک تو تا باختر همی
 شیپور انقلاب به شعر تو شد بلند
 آژیر تو به خلق جو زنگِ خطر همی
 انگشت جادوئی تو بنوشته سر نوشت
 کلک تو زد رقم به قضا و قدر همی
 هر مقطعی ز نثر تو باب الجنان ما
 هر مصرعی ز شعر تو باب ظفر همی
 غائب ز چشم امت حاضر به صحنه تی
 پنهان نه تی ز مردم صاحب نظر همی
 کی می ستایمت به سخن لیک بایدم
 کرد این سخن بیاد تو من مفتخر همی
 آنی اری ان اذبحک یا بُنی را
 لبیک گفته ای تو به ما (تو امر) همی

وین رنج غربت تو که با جان خریده ایم
 این نقطه عزیمت مانا (حفر) همی
 یا رب پناه ما به اُتَسْتَبِدُّونَ توئی
 نعم البدل ربائی این بوم و بر همی
 افغان همیشه برده آزادی خود است
 این سردلبران بحديث دگرهمی
 از اقتفا به شعر خود این بوالفضول بخش
 موری کند بیای سلیمان سفر همی
 باگنج شایگان سخن هرزه کی سزد
 بان این توئی و این من در یوزه گرهمی
 بسیار سالها است که خشکیده ذوق شعر
 در من زعقل حیلہ گرم درد سرهمی
 با مغز کافر و دل مؤمن چسان کنم
 اندر جدال و معرکه با یکدیگر همی
 سوز تو آن عواطف خوابیده زنده کرد
 بادت بجان خسته من زد شرر همی
 من بعث بعد موت بدیدم بچشم خویش
 یوم نشور و رنج عذاب سقر همی
 "یا رب بحق جعفر طیار کز غمش
 شد نرگس حبیب تو بیمار ترهمی
 یارب بیوسه که ابوبکر بر نهاده
 هنگام موت بر رخ خیرالبشر همی"
 کانون خانواده به مسعود گرم دار
 تا در جهان ز شعر خلیلی ست اثر همی؟

تا آفتاب شعله بگردون همی کشد
 تاماه در مدار بود مستقر همی

سخنور عشق و ادیب زمان

دکتر محمد حسین تسییحی - تهران

برفت شاعرِ دوران، سخنورِ افغان
 مجاهدی چو خلیلی زسنگرِ ایمان
 هزار بار درود و هزار بار سلام
 بر آن کسان که به یاد خلیلی اندر ژمان
 شکسته شد دل من زین مصیبت عظمی
 فسرده شد تن و جانم ز رفتن جانان
 همان ادیب و همان شاعر و همان مخدم
 غمین به ماتم اویند مردمِ ایران
 برفت چهچه بلبل زیاغ و دشت و چمن
 که اوستاد سخن خیمه زد به باغ جنان
 ایا خلیلی پاک و ایا خلیلی ما
 چرا زملکِ ادب چشم بسته ای اینسان
 جهان شعر و سخن سینه کوب و غمزده شد
 چو در گلو بفسرد ناله مسلمانان
 چه ناله با که سرودی به لفظ خوبِ دری
 سخن سرای ادب آن مبارز میدان
 سخن زباک و ز ایران و مردم او کرد
 همان سخنورِ عشق و همان ادیبِ زمان

به قبر ناصر خسرو سخن ز جانان گفت
 کلام و لفظ همو را سرود در یمگان
 ز بلخ و قونیه گفتی سخن چه خوش گفتی
 که روح مولوی معنوی شدی شادان
 به قبر سید هجویر و درگه چشتی
 نشست و گفت: منم آمده سلام رسان
 به قبر سعدی و حافظ شد و سخنها گفت
 که من ز پیش سنائی رسیده ام نالان
 هرات و طوس و نشابور و درگه عطار
 به پای خود بنوردید و شد غزل خوانان
 چو روح پاک خلیلی برون شد از تن او
 رسید ضجه به چرخ برین ز افغانان
 سیاه گشت و فسرده این سپنج نیلی فام
 سپرده شد چو به خاک و غمین شکسته دلان
 بخفت (نغمه سرای) سخن به خاک پاک ۱۳۶۶
 برفت (عامل روشن سخن) سوی رضوان ۱۴۰۷
 (فرشته بخت) خلیلی که مدفنش اکنون ۱۹۸۷
 چو بارگاه بزرگان شود به پاکستان
 درود من به خلیلی و مردم افغان
 که بهر کشور خود جانشان شود قربان

ای کجاست آنکه در خفا
 نبرد قوت مردانه ی تو ۱۳۶۱
 ای کجاست آنکه در خفا
 نبرد قوت مردانه ی تو ۱۳۶۱

گوهر شعر و سخن

حسنین کاظمی شاد - اسلام آباد

آمده دورِ خزان رفته زگلشن بهار
 نیست کسی در چمن نغمه سرا چون هزار
 آه خلیلی بشد راهی ملکِ عدم - تهران
 گشت بچشم وجود همچو شبی سرد و تار
 رفت بسوی بهشت، خاک دنی را بهشت
 نابغه عصر بود، مایه صد افتخار
 گشته نژند و دژم خورده شرنگ الم
 خاربه پهلوی گل، گل به سرنوک خار
 گوهر شعر و سخن رفته بسرقت زتن
 بر سر گنج ادب مار شده غمگسار
 گوش بزنک جرس، رسم جهان است این
 قافله با میروند می گذرد روزگار
 علم و ادب را جهان زانکه بشعرش گرفت
 قافله مردمان آمده سیلاب وار
 ناله و افغان رسید تابه سر آسمان
 گشت چو فرزندش در غم او سوگوار
 دست دعا کن بلند گو که زسرپایشان
 کم نشود هیچگه سایه پروردگار
 ہاتف غیبی بگفت (شاد) حزین را کہ گو
 (یا زده بادِ خزان رفت ز گلشن بهار)

۱۹۸۷م

بی تو
 دکتر زبیده صدیقی - ملتان
 بی توای غیرت مه انجمنی ساخته ایم
 من و غم بهر تو از گل چمنی ساخته ایم
 هر کجا لاله دمیده است ز شوق لب تو
 دامن و جیب بهارین دمنی ساخته ایم
 صد گره عقل فسون پیشه بکار مازد
 در رهش از خم زلفت شکنی ساخته ایم
 شعله دل که جهان را همه خاشاک شمرد
 شبنمش بهریکی گلبدنی ساخته ایم
 بی خلیلی و حبیبی چه سرود و نغمه
 رفت آن بلبل و با بی دهنی ساخته ایم
 جامه صبر که یاران به بر ما کردند
 خوش دریدیم و چنین پیرهنی ساخته ایم
 تارباب دل نالان (زبیده) بشکست
 لب فرو بسته و با بی سخنی ساخته ایم

تیغ سخن

جواد محقق (م - آتش) - همدان

ای آنکه تیغ سخن کاشتی، برابرِ ظلم
 نبود همتِ مردانه ی تو، باورِ ظلم

به کفر روی نکردی، در این حماسه‌ی سرخ
 هر که یاورِ عدل است، نیست یاورِ ظلم
 سلام بر تو و بر ملتِ مبارزِ تو
 که سرفروندنیاورده است، در برِ ظلم
 شکوه مردم آزاده‌ی تو، افزون باد
 که مُشتِ خشم بکوبند باز، بر سرِ ظلم
 به دوستی قسم این خلق لایقِ ظفرند
 که گشته اند چنین، دشمنِ دلاورِ ظلم
 ستودنِ تو مرا، خود، ستودنِ سخن است
 که تیغِ عدل کشد باز، در برابرِ ظلم
 "خلیل" گونه ز "آتش" گذشته‌ای و هنوز
 به سوز و ساز بُودِ خصمِ تو، در آذرِ ظلم

* * *

شاعر ملی افغانان رفت

محمد سرفراز ظفر - اسلام آباد

همنوای شاعر فردای ما

چشمِ تر با سینه سوزان رفت

سوخته از ترک‌تازی ستم

بر بهارستان دل باران رفت

نالهِ از آشفتگی‌های وطن

خنده از امید بی پایان رفت

۱ - منظور علامه اقبال لاهوری است که خود را ندای شاعر فردا میدانند 'من ندای شاعر فردا هستم'

آرزومند شکست شامگاه
 در مصاف روزبانیان رفت
 آرزو مند شکفتن های صبح
 در پس شب های بی سامان رفت
 جانشین آن مسلمان بزرگ^۲
 عاشق آزادی افغان رفت
 آن ندای قطع هر وابستگی
 هم پیام حسینا لایمان رفت
 پیر الحاد جهان را مژده باد
 آن همه دل بسته قرآن رفت
 کم بود زاری شبانه روزها
 شاعر ملی افغانان رفت
 آن همه مهر و همه عشق و وفا
 برفغانستان بس گریان رفت
 گرچه پاکستان بودش هم وطن
 حیف تنها دور از یاران رفت
 شد سیه شهر دری و تار، چون
 مهر تابان ماه نور افشان رفت
 گشت پژمرده گلستان ادب
 بلبل شور آور بستان رفت
 درد را زین پس قرار و خواب نیست
 دوستان آن مایه درمان رفت

۲ - مقصود سید جمال الدین افغانی است - شرح بیابان سحر و جادو

شد خلیلی از نگاه مانه‌هان
 در جوار رحمت رحمان رفت
 سلام بر روسی در آن ***
 که رفتی خلیلی در آن وقت
 شکوه زبانی در آن وقت

سلام بر روانِ خلیلی

بشیر حسین ناظم - اسلام آباد

خلیلی چهره علم و ادب را زیور و زینت
 خلیلی عاشق لیلائی ایوانی و خوش طینت
 خلیلی آسمانِ عزم را نجمِ درخشانی
 خلیلی عرشِ عرفان و یقین را مهرِ تابانی
 خلیلی نکته پردازِ جهانِ ذوقِ عرفانی
 خلیلی داشت در دستش حسامِ عشقِ ربّانی
 امامِ فن، امیرِ کشورِ نقد و سخن، عالم
 نشانِ حریت در عزمِ او بالا چو کیوانی
 شجاع و ذی همم مردِ مضافِ صدق و حق گونی
 ادب گستر، ادب پرور، ادب آموز لائثانی
 فقیری پشتِ با زد تخت و اورنگِ غلامی را
 که آخر مفتخر شد بر سریرِ اوجِ انسانی
 ز جورِ ظالمان هجرت نمود از شهرِ مألوفش
 ز ظلمِ روسیان بی خانمان شد مردِ حقّانی
 اگرچه اهرمن با در پی آزارِ او بودند
 ولی قدش نشد خم پیشِ فرعونیی و هامانی
 وعید، آن روسیان روسیه را داد در شعرش
 الا ای روسیان مائیم جُند و فوجِ یزدانی

نظر داریم بر فضل خدای مُقْسِط و عَادِل
 نمی ترسیم از آلاتِ حرب و کارِ شیطانی
 سلام ای نغمه سازِ حریت، اعزازِ آزادی
 سرودی نغمه های فتح و نصرت، نازِ آزادی
 سلام ای مردِ عزم آهنین، مهنرازِ آزادی
 تو می دانی چه نعمت بوده سروِ رازِ آزادی
 خدای ما بسازد مرقدت را روضه جنت
 شوی محشور در زیر لوای شافعِ اُمّت

بیادِ استاد خلیل الله خلیلی

رئیس نعمانی - علیگره

مُردِ خلیلی سخن سنج ، باحیف
 شاعر روشن دل و پاکیزه رای
 زود سپر در ره حق پروری
 باصف طاغی صفتان دیرپای
 بادل غم دیده تبسم به لب
 باسخن عیش و طرب غم گرای
 منتقد هر ستم روسیه
 معتمد مردم درد آشنای
 دور ز شهر و وطن خوشتن
 در غم هم میهنان نوحه سرای
 رفت ز دنیا به ره پاک بست
 رفت و به فردوس برین کرد جای

در عدد سال وفاتش رئیس
 با اسف دل شکن و جان گزای
 "آه" سه گانه بکشید و بگفت:
 $۱۸ = ۶ + ۶ + ۶$
 (وای خلیلی به کجا رفت وای)
 $۱۴۲۵ - ۱۸ = ۱۴۰۷$ هـ

حکیمی، شاعری

فیضی - اسلام آباد

خلیل الله خلیلی که بذاتش انجمن بوده
 حکیمی، شاعری، نغمه نواز علم و فن بوده
 شناسای رموز حریت، حق بین و حق پرور
 سخن سازو سخن آرا و استاذ سخن بوده
 دریغا رخت بر بسته ازین دنیای بی ارزش
 چمن کابل، خلیلی عندلیب آن چمن بوده
 فشار دشمنان ملک اورا ساخت آواره
 ولیکن فکر او خالی نه از یاد وطن بوده
 ازان محشرکه فوج اتحاد شوروی آورد
 چه بیباکانه با اهل وطن اوهم سخن بوده
 'بهار امسال می آید به چشم ما سراپا خون
 زمین خون، آسمان خون، اختران خون، کوه و صحرا خون

دریغاً گشته از دامان مادر تابگورستان
 جگر خون، سینه خون، دل خون، نگہ خون، چشم بینا خون، *
 سلام از مارسد (فیضی) خلیل الله خلیلی را
 کہ او وابستہ دامان مولای زمن بوده

* اشعار استاد خلیلی

انور مسعود - اسلام آباد

گوهر خون دلش بارد ز چشم خامہ اش
 در جهان ہرگز نیابی این چنین گنجینہ را
 گاہ گاہی باز خوان مجموعہ شعر خلیل
 تازہ خواهی داشتن گر داغہای سینہ را

در نگاہم گریہ باران خلیلی وار نیست
 دیدہ من دیدہ خونبار او را دیدہ است
 ای صبا بر مرقدش اشک سحر گاہم ببر
 آنکہ بہر ملت خود روز و شب نالیدہ است

محمد زبیر خالد - لاہور

"آنین جوانمردان حق گوئی و بیباکی
 اللہ کے شیروں کو آتی نہیں روہاھی"
 برمرگ خلیل اللہ، تاریخ ہے یہ ہجری
 بس صبر کرو یارو (مرضی مرے مولا کی)

۱۳۰۷ھ =

۱ - تضمین بر شعر اقبال لاہوری

فن کے ہر ایک شعبے پہ اس کی رہی نگاہ
 اقلیم شعرِ فارسی کا تھا وہ بادشاہ
 تاریخِ عیسوی یہ کہی ہے زبیر نے
 (رخصت ہوا وہ شاعرِ طوطی بیان آہ)

۱۹۸۷ء =

اس بار تھا اس کے نام قرعہ
 وہ علم و ادب کا نور و لمعہ
 ہاتھ یہ پکار اٹھا سنہ ہجر
 (ممدوح زمانہ) سات دفعہ

۲۰۱ × ۷ = ۱۴۰۷ھ

مادہ ہای تاریخ وفات استاد خلیلی

از خضر نوشاہی - شیخوپورہ

۱۹۸۷ء

۱۴۰۷ھ

* خلیلی طوطی آزاد رفت * افسوس! ہزار افسوس! خلیلی رفت

* وی مہاجر افغانی * آرام جان ناتوانِ افغانان

* خاکِ پاکستان میں پیوندِ نیک * شاعرِ خلیلِ اللہ خلیلی

* استاد خلیلِ اللہ خلیلی چل بسے

* کون کہتا ہے کہ مومن مر گئے

قید سے چھوٹے اور اپنے گھر گئے

۲۱۰۱-۱۱۲ (قید) = ۱۹۸۷

**

اشرفی سمرقندی : سراینده ششم هجری

داود ملک تیموری

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق

ثبت است بر جریده عالم دوام ما

(حافظ)

در میان ستارگان درخشان آسمان شعر و ادب ، گوهر تابناکی که چون خورشید درخشید و فروغی از خود به نظر ماند ، پیر میکده سخندانی و نیایشگر درگاه سبحانی ، مرحوم خلیل الله خلیلی است - آثار گرامی مقدار این اختر نور افشان و همیشه جاویدان ، فخر و مهاباتی ست به ادب و زبان فارسی دری -

به یاد بود این استاد بهارستان معانی ، من هیچمدان ، معرفی فشرده از احوال و اشعار شاعر ناپیدا ، اشرفی سمرقندی را پیشکش می نمایم - تابخانه ای باشد ، که بروح پاک این انسان والا درودی بفرستم -

مرد نمیرد به مرگ مرگ ازو نام جوست

نام چو جاوید شد مردنش آسان کجاست

(خلیلی)

زدیده ابر بهارم به گوهر افشانی
 گهر فشانم ولیکن همه بدخشانی
 (اشرفی)

گنجینه بارور و جاویدان شعر فارسی دری، شگفت انگیزترین و سرشارترین بخش ادبیات گیتی است، که بادامنه پهناور و شور آفرینش، پس از گذشت سده ها، با وجود فراهم آوری دیوان ها و گلچینی از آنها، هنوز بکر دست نخورده مانده، که بیداری هریک ازین شاهکارهای گرانبها، تجلی بخش ادب گهر بار ما و صفاده اندیشه هر صاحبذلی خواهد بود -

گمان مبرکه به پایان رسید کارمغان
 هزار باده ناخورده در رگ تاک است
 (اقبال)

درمیان نسخه های خطی کتابخانه گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در اسلام آباد، مجموعه ارزشمندی با شماره ۱۲۶۸۷ نگهداری میشود که در آن برگزیده سروده های بانزده تن از سرایندگان نامی سده پنجم و ششم با ترتیب زیر آمده است: ابوالفرج رونی، عنصری، ناصر خسرو، مسعود سعد سلمان، عمر خیام، عثمان مختار غزنوی، سید حسن اشرفی، ادیب صابر، امیر معزی، رضی الدین نیشاپوری، ازرقی هروی، عبدالواسع جبلی، سید حسن غزنوی، اثیرالدین اخسیکتی و سنایی غزنوی - نسخه مشتمل بر ۲۵۲ برگ است، نستعلیق آن پخته، گردآورنده آن ناشناخته، روزگار کتابت متعلق به سده ۱۲هـ و ابیات آن بین صفحات و حواشی نوشته شده که ابیات حواشی در چند جایی بریدگی دارد -

به استثنای سید حسن اشرفی (برگ ۱۰۸ - ۱۱۷) جملگی سرایندگان این مجموعه مشهور اند که کارها و دیوان های چاپ شده آنان کم و بیش یافت

میگردد - و بی جانیست اگر سیری در احوال و سروده های شاعر توانا و دانشمند روزگارش اشرفی بکنیم - زیرا با وصف اینکه در نظم و نثر کوشیده ، اما کسی حق رنج او نشناخته و از نظریا افتاده -

دلم خراب و درو صد هزار دُر لطیف

بسان گنج که دارد وطن به ویرانی

(اشرفی)

گزیده اشعار اشرفی در زمره برگه های چاپ نشده ذیل فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان نگارش استاد گرانقدر احمد منزوی ، بنام "دیوان اشرفی سمرقندی" آمده و حقا که پس از بررسی و مقایسه اشعار این گزیده با نمونه سروده ها که در تذکره ها آمده است ، به یقین میتوان گفت که این سید حسن اشرفی همان سید معین الدین حسن اشرفی سمرقندی سراینده سده ششم است که عوفی درباره اش گفته :

"اشرفی در بدیهه گوئی و لطیفه پردازی مثل ندارد - لطافت سخنش نسیم سحررا دهور ادبار خواند و ظرافت شعر او ، سحر ساحران را بی طراوت ماند - اگرچه گران گوش است - اما سبک روح است - آهسته شنود ، اما صدای صیت فضل او به جمله اسماع رسیده است" (الباب الالباب ص ۵۲۱) -

عوفی سپس می نویسد که اشرفی را در مدرسه سیفیه بخارا بسال ۵۹۷ دیده و این رباعی از وی شنیده :

سایل که ز دهر جزدل خسته نیافت

هرگز در آلائی ترا بسته نیافت

ایام نریخت خون خصم تو چو گل

تا از سر شمشیر تو گلدسته نیافت

که بگفته عوفی او تا ۵۹۷ هـ در قید حیات بوده در حالیکه دیگر تذکره نگاران

مرگ او را ۵۹۵هـ نوشته اند - در الذریعه الی تصانیف الشیعه (جلد ۹ ص ۷۸) از دیوان اشرفی سمرقندی یاد شده و به نقل از آتشکده آذر (ص ۳۴۰) و ریاض العارفین (ص ۲۷۳) نوشته که چون سید حسن غزنوی ، اشرف تخلص می نمود ، ازین رو سید معین الدین به اشرف ثانی مشهور بود ، و در اشعار اشرفی تخلص می کرد - این گفته را سعید نفیسی در تاریخ نظم و نثر فارسی (ص ۸۷ و ۷۱۹) تائید نموده می افزاید که اشرفی در سمرقند می زیسته و متصدی امور شرعی و مداح پاشاهان سلسله خانی چون الغ قدر خان ، احمد و محمود خان ، علاءالدین ، بیغو ملک و خسرو ملک بوده و با بیغو ملک از خراسان به عراق رفته و مدتی در اصفهان مانده و در سلک سرایندگان دربار ارسلان بن طغرل سلجوقی در آمده و در پایان زندگی به سمرقند بازگشته و در ۵۹۵هـ بدرود زندگی گفته - و نیز می گوید که اشرفی در انواع مختلف شعر مهارت کامل داشته و دیوان وی شامل دو هزار بیت در دست است -

تذکره روز روشن (ص ۵۳) اشرفی را از فرزندان سید حسن غزنوی دانسته و او را مرد عاشق مزاج گفته است - مجمع الفصحا (جلد یکم ، ص ۲۶۵) ابیات بسیاری از او آورده و آنچه عوفی درباره اشرفی بیان کرده ، یکایک نقل نموده و مرگش را که شاید سهوقلم و یا اشتباه چاپی باشد ۵۹۰هـ نوشته است - تذکره نتایج الافکار (ص ۲۶) برخلاف دیگر تذکره ها مرگ اشرفی را ۵۷۵هـ گفته است - دایره المعارف معلومات عمومی عمید و لغتنامه دهخدا به نقل از ریحانة الادب (جلد یکم ، ص ۱۲۹) فشرده ای درباره او و نمونه کلامش را آورده اند ، و فرهنگ سخنوران (ص ۴۴) منبع مفیدی برای دست یافتن به منابع و تذکره ها در معلومات به اشرفی است -

بیشتر تذکره ها و منابع ، اشرفی را عالم و فاضل روزگارش و مجمع کمالات روحانی و صاحب حالات ملکوی و انسانی گفته اند و تا جایی که تذکره نتایج الافکار و آتشکده آذر : اشرف ساداتش خوانده و رای متینش را در امور دنیا

قانون دانسته اند ، که فرمانروایان و شاهان پس از وی ، به قانون مبتنی بر دادگری او رفتار میکردند -

و بعید نمی نماید اگر چنین بوده زیرا در (برگ ۱۱۱) گزیده اشعارش شکوه از او می بینیم که گفته تذکره نگاران را تائید می کند -

آن روزگار کو که مرا بخت رام بود
 کارم ز روزگار چو در با نظام بود
 از من بساط های سلاطین جمال داشت
 بی من نشاط های بزرگان حرام بود
 بزم نشاط من رخ می برهمی فروخت
 بیش حدیث من سخن می حرام بود
 در مهر دوستان و معادات دشمنان
 رای من آفتاب و زبانم حسام بود
 روزی هزار نان طلب نام جوی را
 تسلیب لفظ من سبب نان و نام بود

در ریاض العارفین (ص ۲۷۳) و آتشکده آذر (ص ۳۴۴۰) آمده ، که این حکیم فایق و صادق چندی در روزگار بیغوملک به هرات رفته و نقد دل به یکی از امیرزادگان آنجا داده و معشوق نیز در کمال اختصاص و مترصد خدمت ایشان بوده - گویند : "روزی با جمعی از دوستان به سیر بوستان رفتند - از آنجا که از کوزه همان برون تراود که در اوست ، جناب سید به شرح حالات محبت متکلم بود و می فرمود که رابطه جسمانی به سبب مناسبت روحانی است -

لاجرم هر کس را در عالم ارواح با کسی مناسبت بوده ، در عالم اجسام نیز دلش به الفت وی آسوده - در اینحال بر شاخ سروی ناله عاشقانه قمری بلند ، و از تأثیر الحانش دل مستمعین نژند گردید - معشوق سید گفت : اگر این مرغ

عاشق سرواست ، اکنون که با اوست ناله اش از چیست و اگر نه عاشق سرواست معشوقش کیست و اگر عاشق بی نشان نیست چرانغمه اش زخمه ترک جان است ؟ سید گفت : فریادش از یاد زمان دوری و ناله اش از شکایت ایام مهجوری است - جوان خندید و کمان گرهه طلبید ، به مهره گلی آن مرغ بی گناه را از جان و جانان مهجور ساخت و بهای آن سرو سرکش انداخت - سید را دل سوخت و گفت که هر که بخون مرغی بی گناه دلیری نماید اعتماد به وفاداری او نشاید - از وی برید و بیرون رفت - گویند در همان اوقات جوان به سفری رفت - قاطعان طریق دست ستم گشاده ، به زخم تیری به عالم بقاش فرستادند - (ریاض العارفین) -

در لابلای اشعار اشرفی ابیاتی در ستایش سرایندگان پیشین و همروزگاراناش دیده میشود چنانچه (ص ۱۰) مسعود سعد سلیمان و خاقانی را چنین ستوده :

قبول بهره ام آمد و گرنه بود بها
همه لطایف مسعود سعد سلیمانی
به سعی ممدوح آسایشی برد مادح
زلطف خاقان عالی شدست خاقانی

و یا (ص ۱۲) در تمجید از شعر فریدالدین که بایستی فریدالدین عطار نیشاپوری (م ۶۱۸ هـ) باشد ، گفته :

فریدالدین جهان لفظ و معنی

غم هجرت ز سر بیرون گذشتم

زموزون نظم تو الحمد لله

کزان غم های ناموزون گذشتم

نمی دانم که با چندین گرانی

برین دریای معنی چون گذشتم

همچنان (ص ۱۳) سروده بایی از او در وصف فرمانروایان روزگارش دیده
میشود که یکی از آنها شهاب الدین است و نمی توان گفت یقیناً کی باشد ولی
حدس میتوان زد که گویا شهاب الدین محمد بن سام غوری باشد -

پادشاه جهان شهاب الدین
عدل تو محو کرد بیدادی

وبازهم در تعریف از او:

صدر جان پرور شهاب الدین که هست
هردمی او خون بهای اشرفی
همتش را بین که میریزد چو ابر
دُر مکنون زیر پای اشرفی
آفتاب دانش است و سایه وار
در قفای او دعای اشرفی

در همین صفحه مدیحه دیگر در ستایش از بهاء الدین دارد که شاید وی بهاء
الدین ظهیری سمرقندی باشد که عوفی او را صدر اجل می گفته (باب الالباب
ص ۸۶) -

بهاء الدین خلف صدق خاندان ادیب
که چون فواید جد است برسر معنی

وبازهم (ص ۱۳) صدر اجل مهذب دین را می ستاید که به گمان صدر اجل
مهذب الدین منصور اسفزاری باشد (باب الالباب ص ۱۳۸) -

صدر اجل مهذب دین در فراق خویش
آخرچه خواستی زتن ناتوان من
جانم بلب نمی رسد از فرقت مگر
وقتی که نظم تو گذرد برزبان من

و ابیاتی در وصف ملک ارسلان دارد که در مقایسه اشعار اشرفی با تذکره هاست

آید - مثلاً در تفسیر این کلام: *بیتنا بملک ارسلان انحره* و غیره

ناگفته نماند که لغت نامه دهخدا یک تن دیگر را نیز بنام سید حسن اشرفی

سمرقندی یاد کرده و او را از متأخران دانسته و بانقل از قاموس اعلام، نمونه

کلامش را چنین آورده: *بیتنا بملک ارسلان انحره* - سید را دل

تاکی گویی که هر دو عالم

در هستی و نیستی لثیم است

چون تو طمع از جهان بریدی

دانی که همه جهان کریم است

شرف الدین زطبع چون دریا

داد نظم گهرفشان دادی

گزیده با این قصیده شیوا در ستایش آفریدگار آغاز میگردد:

ای بسزا خالق عرض و سما

وی بکرم باعث یوم القضا

عرصه ملک تو بلا انقلاب

اول ذات تو بلا انتها

محمی اموات تویی بی خلاف

مبدع انواع تویی بی خطا

حضرت تو سجده گه خاص و عام

در گه تو لاف گه انبیا

از همه اعباد یکی جبرئیل

وز همه خدام یکی مصطفی

ذات تو پاک از که و کوه کدام

امر تو دور از چه و چون و چرا

تا آنجا که در خطاب به آدم گوید: ای تن خاکی شده چون گیاه
 شیفته عرصه خاک و هوا
 چشم بدوز از دو جهان تاشوی
 مردمک چشم جهان بقا
 (ص ۲) او تابش خورشید و سمعی بادوباران را دور دیده، گردش روزگار را
 با خود در ستیز می بیند:

تا چند روزگار دهد درد سرمرا
 یا همچو خود همی نشمارد مگر مرا
 همه بدرد سری شاکرم ازو
 اندی که بیشتر نرساند ضرر مرا
 از صبح و شام فارغ و آسوده ام که نیست
 جز درد سر زتابش شمس و قمر مرا
 برنیش عقربست مرا خود دل از وجود
 عقرب چه زحمت آرد ازین بیشتر مرا
 جان سخن درم چو به مقصد روان شود
 بیرون برد زمنازل هر جانور مرا
 یارب به حق آنکه جهان افرین تویی
 کز دست آفرینش خود باز خرد مرا
 خواهی سوی سقریر و خواهی بهشت بخش
 بالطف تو یکیست بهشت و سقر مرا
 جان مرا به گلشن معنی نظر فتاد
 بیرون فرست ازین چمن برصور مرا

شیطان دیگرند مرا حرص و آرزو
 ناچار کردنیست از ایشان حذر مرا
 بی زاد قصد عالم ارواح کرده ام
 یارب تو یار باش درین یک سفر مرا
 سپس در وصف سپاه جرار شاه دوران می سراید:

چو روزگار کند رایت سران پیدا
 جهان عنان تصرف دهد بدست قضا
 زخوف خنجر خونخوار دل بود پر خون
 زبیم لشکر جرار جان شود شیدا

(ص ۳) و به دنبال آن از غم بی رحمی جانان می سوزد و از فراق شکوه سر
 می دهد:

یارب سببی ساز که آن سرو روان را
 آرد بر ما بخت علی الرغم جهان را
 خواهم که کشم باز جفا باش ولیکن
 اکنون نتوانم چو زما برد توان را
 خون دل من ریز و میندیش که گویند
 بی جرم غم عشق فلان کشت فلان را
 گرجان بکشم پیش تو سهل است که تو خود
 جانی و چه مقدار بود نزد توجان را
 در ریختن خون دل اهل زمانه
 چشم تو زمان می نهد دور زمان را

و در پایان گوید:

و همت به مقامیست که در پرده تقدیر
پوشیده ندارند ازو راز نهان را
همچنان اشعار دل انگیزی در این صفحه آمده که در مقایسه با تذکره با بیشتر
نقل شد و نیز در همین صفحه با این شعر زیبا ستایش دوست را سازی کند:

ای چون هوا لطیف و منور چو آفتاب
چشم بد از تو دور که خوب آمدی ز خواب
جمشید تاجداری با کهتران بساز
خورشید نور بخشی بر عاجزان بتاب
صافی تری زباطن صوفی هزار بار
صافی کند هر آئینه در حلقه اضطراب
ارواح انبیا ز سماع کلام تو
چون چشم خوب رویان مستند بی شراب
ای خوش نفس چو غنچه گل هست مدتی
تا من زدل در آتشم از دیده در خلاب
تا در فراق دل دهد از دلبران پیام
تا در نشاط خوش بود از دوستان عتاب

همین رباعی در تذکره صبح گلشن (ص ۲۵) آمده که آنرا از سید حسن اشرفی
سمرقندی نوشته و او را اشرف سخن سرایان در عاشقانه سرایی و مضمون
پردازی خوانده و تاریخ مرگش را نیاورده است - و صبح گلشن یکی از منابعی
است که فرهنگ سخنوران برای معین الدین اشرفی نشان داده و از طرفی این
رباعی در گزیده در دست ما و یا در تذکره با و منابع دیگر درباره اشرفی نیامده
است - بلکه ابیات و رباعی های که پس از مقابله نسخه منتخب با تذکره با
یکی بودند از این قراراند:

۱ - تذکره روز روشن (ص ۵۳) ، ریاض العارفين (ص ۲۷۳) ، مجمع الفصحا (ص ۲۶۹ جلد یکم) ، نتایج الافکار (ص ۲۶) و آتشکده آذر (ص ۳۴۰) این رباعی را از معین الدین اشرفی نقل می کنند که در گزیده (برگ ۱۱۷) نیز آمده :

دل بسته روزگار پرزرق شدن
یا شیفته بقای چون برق شدن
چون مردم ناشناور اندر گرداب (۱)
دستی زدن است و عاقبت غرق شدن

۲ - مجمع الفصحا (ص ۲۶۸) و آتشکده آذر (ص ۳۴۰) ابیاتی در وصف ملک ارسلان از اشرفی نوشته اند که گزیده (برگ ۱۱۰) آنرا آورده است :

چو آید بسوی حَمَل آفتاب
جهانرا شود تازه عهدشباب
صبابی خبروار در بوستان (۲)
زرخسار گل در رباید نقاب

۳ - همچنان این رباعی در آتشکده آذر (ص ۳۴۱) و مجمع الفصحا (ص ۲۶۹) باگزیده مورد نظر (برگ ۱۱۷) یکی است

آنم که همه حریر پوشید تنم (۳)
ناسود زخائیدن شکر دهنم
امروز بدلق ولقمه ای مرتهنم
ای گردش روزگار کوری که منم

۴ - ویا در ریاض العارفين (ص ۲۷۳) و آتشکده آذر (ص ۳۴۱) این رباعی باگزیده (برگ ۱۱۷) مطابق است :

ای آنکه نداری به جهان هیچ نیاز
اندر گذر از عالم تحقیق و مجاز
خوش باش که این نفس عزیز است عزیز
می نوش که این قصه دراز است دراز

۵ - و نیز در (ص ۱۷) گزیده و یا صفحهٔ مقابل (برگ ۱۱۷) مجموعه این رباعی با آنچه در آتشکدهٔ آذر (ص ۳۴۱) آمده یکی است :

برما چوپیهاله دوش یکدور بگشت (۴)

گفتیم که این لاله که آورد زدشت

مانا که دلش پرشد ازین خونین طشت

کامد برما و دل تهی کرد و گذشت

۶ - در صفحهٔ سوم گزیده و صفحهٔ ۲۶۷ مجمع الفصحا زیر عنوان فی الحقایق و المواعظ والنصایح این ابیات را یکی می بینیم -

ای جان از جفای جهان آمده بلب

یکره نشاط کن بسوی عالم طرب

روزی هزار چهره گلگون ز زخم دست (۵)

نیلی شدست زین فلک آبگون سلب

۷ - غزلی در (ص ۵) گزیده و روز روشن (ص ۵۳) آمده که دو بیت آن چنین است :

جان ز چشمت امان نمی یابد

دل ز وصلت نشان نمی یابد

از لب بوسه یافتن سهل است

وهم راه دهن نمی یابد

۸ - باز هم صفحهٔ سوم گزیده در حاشیه خود این ابیات را دارد که با مجمع

الفصحا (ض ۲۶۶) یکی است :

ساقیا صبح است و پرده در هوا و من خراب (۶)
 رحم کن برجان من در مگذران از من شراب
 تابه سعی جام همچون شمع پیش روی یار (۷)
 یکزمان برخود بگریم بعد از آن گرم خراب (۸)
 در برلاله نظیر کسوت نوشیروان
 برسرگلبن نشان افسر افراسیاب
 دستت ارببر سرو ساید دلبری دان درقبا
 چشمت ارببر غنچه افتد لعبتی دان در نقاب

از مقایسه اشعار این گزیده با تذکره با یکی بودن آنها ، به یقین میشود گفت که این سید حسن اشرفی ، همان سید معین الدین حسن اشرفی سمرقندی سراینده سده ششم است و منتخب دیوانش در مجموعه نگهداری میگردد که در آن اشعار چهارده تن دیگر از سرایندگان سده پنجم و ششم نیز جادارد ، و این خود دلیلی است بر همروزگار بودن اشرفی با آنها -

این گزیده به آنچنان که از عنوان نسخه پیداست ، انتخاب سید حسن اشرفی نام دارد و به گفته کاتب مشتمل بر ۵۷۲ بیت بوده که ۳۰۶ بیت قصاید ، ۱۳۰ بیت قطعات ، ۲۱ بند ترکیب بند ، ۷۳ بیت غزلیات و ۴۳ بیت رباعیات را دارد - و خالی از لطف نخواهد بود اگر انتخاب دیگری از این انتخاب نموده ، گلچین اشعار دلکش این شاعر توانا را پیشکش صاحبان ذوق و دوستان شعر بنائیم -

صفحه چهارم ابیاتی در وصف ملک ارسلان دارد که در مقایسه با تذکره با گذشت و سپس این رباعی در وصف باده که او را سرشار از مستی می کند :

عاشق سرمست را در صبحدم یکدم شراب
 دولت جمشید دان و نعمت افراسیاب

خاصه آن ساعت که پیشش کرده باشد دلربا
دست پر خون از صراحی روی گلگون از شراب

وبعد از آن غزل متین در بیان قضا و قدر:

چون بیاشوبد فلک با اوسپر نتوان گرفت
با قضاء الاّ رضا کاردگر نتوان گرفت
نقد دانش دارد از تشویش عالم غم مخور
زانکه بو از سنبیل و نور از قمر نتوان گرفت

و یک غزل دیگر با همین وزن و قافیه در قسمت ازلی از سوی نگارنده غیب :

گنج قارون است زیر هر قدم لیکن چه سود
کانچه قسمت رفته باشد بیشتر نتوان گرفت
زورق ماه ار همه بر روی گوهر میروند
جز نظاره هیچ کاری از گهر نتوان گرفت
باب مقصد جز بدست شرع و دین نتوان گشاد
ملک باقی جز به ترک خواب و خور نتوان گرفت
گرچو عیسی بایدت تا بر فلک جولان کنی
در چراگاه ستوران طبع خرن نتوان گرفت
تانباشی در سخن چون صبح صادق راست گوی
خضم را نتوان شکست و بحر و بر نتوان گرفت
هرکسی را زاده خاطر پسند آید ولیک
زیرکان دانند کز هر نی شکر نتوان گرفت

و پس از آن در وصف معشوق میگوید و (ص پنجم) با مدیحه برای شاه آغاز
شده و بدنبال غزلی در دلربایی دلدار است که در مقایسه با تذکره با گذشت و
سپس باز هم در ظفر لشکر جرار می گوید :

روزی که ظفر در صف پیکار برآید
 از هر طرفی لشکر جرار برآید
 عکس مه رایت چو دعای شب مظلوم
 از کوکبه برگنبد دوار برآید
 و باز او را یاد یار دلفگار آیدهمی :
 یاری که چون جهان همه قصدش بجان بود
 عمرش اگر وفانکند جای آن بود
 در کوی عاشقی طلب وصل او خوشست
 وقتی که سیم در کف و زر درمیان بود
 چشمی که چشمه ایست همه روز درغمش
 شب باخیال قامت او بوستان بود
 او یاری اندر کس نمی بیند و همچو نسیم ازین چمن پای بیرون می کشد :
 این کار گذاران که مرا قوت و مقدار
 دادند به بتدریج و گرفتند به یکبار
 هریک به صفت کرگس پیرند شکاری
 آویخته هر عضو مرا از سرمنقار
 این می برد از مشعل دیده من نور
 آن میزند اندر چمن سینه من تار
 ای جان مسافر مطلب تا بتوانی
 در مرکز ساکن مدد از کوکب سیار
 ای اشرفی از هیچ کسست هیچ نیاید
 زنهار مخواه از در هر کم شده زنهار
 همت ز کسی خواه که بروی نرود ظلم
 عزت زدری جوی که هرگز نشوی خوار

و در حاشیه ایستاده و بادلدار به بادلدار
 از غیر به پرهیز زمانی بخود آسای
 زیرا که خردمند نیاسود ز اغیار
 آنها که در معرفت دوست گشایند
 خود نیک شناسند که بیرنگ بود یار
 از مرگ میندیش و بیندیش زناجنس
 وزمار مهرهیز و پرهیز ز اشرار
 مستی مکن از باده غفلت که نیرزد
 صد حالت مستی به پریشانی دستار
 در راه خدا دوست ترا چیست فداکن
 آخر به همه عمر یکی دوست بدست آر

و سپس از بخت برگشته خویش می نالد که در مقدمه گذشت - و بعد از آن
 در بند زلف آشفته دلدار می گردد و به دنبال (ص ۷) از شاعری که شاید امیر
 حسام الدین بختیار بیغوی سلجوقی از خواص بیغو ملک باشد وصف نموده
 و باز در خم گیسوی نگار می پیچد :

ای چو دولت کامران و کامگار
 ذات پاکت همچونامت بختیار
 نور رایت چون خرد عالم فروغ
 باز عزمست چون هنردولت شکار
 پیش نظم و نثر تو حیران بود
 لولو منشور و دُر شاهوار
 دوش با حوران نظمت جان من
 بی شکستی کاندر آمد آن نگار
 مدتی در هجر بودم بی مراد
 تا گرفتم چون مرادش در کنار

اشک من چون لاله گشت اند زمان
 زآنکه چشمم شد زرویش لاله زار
 زلف او در گردن من چون کمند
 دست من در ساعد او چون سوار
 تاباقبال وصالش یافتم
 ازلب او بوسه لیکن بی کنار
 ترس ترسان داشتم زانو زده
 پیش او می چون لب او خوشگوار
 خندخندان بستد و برلب نهاد
 جام می همچو می اندوه گسار
 از بخار باده رویش بفرروخت

او در سقله طبعی جهان خطاب به رهبرکاروان آدم صفحه را پایان میدهد و در
 صفحه ۸ از آفتاب کرم صحبت تمام می یابد:

چون یافت آفتاب کرم صحبت تمام
 چون آفتاب جام می اندود ای غلام
 زان زر و سیم صفوت پیرو جوان مجاز
 زان آب روح پرور و روح شراب نام

و به دنبال دادگری شاه روزگار را می ستاید:

ای گرفته عدل و انصافت زمین و آسمان
 پادشاه ملک بخشش شهریار شه نشان
 چون بر احوال جهان خشم افگنی هربامداد
 از جبین پادشاهان سوده بینی آستان ...

و در حاشیه ابیاتی در وصف دوست خرد مند دارد و سپس دامان چمن برگل دیده و بادلدار به راز و نیاز می پردازد :

چون خوش و خرم شدیم وقت سحر در چمن
گلبن رعنا و یار ساقی زیبا و من
پیش گل روی دوست سجده کنان آمدند
از طرفی ارغوان و زطرفی یاسمن

(ص ۹) از حسرت دهن یار جانش به تنگ آمده ، وصل جانان می خواهد :

شرطست حاجت از لب دلدار خواستن
از غم فغان نمودن و زنهار خواستن
بیداد از آن دو زلف قمر نوش یافتن
انصاف از آن دو لعل شکر بار خواستن
گه اشک خونی از هوس دوست ریختن
گه نور دیده از نظر یار خواستن
از ما وصال جستن و در رنج زیستن
از دوست ناز کردن و دینار خواستن

و بعد از آن اسب عشق لایزالی در صحرای جانش می تازد :

دوش دل می تاخت در صحرای جان
اسب عشق لایزالی زیر ران

و با توصیف شاه و ایوان او سخن را دنبال می کند ، و در پایان از دیده چون ابربهار گهر فشانی می کند که در مقدمه گذشت - و سپس زلف سلسله آثار دلبر پایش را می بندد (ص ۱۰) و به تعقیب آن از طبیبی شکوه سر می دهد که :

از رکن طبیب خذله الله

آزرد دلی که جان جان است

حاشاچه طبیب مار افعی

کزوی همه خلق در زیان است

تا آنجا که گوید:

زنهار زدست او مخور آب

زین روی که زهری گیان است

او روشنی فطرت آدمی را از لطف کلام دانسته و گوهر سخن را چنین وصف

می کند:

مرنج ای پرهنر زان مرد اما

کزو تاشاعری صد سال راه است

بوقت شعر خواندن پیش شاعر

چو بر درگاه سلطان داد خواه است

همین داند زالفاظ و معانی

که این کاغذ سفید و آن سیاه است

نه آن قصر است الفاظ بزرگان

که در وی هر جهادی را پناه است

سخن از بوستان غیب درد است

سخن از آسمان عقل ماه است

سخن پیرایه رخسار وحی است

سخن دیباجه صنع اله است

ندانم کان ستور بی زبان را

ز آزار سخن جویان چه جاه است

فساد شعر هم از حیرت اوست

که تیره روی آینه زآه است

مفاعیلن فعولن نیست حاجت (۹)
 اداء شعر برجهلش گواه است
 بمالش اشرفی تاجان کندزان
 که نادان دل گداز و عمرگاه است

(ص ۱۱) شاعر آه سرد از دل بردرد برکشیده می گوید:

هر که از من شاعری پرسد
 گویم ای خواجه جان کنی آن است
 زانکه جان کندن و سخن گفتن
 نزد ارباب عقل یکسان است
 آن دگر شعر میبرد جایی
 که برو از وجود تاوان است

شاعر بیاد روزگاری شیرینی می افتد که دانشمندان سرفرازان و فرزندگان
 بودند:

روزگار اهل هنر را بیش ازین
 از کریمان بانوا می داشتست
 مهتران را از برای کهتران
 کعبه حاجت روا می داشتست
 خاک پای اهل دانش را چونور
 درد و دیده توتیامیداشتست
 گونیا این روزگار خس پرست
 این خسان را بهرما می داشتست

سپس توسن تأمل را در عرصه تحقیق بهشت و دوزخ میراند:

چند گویی رنج و راحت در بهشت و دوزخ است
 خود بهشت و دوزخ ای جان جهان حاجب گهست

هم بدین عالم نمایم گرزمن باورکنی
 نیک بین هرصورتی را صد معانی در پی است
 هرکه را فارغ دلی دادند جنت آن اوست
 هرکه را در تابش آوردند دوزخ باوی است

او جلال و شکوه یزدان و عتاب و فضل او را می ستاید که گاه به فرمایشش :

کلاه و جاه ز فرق کبار بر باید

عنان ملک زدست ملوک بستاند

و خست خواجگان را نکوهش می کند، سپس این رباعی در تشویق هنر آموزان :

هنر آموز گرهمی خواهی

که ترابی غمی تواند بود

کادمی درمیانه اقران

به هنر آدمی تواند بود

و به دنبال حکایتی از سنایی در منزلت شعرا می آورد :

آن شنیدی که مرسنایی را

گفت روزی یکی که ای مشهور

چه شود گریه یک دو بیت مرا

در جهان همچو خود کنی مذکور

خواجه گفتا که ذکر باقی را

شعر حشریست بی توسط صور

زنده کز سخن بُد کم نیست

زانکه دارد بهشت و حور و قصور

ای بسا عمر و زهد نامعلوم

مانده در حیّز عدم مقهور

ذکر ایشان نرفته در یک غم

یاد ایشان نبوده در یک سور

باز مردان نام جوی چو چرخ

کشته از حال و همچنان معمور

شعرا را طلب که آب حیات

هست نزدیک مرد دانا دور

شاعرانند قادران ضعیف

راست مانند عیسی ی رنجور

پادشاهان سست حال مطیع

روح بخشان رنج کش صبور

(ص ۱۲) از بزرگان روزگارش بیزار و دل افگار است :

دل تو کعبه خلق است من به حاجت خویش

سزد که بردل تو شمه ای کنم اعلام

زمهتران زمانه دو چیز بس کردم

یکی سلامت خویش و دگر جواب سلام

گاهی فریاد تنهایی برمی آورد که :

نه ممدوحی که خود را در سپارم

نه مخدومی که خود را در فروشم

به دنبال لفظ جان افزای کسی را می ستاید :

در جهان بی لفظ جان افزای تو

هست جان لیکن سرجان نیستم

منت ایزد را که با اشعار تو

زحمت ترتیب دیوان نیستم

بیش ازین کز حال من پرسی بدان

جز همان حال پریشان نیستم

سپس ستایش فرید الدین را آغاز می کند که بیشتر گذشت - و به دنبال ، اینکه

کسی حق رنجش نشناخته و همدم تیره دلان شده ، می نالد :

یارکان* در سخن جگر مخورید

زانکه من خوردم و سزا دیدم

هیچ کس حق رنج من نشناخت

گرچه در نظم و نثر کوشیدم

لقمه جاهلان عالم شد

هرچه از جان فرا تراشیدم

و تا آنجا که در پایان گوید :

کرد عالم ز طبع چون دریا

این گهرا که من تراشیدم

بود پیوندجان من به جهان

صدقه جان خویش بخشیدم

اما هنوز دلش از روزگار ریش است و با خاطر پریش لب به وصف خود می

گشاید :

باتیغ زبان و تیر خاطر

آخر ز که ترس او وهم دارم

نه مایده کریم خواهم

نه درد سرلنیم دارم

طبعم زلنیم چون برنجید

بس من صفت کریم دارم

* منظور یاران است

صدموسی دلکش سخن گوی
 برهر گره کلیم دارم
 کارم چوبدین مقام پیوست
 یارب توبدین مقیم دارم

سپس در مدح صدر اجل مهذب دین، شهاب الدین و بهاء الدین که قبلاً گذشت
 و (ص ۱۴) این بیت که در ربودن بوسه از جانان، از رفتن جان بیم ندارد -

زمن جانی بگیر و بوسه ی ده
 بدان منگر که ازران یا گران خواست

گاهی شیوه یار چون روزگار گرفتارش کرده :

دلبر همه ناز و کبر کین است
 دل خون شده دان اگر چنین است
 رد کرد چو روزگار ما را
 خود شیوه روزگار این است

او باکم مهری نگار رشته جان در بند زلف یار می بندد :

بی تو دلم را سرجان بیش نیست
 لطف تو بامن بزبان بیش نیست
 کردمیان توتنم را چو موی
 گرچه زیک موی میان بیش نیست

وباز از هجران و فراق یار ابیات و رباعی های را نقش صفحه می کند و بدنبال
 این رباعی در زیبایی باغ و بوستان :

صحن عالم چو لاله زار گرفت
 دست دل دامن بهار گرفت

ملک بستان به سعی بادصبا

برشهنشاه کل قرار گرفت

و با این رباعی برای یاری دلدار ، لطف روزگار می طلبد -

گل چورخسار یار می باید

مُل زدست نگار می باید

یار لطفی همی نباید لیک

یاری روزگار می باید

بازهم گذشتن از جان برای وصال دلدار :

گر به جانان میل داری از سرجان در گذر

هرچه غیر دوست بینی جهدکن زان درگذر

رنج تن خوش منزل است از رای راحت پای کن

درد دل خوش عالم است از کوی درمان درگذر

(ص ۱۵) او سعی عاشق را چون رقص بسمل می خواهد :

مرد را با درد عشق از جان و جانان یادنیست

شمع را باسوز خویش از وصل هجران یادنیست

او با این رباعی مرئی را چنین می ستاید :

دیده را نوری که هست از لطف خاک پای تست

روح را قوتی که هست از لفظ روح افزای تست

عقل اول یابد آن لذت که از دانش تراست

جان باقی دارد آن معنی که در سیهای تست

گاهی جانش از جفای دهردون پرور به لب رسیده که :

بی سبب جویری که این طاق مدور می کند

روز و شب باید کشیدن تا کجا سر می کند

دهر دون پرور که روزش همچو شب بادا سیاه
از جفا تا می تواند با هنرور می کند

و بعد از ابیات و رباعی های زیبا، گرد آوری مال و متاع دنیا رانکوهش می
کند:

عقل داند که برزبان بود ست
هر که از بهر مال جان فرسود

پس غزل ساز می کند و پیاله می گیرد که درین مقام مجازی عمر عزیزش بی
بدل است:

اشرفی تایک نفس ماندست بی دلبر مباحش
از جهان برعشق زن در بند سیم وزر مباحش
دل زبیری مشکن ار با دوست طبعت درشود
در نشاط و خوشدلی از صد جوان کمتر مباحش
تا شرابی هست کس را بهتر و مهتر مخوان
تا حریفی است کس را بنده و چاکر مباحش
بارخ معشوق خوش زی کمتر از گلبن مشو
برلب دلدار برزن کمتر از ساغر مباحش
تازمی دیوانه باشی بند من بشنو چو جان
بسته بند چار ارکان و هفت اختر مباحش (کذا)

(ص ۱۶) در اینجا از جهان می گسلد و به کردگار می پیوندد:

منم آنکه خود را برای تو جویم
غلام تو باشم هوای تو جویم
دهم مال و از وی بقای تو خواهم
دهم جان و از وی رضای تو جویم

چو چشمی گشایم جمال تو بینم
 چو جانی بیابم بلای تو جویم
 چو از جان برنجد رکاب تو گیرم
 چو از کعبه مانم سرای تو جویم

وبه دنبال از غم بی رحمی جانان ، دلش مجروح می گردد و ابیات و رباعی
 بایی می آورد که جایی گوید :

دل دیده ز تو هزار خواری
 یک دوست ندیده از تو یاری
 خوی بدتو و ما و فریاد
 دست غم تو و ما و زاری

(ص ۱۷) این سوخته آتش عشق نگار ، دمی از یاد یار فارغ نمی شود :

آمد دل و از خوبی جانانم گفت
 زان بودن در زلف پریشانم گفت
 گفتم که چگونه ی کجایی آخر
 بیچاره همین گفت که نتوانم گفت

اواز طمع حرص و هوا بیزار است :

ای که بی حرص و هوا میروی
 راه نه اینست کجا میروی
 بر طمع سود زیان می کنی
 از بی راحت به بلا میروی
 نیستی آگه که تو بی خوشتن
 دم بدم از خود بفنا میروی

و در بیوفایی زندگی و جدایی از دوستان گوید :

یاران جهان دیده دریغا رفتند
 بودند شریک عمر با ما رفتند
 ای مانده تو خوش باش که بسیار چوتو
 امروز در آمدند و فردا رفتند
 وزمانی روزگار به گلویش نیشتر میزند و از زندگی سیرش میسازد :
 دیربست که سیرم از تن غم فرسود
 کز بودن او هیچ نمی بینم سود
 صدسال اگر پرورد چرخ کبود
 یک لحظه چنان شود که گویی که نبود
 او چشمی تا برهم میزند ، اشکی بخون غلطیده می بیند و بداغ نامرادی می
 سوزد :

شد عمر و زمانه را جوادی نرسید
 و زنامه آرزو سوادى نرسید
 دستی که بدامن قناعت نزدیک
 دردا که بدامن مرادی نرسید

(ص ۱۸) او می بیند که زندگی برگردش بارگرانی بیش نیست :

وقتست که زحمت از میان برداریم
 این بندگران زیبای جان برداریم
 خندان خندان ز دوستان در گذریم
 گریان گریان دل از جهان برداریم

سپس جهان فانی و باقی را فدای شاهد و ساقی می کند که :

این گفت که کار عدل و داد ست همه
 آن گفت ریاضت که گشاد ست همه

من گویم اگر حدیث می گوش کنی
 خرمیزی (؟) و باد خور که بادست همه
 تأثیر داد خواستن از چرخ ستمگار او را از دم آهنگر بیش نیست :

آزاده چویافت برجهان دست رسی
 گرفتوت کند برنجد از عمر بسی
 انصاف زیاده خواه در هر نفسی
 کانصاف نیافت از جهان هیچ کسی

رباعیات دلکش را پشت سرهم گذاشته ، نه پایی برای رفتن و نه بالی برای
 پرواز بسوی سرای دلدار می یابد :

پایی که مرا نزد تو بُد راهنمای
 دستی که بدان خواست من زخدای
 آن پای مراچنین بیفگند زدست
 آن دست مرا چنین در آورد زپای

* * *

پاورقی ها

- ۱ - در گزیده (آشناور) آمده - در مجمع الفصحا (چون مردم اندک آشنا در گرداب) آمده -
- ۲ - در گزیده (صبای خرد وار) آمده - آتشکده آذر (بی خرد وار) آورده -
- ۳ - در مجمع الفصحا (آبم که ۰۰۰) آمده - در آتشکده آذر (آبم که ۰۰۰ پوشیده تنم) آمده -
- ۴ - در گزیده (نگشت) آمده -
- ۵ - در مجمع الفصحا (به زخم دست) آمده -
- ۶ - در گزیده (ساقیا صبح است و برده را هوی دمن خراب) آمده -

- ۷ - در مجمع الفصحا (تا به سعی جام می چون شمع پیش روی یار) آمده -
 ۸ - در مجمع الفصحا (۰۰۰ بعد از آن سوزم بتاب) آمده -
 ۹ - درگزیده (مفاعیلن فعولی ۰۰۰) آمده -

مآخذ و منابع

- ۱ - آتشکده آذر : از لطف علی بیگ آذر بیگدلی - ایران ۱۳۳۷ هـ ش -
 ۲ - تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی : از سعید نفیسی - تهران ۱۳۶۳ هـ ش -
 ۳ - دایرة المعارف اطلاعات عمومی : حسن عمید - تهران (۱۳۳۳ هـ ش) -
 ۴ - الذریعه الی تصانیف الشیعه ، جلد نهم : از شیخ آقا بزرگ تهرانی - تهران ۱۳۳۳ هـ ش -
 ۵ - تذکره روز روشن : از مولوی محمد مظفر حسین صبا - تهران ۱۳۴۳ هـ ش -
 ۶ - ریاض العارفین : از رضا قلی خان هدایت - ایران ۱۳۴۴ هـ ش -
 ۷ - ریحانة الادب کنی و القاب ، جلد یکم : از میرزا محمد علی مدرس - تبریز (۱۳۴۶ هـ ش) -
 ۸ - صبح گلشن : از سید علی حسن خان قنوجی - هندوستان ۱۲۹۵ هـ ق -
 ۹ - فرهنگ سخنوران نگارش دکتر ع - خیامپور - تبریز ۱۳۴۰ هـ ش -
 ۱۰ - لباب الالباب : از محمد عوفی - بکوشش سعید نفیسی ، تهران ۱۳۳۵ هـ ش -
 ۱۱ - لغت نامه دهخدا : علی اکبر دهخدا - (اس - اگ) - تهران ۱۳۳۸ هـ ش -
 ۱۲ - مجمع الفصحا ، جلد یکم : از رضا قلی خان هدایت - بکوشش مظاهر مصفا - تهران ۱۳۳۶ هـ ش -
 ۱۳ - تذکره نتایج الافکار : از محمد قدرت الّاگوباموی - بمبئی ۱۳۳۶ هـ ش -

دکتر نورالحسن انصاری

(۱۹۳۷-۱۹۸۷م)

اطلاع یافتیم که آقای دکتر نورالحسن انصاری استاد زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه دهلی روز شنبه ۱۴ آذر ماه ۱۳۶۶ ش/ ۵ دسامبر ۱۹۸۷م بر اثر سکنه قلبی در دهلی دار فانی را وداع گفته است -

وی از استادان برکار هندوستان بوده و در کنار کارهای تدریسی و تألیفی دوشنبه تحقیقی بنام 'بیاض' و 'غالب نامه' رانیز منتشر می کرد - آثار چاپ شده آن استاد که بیادگار مانده عبارتند از:

- ۱- ادب فارسی در دوره اورنگ زیب (به اردو) -
- ۲- ترجمه داستانهای دل انگیز ادبیات فارسی، به اردو -
- ۳- ترجمه وقائع محاصره قلعه گولکنده، به اردو -
- ۴- ترجمه تاریخ زبان فارسی، به اردو -
- ۵- تصحیح تحفة الهند (فارسی) -
- ۶- تصحیح مآثر محمود شاهی (فارسی) -

فقدان استاد انصاری صدمه عظیمی به جامعه فرهنگی شبه قاره وارد کرده است - "دانش" از استادان هندی بویژه از همکاران و شاگردان آن مرحوم درخواست می کند که مقالاتی در زمینه خدمات ایشان جهت چاپ در این مجله ارسال دارند - یاد او گرامی باد -

DAHESH

Quarterly Journal
of the
Cultural Consulate the Islamic Republic of Iran

Chief Editor : Dr. S. Ahmad Hosseini

Editor : S. Arif Naushahi

Honorary Advisor : Dr. S. Ali Raza Naqvi

Published by:
Cultural Counselor of the Islamic Republic of Iran
House No. 25, Street No. 27, F-8/2, Islamabad, Pakistan

DANESH

Quarterly Journal
of the
Cultural Consulate, the Islamic Republic of Iran

A collection of research articles
with background of Persian language
and literature and common cultural heritage
of Iran and Indo-Pak Subcontinent.

